

ص ۵

۶۳

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۸۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه قطب‌شاهی (ترجمه ابراهیم شیخ‌نواز)

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب ۷۹۹۹

شماره قفسه ۵۸۸۷

۹۱۳۰۶

X

کتابخانه مجلس شورای ملی

۵۷۸۷

ص ۵

۶۳

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۸۹۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: ترجمه قطب‌شاهی (ارجاع به)

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: ۷۹۹۹

شماره قفسه: ۶۱۳۰۶

X


تلف: ۵۷۸۷

ص ۱۰۰

۶۳

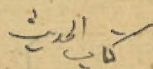
بازدید شد
۱۳۸۲

۵۸۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: ترجمه قطب‌شاهی (ترجمه از حسین شیخ‌نبار)		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع	۵۸۹۷	۷۹۹۹
	شماره قفسه	۶۱۳۰۶

X

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۷۸۶



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست احادیث این کتاب و آنچه در ضمن شرح مرآت معتمد ذکر شده است

[illegible]

عشر

بیان و لا فقه فی الدین لکست علم **انجام** بیان معنی علم و فقه که درین حدیث مذکور است
 و در ضمن آن یکبار است چهار حدیث دیگر با ترجمه مذکور است **آیه** انما یخشی الله حدیث لا
 یفقه العبد اللهم **ششم** بیان نفقه العلماء و ثلثین **سوم** **دوم**
 من عرف الله و عظمه درم بر کسی که شناساند خدا حاصل کرده باشد و شرح آن مثل است
 بر آغاز و یک مائش و طراز احوال مذکور **آغاز** مثل است بر و پیش **پیش** **اول** ترجمه اصحاب
پیش **دوم** ترجمه بعضی خرافات حدیث که احتجاج میرود و در آن چهار حدیث و سبب
 با ترجمه چهار بار با هر یک از اینها است **بحث** بیان آنکه صوفیه را چه اصحاب کمال
 نامند **آیه** بیان آنکه بهشت را در عرض عمل حاصل میدهند با مقتضی **سبب** ذکر اوقات تاکید
 که مقام محتاج بآن نیست **که** خوف و جانی ترس از خدا و امید رجعت او بی یقین
 باشند **حدیث اول** ماعنی الله الارواح قبل خلق الابدان **دوم** لعن من عبد الله الا فی **سبب**
 العجب ما کان فی وصیت لقمان **آیه** انما الله برکله **دوم** غفر الله **سبب** و انما القول المبرر من الله
و و اذا جاء احکمکم **ششم** بیان آنکه امر معرفت و شناسایی خدا درین حدیث حدیث
 آنکه چنانکه ذات خداست **توان** رسید بکلی صفات او چیزی نمی توان برود و در آن **آیه**
 و چهار حدیث یکسو بر مذکور است **آیه** ان بعض الظن انم **حدیث** ماعنی **که** **آیه** ان الله یحب
 عن العقول **سبب** کل من یغفوه و یاکمل **که** من عرف نفسه **آیه** بیان آنکه معرفت خدای
 و از دانش بر آب آن عزت معرفت الش و در آن یک **آیه** که در حدیث مذکور است **آیه** ان الله یحب
انجام بیان صفات عز و اویا الله و در حرف بعضی جا بیان صوفیه که خود را **که**
 و روزه و سایر عبادات نمیدانند و در آن یک حدیث و دو شعر از قرآن ترجمه شده **ششم**
 لشکر ساعد **آیه** اقم الصلوة لذكری **دوم** فاعبر تاي اولى الالباب **سبب** **سبب**
 ما من صلوة یحضر و قیام و ثواب او ای نماز که ای **نماز** که شرح آن مثل است بر آغاز
 و مائش و انجام **آغاز** مثل است بر و پیش **اول** برستور **پیش** **دوم** برستور

عبد

215

1867

جواب !

کتاب و جہت نقض علی

بالحزب **الحاشا** اور رسم ان آئین جاریہ و درخوردن موصول بطلب
متعارف نجات باستشهاد و بابت قرآنی و کلام میر سید شریف **الرحمن**
ص چنان کہ دو جا کہ در اتصال ایسم و اندک وجه اشتغال ملاحظه شود و در حق
عظمت در میان می آید و کما بعد اتصال رعایه مستور و بی حرف عطف ذکر
دیگر میکند و در بیان معنی دوست داشتن خدای تعالی شکیان خود و بیان
معقود و صفیه و ارباب عرفان را خود را اندک حق و اوار تعالی کشان معنی بود
خود و **السنن فائش اول** تا قبل نسبت ترود و فاطمہ کجا می تعالی که آن حدیث
مستقر آن **فائش دوم** زلف سادات و ثنائی میان آنکه آن حدیث آن
بر آن وارد که مومن مکر و میداد و کرامیان حدیث من احب الله قلنا کما
کره لقلاده که و الله تعالی و در آن سر حدیث تر شد و آن ابن ابی طالب
اس با محبت **ب** قوت و ب اللغه المؤمن الا حفر الموت بر شد و آن
الله **الحاشا** در بیان بعضی مواضع که انت افضل از و اجبت حد **ص** **ص**
محبت خرب ابراهیم علیه السلام با کمال این نیا و و شکایت آن حضرت از ابناء
نمان خود و پوشش آن در ضمن آغاز و و فائش و کلام نمود و شد است آغاز
بدستور و در پیش و در هر چه او چهار بخش ذکر است **امات** او که و در این
ب و آن در یک کد و مغرور و و کثرت و و من ادع الک و اولیک علیه
منی راجع **الحاشا** ایان معنی های **ب** و در آن علی موسی و و معنی محبت
ایان معنی مثل و لغت نقل آن معانی دیگر و تقسیم حضرت و طایفه
زنان خود و ایان **فائش اول** در بیان معنی انما زمان و اخلافت
اقوال علایران و در ضمن آن سر حدیث تر شد و در آن علم معروف ایم
زمان **ب** و ذلک الذی یبشیر الله علی علیه و بالذی یعین بالحق حیثا یجزم

سبب خدو بنو نوره **فائش دوم** بحث ابن ملاكس عبد الرزاق بعض فضلائ
بقدر او در باب صاحب الزمان عليه السلام **فائش** ذكر كرامات شيخ حج الدين
اعرابي در باب غيبت صاحب الامر عليه السلام فترجمه آن كلام **حديث**
سعی و بصره و بصلت يفت اهل رشت آن در ضمن آثار و شرح فائش در انعام
مست گذارش با فائست **فائش** ترجمه و در پیش اول ابن القيسيه شد و يك
الذي خلق الموت والحيوة و در پیش دوم يك آيه و يك حديث و يك حديث
آيه كهستم مه **فائش** ماعدتك فوفاس **فائش** ماعدتك فوفاس ماعدتك فوفاس ماعدتك فوفاس
بعض ترجميات اهل حال على فائش **فائش** درين كه اگر در باب حكايت
نواب با خلاص از غلاب **فائش** ترجمه و آن عبارت است بانه و در ضمن آن
شش **فائش** حديث ترجمه **فائش** اذ هو **فائش** كا نواحيون في
الزلات **فائش** و ادعو و فاء يا ايها الذين آمنوا الكون اولكم قسم المظنون
قد اطلع المؤمنين **فائش** العباد و فاء **فائش** درين كه اگر با قصد قربت خبري بگو
قد شد و اما فاضل در عبادت دارد بانه **فائش** ترجمه و در عريف است و در بعض فقرات
از ان و وزن يك آيه ترجمه شد و كه و اذ اطلعنا **فائش** ترجمه است مثال در جواب
است و عبادت بعض آيت قرآني و ذكر كنه مخفي چند كبر است مثال ذكر و در وقت
و ترجمه اين آيه كه ما امروا الالبعد و الله و بحث ترجمه در جواب ترجمه اتم خلاصه
فائش ترجمه و در بعض فقرات و در بعض فقرات و در بعض فقرات و در بعض فقرات
فائش ترجمه و در بعض فقرات و در بعض فقرات و در بعض فقرات و در بعض فقرات
آن بگويند حديث افضل الاعمال **فائش** ترجمه و در بعض فقرات و در بعض فقرات
يكيت عليه ذكر و كره اند و بحث ترجمه بران و دران و آيه و در بعض فقرات و در بعض فقرات
آيه فريش من مثالي **فائش** اتم الصلوة الذكرى **فائش** آية المؤمنين **فائش** آية المؤمنين

جمیعیت از سلطان الحقیقین خواجہ ابوالفضل ازین علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت
 خود آورده است که فایس بر استحضرت باقی باید کرد و چو ادنی
 در است آن آفت که شنیده شود که موجودی هست که هر چه با و میرسد میوه
 میشود و آنچه بخورد آن در پی در پی میگرد و هر چه از آن برسد از آن
 نمیشود و مورد تمیز اندان بخش میکند بی اگر انشی دیده باشد و احساس اثر
 آن کرده و نظیر این مرتبه در کتب شایسته و حقیقت که در حقیقت تعلیم
 گرفته اند و بعد حق بوجود حق گزینند که دلیل و بر مانی بران داشته و
 بهین احوال کرده اند که از بران و استیادان خود این چنین شنیده اند که از
 دروغ نمیشوند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت اش مرتبه جمیعیت که از دور دوری بسیار
 نمایند و بعین گشتند که موجودی هست که این اثر است و از آن بر مانی
 و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمیعیت که دلیل و بر مانی
 ثابت و واجب کرده باشند و ازین بهر ممکنات و ماحولات معرفت علم
 بوجود اصل نهیم رسانیده و ازین بهر در شناسایی آن مرتبه جمیعیت که از
 کرمی آن کرده باشند و در شناسایی آن غایت علم است ازین نظر در کتب
 بعضی محسوسات که تراکم علم است از آن مایع بود و نموده باشند و نظیر این
 در شناسایی مرتبه بر حقیقت از زمین خالص که اطمینان خاطر می دهد
 شناسخت حق ایشان را از هر رسیدن باشد و علم الیقین است که
 دوست که فانی کائنات و در کشتی کشتی این و معاد است چنان خود
 توصیف خود میفرماید که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَهُوَ الْغَنِيُّ** و ازین بلندتر مرتبه
 که نیست که میگوید که با شناسی داده و تبارک باشد و خالق گردد و نظیر
 این مرتبه در معرفت واجب معرفت از باب مبدء و معرفت که بعین حق

بعضی
 از مراتب

خود

ائمه از دس یسار شریف که مقصود است از شرف باشد از فار که
 و سید و سبب حصول آنست **چشم** ذکر است و مراد بزرگوار است که در کتب
 در شرف و کرامت و انعامی که ذکر در ضمن آن حاصل است عبارتست از اینها
 عالمی که لا اله الا الله را از دست مبارک و اندک بار چند و چه که مقام کمالش در کمال
 آن نذر و **چشم** گوید از آنجا که آنست که در وقت آن از حروف ائمه
 اسما که لفظ الله است ترکیب یافته و حروف یکایک بیان در میان **دوم** آنکه ذکر
 خفی که اینان را نهایت اهتمام ایشان آنست و در ضمن آن بیشتر تحقیق نموده
 شده و در وقت آن حروف شفوی که محتاج به حرکت لب نیست و سینه آن در
 میان مردم روبرو بی آن قیام نموده که کسی را بر آن اطلاع حاصل نشود
 بخلاف آنکه در کتب شریف سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و امثال آن که
 برین و عبارت **سوم** آنکه استمال آن حروف الف که از شرف است
 نبی است و او را در حروف با دست چپ یا بیوی چپ و شش کشیده
 و در میان حروف آنرا حفظ میدادند و عبارت از سایر حروف **چهارم**
 آنکه استمال آن باعث در آمدن بجهنم است و آنست که کلماتی را بشمار
 او که لا اله الا الله یعنی فمن فعل یعنی این من عذابی و بعضی دیگر گفته اند
 که این را آن بجز بطل کلام و درازی سخن میشود و مقام کمالش ذکر آن نذر و
ششم نظر اعتبار است که عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید و در
کتاب غیبه ابی الی انصاف یعنی امرت با که بگویند و عبارت که در آن
 است به معنویات الهی ای صاحبان بعثت و نبی **هفتم** سخن بزرگوار
 حکمت که کلمات نطق حکمت عبارت از آنست و مراد بجملة امر است
 که متضمن صلاح دنیا و آخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از علوم و معارف است

باشد

موردی که متضمن صلاح حال دنیا و آخرت باشد مثل علم بقواعد مع و ثری و تکلیف و طلاق
 و عزاره و مساقات و امثال آن که بعضی که بعضی از اینها را در متعلق نباشد
 است یا حکمت بخاطر و آنست **هشتم** رسیدن خبر و برکت در دم
 از رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است **نهم** خوف و ترس از
 محض و غضب الهی که در پیشش دوم ذکر مرتبه آن شد **دهم** امید و بها
 رحمت غیر شاهی که در پیشش دوم و سخن عادی که در ترغیب هم رسیده
 مذکور شد مرتبه آن معلوم شد و این صفات و معانی که مصداق تکلیف
 عزیزه که هرگز نمیشود و چون مرید بصیرت ملاحظه شوند ظاهر میشود و که از
 اصوات صفات ارباب عرفان و انصاف سیر و سلوک است سمر الله
 بآن روزی باد بالنی و الله الامجاد **حده** **سهم**
 روایت کرده است که بعضی از شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی
 رحمه الله علیه از موسی بن مفضل از علی بن حسین سوادکاهی
 که از او بان حدیث و در کتب رجال پس و تعییل ایشان نشده
 انچه محمد بن خالد از پدر او محمد بن خالد بن عبد الله بن محمد بن علی
 کلینی بابو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و او را که
 صحبت امام موسی بن جعفر کرده و او را بعضی علماء رجال ضعیفین دانسته اند
 اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله علیه که در کتب رجال ضعیفین طاهر
 علیه السلام در حدیث رجال میگوید و الا فاما و عنده علی قول الشيخ ابو جعفر
 فی تقدیر از عبید الله بن عبد الله بن عثمان که از اصحابی رجال است
 و در حدیثی که باو نسبت یافته از اصل بن سلمان که از رجال ضعیف
 و او را الشیخ معلوم نیست از عبد الله بن عثمان بن طریف کوفی گفته

باری نماید و معنی مذکور است استعمال می کند که عبارت از شک نیست
 که در سفر همراه می باشد فوق المرئ اللی او قد تو ما علی فوق کم
فأطعوا بما بعاد کم تشرع کرده است کنایه ان شرا در الجاهل و اعدام
ایشان با تأشیر که حاجان از گرفت ز شک را از جنگ و خلاصی نست
و آتش که کفر است و کنایه ان حاجان است از پیش استقرار و محرکه
 عبارت از ذکر مشبه به است و از او کشته شدن مثل است و معنی للمار که
 کشته شدن در محل شجاع و ششیه باشد و اندک است و هر یک از او قد و قوت و اطمینان
 همیشه اند که عبارت از ذکر مقامات مشبه به است و کلام فی مشرجه
 ابعاد و اطلاق از مقامات است و حاصل معنی امنیت که بر خیزد و در یک
 بسوی کنایه می که در پشت خود با کرده و با مانده جمع که بیایا حریفی است که
 شده و باشد و ترسند خود و در معرض اوراق او و در معرض طاعن او و در
 و نیک و بد و خوف و صدمات آن ساخته بر نفس کند و نقل آنرا از خود
 بنماز چنانچه می نمایند و اصل آنش را آب و امثال آن و می نمایند
 که نگران کنایه از کنایه باشد بطریق مجاز مثل که عبارت از ذکر لفظ است
 و از آن پس می از آن غیر معنی که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده
 بی ملاحظه که کنایه باشد بلکه لفظ نسبت به کنایه و سبب بر آن
 آن و در پشت چنانچه ایشان درین لفظ از لفظ او و قوت و اطمینان
 ترسند و از او و چنانچه استعمال است و چنانچه ترسند است و از آن
 بعد از آن می کند و در مجاز مثل ترسند می ترسند می از آنکه عبارت از
 مقامات معنی حق باشد در کلام با وجود دارد معنی مجازی از لفظ
 در شش و صحت امر ممکن می توانی الطوا الکثر بدا که در ب از و طاهر

از آن

بر زبان بفرمان حضرت مقدس بنوی جاری شده است که اندک از طوکر ترسند
 و اگر بد است ترسند نقل است که قریب بایام رحلت حضرت سالت
صلی العلیه و آلوه سلم خطاب باز و احاطه کرده کلام مذکور از زبان
مبارک جاری ساختند یعنی هر که ام در از است تیر میشین در مشر
 آخرت طی خواهد شد و زودتر از دنیا خواهد که در این کلام حضرت
 بر ظاهر حل کرده و به شبهای خود ابرار رحم می داشتند که دست
 هر کدام در از ترسند و اندک صاحب آن کشته خواهد فوت شد
 تا آنکه اول زنیب که از جمله ایشان است و نبول و ترسند
 داشت رحلت نمود و داشتند که مراد حضرت بان کلام معنی طاری
 نیست بلکه معنی مجازی از آن را آورده است بر بنوی که بد گفته شده
 و سخاوت خواسته شده از روی مجاز و از اولیت بزیادتی آن
 را آورده شده بر سبیل ترسند و اگر کلام بر سبب قرار و تمثیل محمول شود
 بی ارتکاب بخیزد و صفات جذبات و در بنوی که هر یک از
 ابعاد و اطلاق بر آن در معنی مشتق باشد و شبیه به باشد و شب
 و عالمی که حاصل است نوب را بعد از آن و بی گناه و در آن
 از خود و باوای نماز بیست اعمال شخصی که در پشت خود آتش را
 و خود را در معرض طاعن و سبقت شدن در او و پس بنمایند
 از آب و امثال آن در مقام و بی دیگر ترسند است که از آن
 بر خاسته که بعضی از آن کرده اند و در صحت خود ساخته و آن است
 که گفته اند هر یک از اعمال حسنه و اعمال نیکو که از بنده میسر می آید و در
 و در آن است بصورت خود و صورت و امثال آن از نفعی است که در آن خود را بر صلوات

رحلت

مبدء و جبرین اعمال سید و کردار بدیه و رت عجب و آثار و عبادت آتش در
 در آمد و در مقام عذاب و اندام او می آید و در آن وحدت تر اشعاری نیست
 هست نیست و اندر بود که کلام جان مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیه شی با هم
 مامول الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان آمدن اهل جمعی حقیقی خواهد شد
 مثل ارانی اعتراف که گفته شده است و لکن گفته شده و برین تقدیر نیز
 او قدر متناه و اعلیٰ باشد و می خواهد بود چنانکه گفت مکان امنیت کاین و چند
 و چون گفته سابق است باشد و الله اعلم **بیش** کلام حضرت در آخر این حدیث
 که فاطمه با سلوک معنی رفته مثل کمان خود را اندو باد ای نماز صریح
 درین که نماز معنی کمان میکند و ساطع سبب از بعد الی را که در کتاب است
 مشهور و در آن مجید نیز این معنی ناطق است چنانچه از است وانی است
ان للشیء یذهب الشیء معنی هر چه در آید چون که سون یکدیگر را چنانچه هر چه
 شده است بر آنکه در او جنات نماز چنانکه است و در سبب ارادی از او
 که بطریق مستقیم و معنی نقل آن بصحت رسیده اشعاع طریقی است نه
 آنکه در روایت ابو حمزه ثمالی است از بعضی از اهل بی بی علیه السلام علیه السلام که از امام
 الحسین علی علیه السلام و السلام نقل کرده اند که آن سوره فرموده اند
 که حضرت معصوم صلی الله علیه و آله فرموده است و الله اعلم
 باین حدیث و نیز از آن احمد که لیقوم من وضو یذهب غصه عن وجهه الله
 فاذا استقبل الله بوجهه و ظهر لم یقبل و علیه من نوره شیء کوم و لینه اندام
 منوره الصلوات الخمس لا تمشی کثیر عار علی باب احدکم فایطعن احدکم
 لو کان علی حیده و بر آن تم اعتقاد است و لکن انهم من برت کان یعنی بی حیده و
 و لکن الله الصلوات الخمس لا تمشی بقی قسم بوجوه و جلال بر و دکانی که از آنجا

کینه

دینی

و راستی فرستاده است بخیری تا ثابت دیند و باشند بر طهارت با
 بر حق بی نهایت او برسانند و باشند ایشان را از عذاب و مخطی غایت
 او برستی که هرگاه بر خیری که از شما منسوب از وضوی خود یعنی از وضو غایت
 شود و هر آینه میرانند خدای تعالی از اعصابی او کینه را از این بجزیر اندر یک
 از و جان و چون در مقابل آید خدای را بر روی ظاهر و روی باطن که غایت
 از قدرت یعنی روی بقدر از و دل با خدای دارد و در نشو و از مکان خود
 تا آنکه سانه خدای تعالی او را از گناهان بماند کسی که در آن وقت از
 مامور شود باشد و درستی که نماز چنانکه نسبت بامت من غیر از
 هر است که بر سرای هر کس جادیت و کند از آن هر غایت بر آن محل کردن
 در آن جای چنانکه هر کسی که از نماز بدن و او که با دنا سس ظاهر می باشد
 چون در روزی پنج مرتبه در آن نماز غایت و بدن خود را در آن شود با تمام
 هر دو که چیزی از او ماس ندو کردن او باقی ماند یعنی جای آن کانی است
 همچنین است خدای قسم حال نماز و وقت نسبت بامت من در آن است
 از لوث کینه بعد از ادای آن در اوقات ایشان کجایی که آن بقای
 کینه نیست و روایت کرده اند در سبب نزول آیه وانی **ان**
للشیء یذهب الشیء که شخصی از اصحاب غیر صلوات الله علیه و آله از آن
 نا محرم بر غیر وجه جلال بویست که بود و لی از آن از محل خویش نشاء
 بعضی حضرت رسانید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود و مرتضی و حق الهی
 که با کمال جلال نازل شد و این آیه آورده که **ان الشیء یذهب الشیء**
من القبل ان للشیء یذهب الشیء یعنی باینکه
 خود اوست خود او که باینکه از نماز دارد و طرف روز که عبارت از نصف

اول روز و نصف آخرت که گنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد و در وقت نماز
اول شب چه وقت ساعات اول شب را میگویند قریب بر روز که گنایه از
نماز شام و وقتش باشد برستی که مناسبت با وقت نماز است و میگویند
و بر طرف نماز و مناسبت را یعنی گنایه آن شخص است که آنی بگوید
الله یعنی حکم از برای گنایه من است ای رسول خدا ای حضرت من و میگویند
استی یعنی از برای تو مناسبت بلکه از برای حسین است من است که گنایه
از اینانی که بر حسین است و گنایه من است و این آیه صلوات حضرت است
و است که گنایه آنی که آیه و حدیث دلالت میکند بر آنکه من است نماز
نماز که بر آن مناسبت گنایه من صغیر است بعضی احادیث و گنایه دلالت
نماز که بر آن مناسبت گنایه من صغیر است و گنایه دلالت
مستطوی که آخرت فرموده اند این الصلوات کفاره لما یسئرن
الکبار یعنی برستی که نماز گنایه من صغیر است که گنایه را که از صلی
در میان صبح و نماز صبح باشد و گنایه من است و گنایه من است
کرد و نماز حضرت فرموده اند ما من امر مسلم یخلفه صلوة مکتوبة یحسن و یزید
و خسته و ما من کما لا کان کفارة لما قبلها من الذنوب ما لم یوت
کبره یعنی حاضر نشود مومن را وقت نمازی از نمازی واجب بر کمال و اگر
بر وجهی که شک باشد وضوی او قبل از نماز و شقی و او نماز که عبادت
از دلیل داشتن خود است در وقت عبادت و در وقت نماز از چشمی
معبود و بخشن رکوع و سایر اركان نماز او بر وجهی که او را شود و اگر
آنکه بود و باقی نماز او بر وجهی که او را آورده کفارت گنایه آن که نشسته و ایستاده
که در کتب گنایه من باشد و نیز و نسبت به باران سر و صلاه علیه و آله

منه

ایمان

الکبر که این الصلوات الحمد لله التي کفارات لما یسئرن
یعنی برستی که نماز گنایه من است و گنایه من است که در میان صبح و نماز
از صلی باشد و میگویند و بخشن نماز که عبادت کفارت است که از جهت تاجیه و صلی
واقع میشود و ما دام که من کتب کبار نشود و امثال این احادیث و روایات
درین باب بسیار است پس با عبادت که محمول شود و نوب درین حدیث
و در روایت اولی که آنی که از برای آن بود بر گنایه من صغیر و اگر کلام حضرت
در آخر حدیث آنی که میگوید و لذت از نماز هر چه هست و الله اعلم
بما یود الله که بعضی آیات است آنی که دلالت میکند بر آنکه من است
کبره و نیز گنایه من صغیر میکند آنی که بر کبره آن **بیشتر و اگر از آنست که خدا**
بیشتر است آنکه از آنست که خدا یعنی اگر اجتناب کنید ای مومن از گنایه
کبره و مومن آن کبره را برستی از نماز گنایه من صغیر نماز
و در نماز که نماز را در مکان گرامی و خوشتر که عبادت از جهت عبادت
نماز را بر کبره که از احادیث مذکور و بخشن نماز که نماز گنایه من صغیر
نیاید که اول آیه مناسبت و از جهت نماز که نماز گنایه من است و گنایه من است
اجتناب کبره بر کف بعضی انواع دیگر که گنایه من است و گنایه من است
بر چند نوع است یعنی مالی و مالی و مالی و امثال این آنکه بگویم که هر یک از این
و اجتناب کبره بر آنکه گنایه من است و در وقت نماز که هر دو در یک کف است
باشند و برین تقدیر و ادب که هر یک یک نفری از نماز او بود و در یک کف است و در وقت
برین وجه که صغیری که نماز گنایه من است محمول شود و در صفتی که اجتناب
از کبره بر کبره باشد و مناسبت مقام من است چرا که بعضی احادیث از جهت این
و اخفت که نماز یک نفر گنایه من است که اجتناب از کبره باشد و این

کجا

موضوع بود و خبری است که در کتب که قبض می شود و موضوع می شود
 نیز می دانست که این فعل امام علیه السلام در مقام اشعار بر عباد است
 اگر چه که در استند انداخته باشد و در حدیث اشعاری نیست بر آنکه فعل می گوید
 پیغمبر صلوات الله علیه آن نیز در حال اراده و وضو واقع شده است تا آنکه
 بدان شد بلکه می دانست که حدیث صحیح نیست در آن که برای امام علیه
 السلام نیز می دانست که حدیث صحیح نیست در آن که برای امام علیه
 احضار آب در آنکه می دانست که حدیث صحیح نیست در آن که برای امام علیه
 در کلام خاص است چنانچه بعد از کلام ایشان ظاهر می شود و در حدیث
 این عبارت می دانست که در حدیث صحیح نیست در آن که برای امام علیه
 در وضو خاص است چنانچه بعد از کلام ایشان ظاهر می شود و در حدیث
 بلکه مقتضی آن نیز نیست و الله اعلم بالصواب و در حدیث صحیح نیست
 اصل لغت معنی را ضای لویت و امثال آنست یعنی در آنکه حدیث صحیح نیست
 و لغت و آنچه می دانست که حدیث صحیح نیست در آن که برای امام علیه
 می دانست که حدیث صحیح نیست در آن که برای امام علیه
 متوجه که عبارت است از حدیث صحیح نیست در آن که برای امام علیه
 و از آن معنی خواسته شود چنانچه موضوع در حدیث صحیح نیست
 معنی موضوع بود و ما شد و در ادعای وجه جانب بالای روست یعنی حضرت علی
 که نسبت است از قریح را استند بود و در روی مبارک نیست از جانب بالای
 روی که عبارت است از نگاه بوی ریت از جانب دایره میثاقی و آنکه نسبت
 ناقد از جانب متصل می گوید که این حدیث است و الله اعلم بالصواب و در حدیث
 بعضی نسخ معتدب حدیث که در آن حدیث شده بجای جانبین جایز است

شده

ایراد شده و آن نیز صحیح نیست بلکه اشتباه و سهو کاتبان است و ما
 دانست که لفظ هم درین حدیث درین موضع که مذکور است معنی خود را
 مستقل نیست بلکه مجری از معنی تراخی یافته متصل شده است و احتمال هم
 برین وجه در کلام بلغا بسیار است **موضوع** که بعد از این احتمال که هرگاه
 در عطف امری بر امری مجز و اجتماع و مشارکت ایشان را در وضو قصد
 میکند و او عطف میکند مثل جابری و عمر و که زیاد و برین دلالت ندارد
 که زیاد و عمر و هر دو آمده اند از آنکه می دانست که حدیث صحیح نیست
 آمده باشد و اگر این خوانند و آنها می دانست که حدیث صحیح نیست
 واقع شده می گویند که فاعل شده باشد و خوانند آنرا و آنها عطف می کنند
 بقیه او و می دانست که حدیث صحیح نیست در آن که برای امام علیه
 عمر و آمده و این معنی آخر تراخی می گویند و هم از برای این معنی موضوع نیست
 و ظاهر است که درین مقام تراخی در میان افعال و وضو از حدیث صحیح نیست
 که تراخی افعال است در وضو شرط است پس چنانچه را چه در معنی برای
 باید گرفت که معنی فاعل باشد هم اعاذ البیضاء ذکر اعاذ و درین فقره معنی فاعل
 آئینده است که هم اعاذ یعنی باشد چنانچه ظاهر است که معنی اعاذ که افعال
 تا حدیث در ضمن افعال است و جب تحقق حدیث در افعال فعلی نیست
 راست بود و در حدیث صحیح نیست در آن که عبارت است از
 ایراد لفظی است و در کلام بازا از معنی که لفظ مذکور از برای آن
 موضوع حدیث باشد کل شود و در حدیث لفظ آن مشعر باشد و دیگر از کلام که در حدیث
 او واقع است و لفظ مذکور را ایجاد معنی خود است و احتمال شده است و در حدیث
 بودن مشاکل اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرط است یعنی شرط

میان ایشان را چه در معنی برای
 بر سابق افعال و معنی فاعل
 می دانست که حدیث صحیح نیست
 که در حدیث صحیح نیست
 عمر و آمده و این معنی آخر تراخی
 این فاعل می دانست که حدیث صحیح نیست

شود و جویند و از جمله لایق که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیثند
 که در است بر بنوعی که حضرت امام علیه السلام در مقام بیان و تعلیم وضوی و ا
 یوم و اندک است و بهر حال کسی نشد و اندک از ایشان صاف شده باشد
 واجب باشد و این حدیث ناطق است با کوه دشمن روی است با علی
 کرده اند پس ابتدا با علی در دشمن روی و واجب باشد اگر چه بنابرین آ
 می باید که اغراض یعنی بر داشتن آب از آنجا بدست راست که همیشه
 در محبت و در قوع آن از امام علیه السلام سینه واجب باشد و حال آنکه محبت
 از علی و وجوب آن قائل شده است پس هر چه حدیث دلالت بر صدق آن
 از حضرت داشته باشد محکم بود و وجوب نموده بود و اگر آنست که هر چه در بعضی
 میان حضرت در آن داشته باشد محکم بود و وجوب که دلیل دیگر نبوده باشد بر قاع
 آن و اینجا جمیع دلیل است بر استحباب اغراض یعنی سس آن با آنکه بعضی
 بر دلیل مذکور نموده بود و دیگر یکی از دلایل که بر وجوب آن نقل شده است
 به وضوی میانی نیز صلوات الله علیه و الله که بعضی تعلیم است از ایشان صادر شده
 است بر بنوعی در بعضی دشمن روی مبارک در آن کوه یا ابتدا با علی کرده
 با با سفل سینه اند که ابتدا با سفل کرده باشند و الا آن واجب باشد علی
 القیاس بر امت جبره اتفاق و از هر که حضرت بعد از فراغ از وضوی میانی
 فرموده اند که در وضو لا یقبل الا بعد الصلوة الا یعنی این وضو نیست که قبول
 میشود و نماز نیز و حضرت عزت طرا که وضوی آن نماز مثل این وضو ساخته
 شود و حال آنکه هیچ یک از امت قائل بود وجوب ابتدای با سفل علی
 نشده اند و اتفاق امت بر خلاصه نیست پس ابتدا با علی کرده باشد
 و هر چه ایشان در بیعت کرده اند بر کلام مذکور بعد از فراغ بر زبان مبارک

که حضرت

جاری ساخته اند و اجماع بر این است با علی و در بعضی سس برین است
 اغراض کرده اند که مستند بود و اگر ابتدای حضرت با سفل و انقض شده باشد
 باین حدیث که و امموده شود که آن سینه جای نیست و ابتدای با علی واجب
 نیست و گاهی اگر از حضرت بران در صاف شده باشد یا شود از روی وجوب
 نه است چنانچه سکونت راوی و بعضی میانی بعد از آنکه آن سینه استغاری
 بآن و ارد پس از فعل حضرت بر او و وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب
 آن اتفاق است بر خطا باشد علی اگر در روایت وضوی میانی با علی باشد
 با علی میسر و است لال آن بر خطا مذکور و بعضی میانی است و بخاطر هر چه
 که بر تقدیری که ثابت شود که حضرت در وضوی میانی ابتدای با علی و چه
 کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نخواهد کرد و بعضی کیفیت و انصاف علی
 ایشان می باشد که با وجوب اسکان صدور آن بجای دیگر با علی بران و چه میانی
 چنانچه کاه نوران طعام دست داد اسکان گرفتن از مساز و هنگام شرب آب
 کوزه و امثال آنرا واسطه ساختن آب از لب میگذرانند و لب را بر آب میمالند
 سه انگشت با وجوه اسکان شستون دیگر پس سست و اندک بود که ابتدا حضرت با علی
 و چه تر از آن پس باشد چنانچه امر را در غسل اعضا که این حدیث بعد و در آن
 حضرت ناطق است اکثر علماء بران نقل کرده اند و قائل بر وجوب آن نشد و کفر قلیلی
 از محدثین که آنرا نیز واجب دانسته اند علی اگر ثابت شود که حضرت در انقض
 و بر ضد قرینت کرده اند و دلیل وجوب می تواند بود و وضوی آن از بعضی حدیث
 نهانی سس از کفایت فعل باشد که قرینت در آن نموده و در انقض و وضوی سس
 و آن لازم ندارد که وضو و در آن سینه و قرینت باشد و کلام حضرت که بعد از فراغ
 از وضوی میانی فرموده اند که در وضو لا یقبل الا بعد الصلوة الا یعنی این وضو نیست که قبول

یعنی قول نیست و نماز که در توبه و شکر است پس بنا بر آن در اصول معتبر است
 که اصل عدم تکلیف زیاد است باقی آنچه در عرف حالت کونیه است
 تکلیف بر توان آن بعد از هیچ شک نیست که با کفایتی اگر کفایت فعلی
 تبدیل کیفیت دیگر باید در عرف حالت عرفی باشد مثلا هرگاه غلظت
 از جانب صاحب خود مأمور شود و با کار می کند که دیگر در تکلیف زیاد
 از پیش نماند و البته است که بر وجهی آن کار از وصا در شود که توان
 گفت مانند کار زید است نه آنکه بر وجهی کند که از آن مانند تری این مقصود است
 و کان امنیت که اگر برین مطلب استدلال کند باید که **فایده**
که حذر از دور باشد برین وجه که در علم بیان معتبر شده که مطایع
 بنظر و شایع متعارف میشود یعنی هرگاه لغوی بی قید و وضعی و حالی باشد
 و او ال آن براد شود و از آن سر و متعارف شایع از افراد آن خوا
 نو و هر که فرد و هر مقصد و مقصدی معین شود و مثلا هر کس که بگوید
 خود که بداند برای کوزه من آب زود که طرح و وضع آن کند این تکلیف است
 کوزه را برادر و در متعارف شایع میان مردم مثل مثل اسطوخودوس است
 دیگر با زدن مثل یا یک سر و امثال آن مثل اسطوخودوس است
 و بعضی آن مولای مثل صوف خود است ساخت پس که عمل و چه که در این است
 و اعمت مطلبی است و مقید بهیدی نیست برین بنا آنچه که کوشش برادران
 فردی خواهد بود از افراد مثل و چه که شایع و متعارف مردم باشد و این است
 که شایع و متعارف در عمل و چه امنیت که ابتدا از جانب مال و امانت
 از جانب اسفل است بران وجه و اجب و مأمور باشد و اگر کند
 این استدلال در باب امر از غیر جار نیست چه ظاهر است که شایع و متعارف

منکار می
 وجهی

در عمل اعضا نیست که با امر از بد باشد و حال آنکه شایع و متعارف است
 امنیت که این نقص است میان این دلیل و دلیلایی سابق که در کوزه
 هر چه ایشان از دزدان بر دلیلایی خود جواب گویند جواب این دلیل
 جیتو اند بود و بعد از این **نمایش** درم بخند و وجه یعنی بقیه
 طایع و عرضی روی تا معلوم شود که از هر جانب ناگهانی باشد اگر چه
 جمع کتب فعلی نه کوزه است و در میان مردم مشهور نه است پس چون بر
 جهی که بخاطر رسید به دیگران بران وجه را در کوزه انداخته و در نقطه
 باین و استیلا از دزدان خود را متفرق میداند مقام را امن است زیرا
 و است میگوید که هیچ کس در سلام سوای زهری از علمای امنیت
 کوشش را از او اخل روی و است اتفاق دارند و از کطل روی نیاده
 مضامین موی سر از طرف دین که عبارت از سر زدن است و امنیت
 آن از دزد کوشش که بلندی زیر کوشش تا دزد کوشش دیگر نه مضامین
 مشق است که موی سر است خود از پیش و خود از عقب و مراد آنجا
 نهایت کشیده که موی سر است که از دو جانب ناخبر یعنی موی
 پیش سر بالای چهره گرفته و در خط که عبارت از دو ماضی طولانیست که
 از دو جانب میان سر در آمده بالا رفته و فرامده است و بموضع
 نخد نیست که در پیش ضد چنان که تحقیقا باشد و اعمت و زمان و در میان
 موی سر را بکشد رسیده و از آنجا بدو ضد غن در آمد متصل شده
 از دو جانب بعد از که عبارت از موئیت که در مخا ذات سورج
 کوشش روئیده و ما پیش خط و عارض اما پاشی که بر دزد کوشش در آمده
 چکش خلاف نگردانست در آنکه داخل مضامین موئیت نه مقدم

شمارش علماء بر صنفه ان الله عليهم از حدیث صحیح زرار که این بزرگوار
نکو و خوار شد. این سخن است که در حدیثی که در وی از قصاص می باشد طرف
دفع و بعضی آن آنچه فرموده اند که در آن ایهام و در بعضی عبارت از انکشت
شفت و انکشت میانه است چون بر عرض روی نماید شود و درین حدیث
طایفه از عقیق و صدیقین داخل است و مواضع مختلف و عذارین و پاهای
پن عذار و کوشش خارج یکدیگر از عقیق را بهر طایفه از انکه اند و کشته اند و از انکه
ناقص است و آنچه بر سمت آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خطه عرضی که در
باشد میان قصاص ناصر و عذار از دو جانب بر آن که در دو عقیقین بر سمت خط
که در بر سمت یکدیگر فوق خطه که در وی است و ناقد عقیق با انکه در سمت خطه که در وی
و در حدیثی که در آن است همه اتفاق کرده اند بر آنکه داخل روی است و در
میشد شستن آن بواسطه آنکه در حدیث زرار که در حدیثی که در آن است و آنست
و حدیث نکو و انکشت که در آن است این عقیق که از تفاوت را و این حدیث را امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در حدیثی که در آن است و در حدیثی که در آن است
شست و خدای تعالی در کلام محمد امیر مومنان آن کرده است امام علیه
بلفظ در بار رسیده بودند و الله الذی امر الله عز وجل بقتل الذی لا یخفی لایعین
بر علیه و لا یفرض منه ان را علیه و بر و در آن نفس است اقم با داری علیه
الوسطی و الا بهام من قصاص شعر الرأس الی الذی یجوز ما جرت علیه الاصل
ست بر آهومن الوجه و ما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصه معی کلامه و عقیق
انکه روی که در حدیثی که در آن است امام شریفین آن کرده و عقیقین بر
به یکدیگر را که بر آن زیاد و شود یا در آن شست و در آن چیزی که کند اگر
چیزی زیاد کند اجری بر آن نخواهد یافت و اگر از آن چیزی که کند در عرض آن

و عقیق در حدیثی که در آن است از روی که دور آن گذران وسطی و در
ابهام و حالیکه آن صاف از قصاص می باشد تا طرف دفع
و آنچه جاری شود بر آن اصحین نکو و درین ایهام و غیر آن چیزی از حدیث
بعد از آن از حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است و در حدیثی که در آن است
فرمودند لایعینی شقیقه داخل روی نیست بعد از آن که در حدیثی که در آن است
بر روی رو شده است و در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است
آن فرموده که احاطه بالشعر فلیس له الجاه و الا ان عقیقه عقیقه
و لکن عقیقه علیه السلام یعنی آنچه می گویند بر آن رو شده و در حدیثی که در آن است
حدیثی که در آن است و اگر در مقام بر آوردن آن از بر روی در آن با آن
بحث کنند امامی باید که آب بر روی که بر آن موضع رو شده عاقی
سازند و این حدیثی که در آن است و لایعینی علیه السلام است از برای حدیثی که در آن است
و انوائی ازین دلیل ندارد و در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است
عقده بعد از آن شده و شیخ طوسی در تفسیر حدیثی که در آن است و در حدیثی که در آن است
در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است
که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است
می دانند امام این ایهام و در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است
تفسیر است و در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است
با انکه امامی که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است که در حدیثی که در آن است
علیه السلام یا امام محمد صادق و این باب بر صاحب کتاب سنن لایعینه
القصه نقل کرده که امام محمد باقر است و امام مواضع مختلف و عذارین
خلاف شده است میان علماء امامیه و انکه اینان داخل روی است

موی

و در خصوص شستن آن واجب است باین بعضی مواضع تکلیف را داخل در آن
باین دلیل که تکلیف مذکور که از حدیث فیه شد و شامل آن است چه القراح و چه
در اغلب بآن رسید و خطا مذکور بر بالای آن یکدیگر و در شستن حال اندر یکدیگر
البر و در کتاب فقهها حکم خروج آن از رد کردن و بنا بر آنکه اصل بر آنست که
از وجوب غسل آن چون نوحی که بران رسید و اتصال دارد و موی بر
امینست که داخل بران باشد و اصل بر وی و بعضی علماء اصل بر آنست که از
حکم میگویند و بعضی اصل بر شستن آنست و شستن حال الدین موطر علیها الرقیه بر سر
خارین کرده اند و دلیل آنکه اصل بر آنست که از وجوب غسل آن
اول دوم آنکه تکلیف مذکور شامل امینست چه القراح و چه الصغیر و در اغلب بآن رسید
آنکه وجوب از آنست که در شستن و غایب بران امینست پس اصل بر آنست که
شستن تکلیفست که اگر هر یک از مواضع تکلیف و غایب بران حال و شستن
شود و با جهت سابق بر آنکه در آنجا پانصدین بآن عذر و کوشش هیچ علماء
اتفاق کرده اند بر آنکه آن از حد و حدیث و شستن و غسل آن واجب نیست و اگر
علماء اصل بر آنست و اصل بر آنست که در وی شستن این از کمال کوشش است
نما که کوشش و باطن از تقریر این مقدمات ظاهر شد که در اعلا و وجوب را بخاک
علماء ماضیان الله علیه خمس می شود و شستن موی یا بعد است با آنکه حرکت
آن باشد از وجوب است بر آنست که تقاضای موی مذکور یا حدی که سر آنست
مذکور در وقت القراح بآن رسید و شستن تکلیفست که مواضع تکلیف
و صغیرین و در بران خطا مذکور و با هم و وسطی وقت القراح از آنست که
پس این تکلیف مذکور جمع که مواضع تکلیف و صغیرین را شامل می شود
نخواهد بود و بواسطه آنکه آنجا داخل روینست و اصل بر آنست که چون نود و یک

که متضمن این قسم مقصودی باشد از امام علیه السلام صادر شود و پس می شود
که تکلیف بر یوبه مقصود و حدیث نیست بلکه حق امینست که تکلیف بر این الصغیرین
مخصوص چه عرضی نیست بلکه امر او نیست که هر یک از طول و عرض را وی بمقدار آن
الصغیرین است برین وجه که خطا میگویند و تقیه که از انحصار ماضی یا طریقت و حق
در اغلب مساوی القراح برین الصغیرین است و وسط آنجا که عرض کرده
بر نفس خود و حرکت فرمایم با طریقت اعلا و خطا بجای طریقت اسفل اید و طریقت
اسفل بجای طریقت اعلا چنانچه ششید و ایراد از آن هم رسد و چنانچه ایراد
و اصل باشد و جهت و آنچه بیرون افتد خارج چه بران این اجمال آنکه تقاضای
شود الراس که در عبارت حدیث مذکور و واقع است بحسب ترکیب
یا حال است از نای ما و است که خبر او و است و تقاضای یکایک مقدار است
یعنی و حق که امر محصل آن در وضو وارد شود و مقدار است از وی که
دوران کند ایها هم و وسطی بران و حال آنکه آن مقدار از انحصار شعر
الرأس است یا بشدت یا قوی یا متعلق است یا است مذکور یعنی دوران الصغیرین
بر وجهی باشد که ابتدای آن از انحصار شعر الرأس باشد و امتداد آن برین
و ظاهر است که هرگاه الصغیرین بران و بعد از آنکه اصبع دیگر بر عکس این دو
خواهد کرد یعنی ابتدا دوران آن از ذوق خواهد بود و امتداد بقصص موی سر
تا ششید و ایراد مذکور که لفظ مستند را نیز دلالت بران دارد و هم رسد
و لهذا امام علیه السلام گفت که هر گاهی که در وضو حدیث تصریح با دو انگشت
نشده است بعد از آن در مقام اصبع یا علم فضا و در آنکه میفرماید که
و با جهت علم الصغیران مستند را و من الوضوء فلیطه فستدر اذن
حال است امینست که با انضمامی باشد یعنی مقدار آن که عبادی شود بران

که دلالت بر عدم وجوب امر ابره دارد بر عدم وجوب ابتدا باطلی نزد
هر چه جواب آن شود جواب این نیز می تواند بود و الله اعلم
الدين عليه السلام و بعضی قضایات خود حکم کرده است بآنکه در سنت
در وضوی خود ابتدا از حد اعلی کانی نیست بلکه باید به سطح اجزای روی
رعایت عمل الا علی فالاعلی بشود یعنی هر چه بالاتر از اجزای سنت باشد
سنتش بحسب عرف یعنی قدر که عرف کند که رعایت نکرد واقع شده
کافیت هر که رعایت آن بحسب حقیقت که یکی کفایت می نماید یعنی سنت
مربطه اشکال و غیره که امتداد و محدودیت پس اندک تخلف که رعایت عرفی می نماید
نموده بود و بعد از آن ذکر کرده است که اگر گفتار شود وجوب تصدیق عمل هر چه
بالای نسبت بر سهی که در سنت آن باشد یعنی یک خط است بر دو مرتبه
نسبت به سطح اجزای سنتی و اگر چه بر آن است نباشد قالی از روی کتبه بود
بناظر بر سبب آنست که آن ابتدا از حد اعلی کانی نیست و رعایت الا علی قال
از باقی اجزای مطلقا واجب نیست نه نسبت با جزئی که در یک است باشد
نسبت با جزئی دیگر نه رعایت عرفی و حقیقی بر آنکه شرف عظمی و غیره
آن است که تخلف باشد آن که از حد اعلی حقیقی باشد و اصل هر دو
در حکم است از عدم وجوب آن و در سطح یک از حد اعلی است اشعاری
آن نیست نه از حد اعلی که در حد و غیر آن آنچه از حد است نه کتبه آن
زاده بر آن نیست که حضرت امام علیه السلام در حد و ابتدا باطلی و بعد از
و این حدیثی چنانچه در ضمن رعایت الا علی فالاعلی تحقیق بر عدم رعایت
مکروه نیز منتهی خواهد بود و کانی که ابتدا از حد اعلی است و باشد و امرای که در حد
حدیث اشعاری بآن بود که از حضرت در حد اعلی واقع شد و نیز دلالتی بر آن
بر آن ندارد و باطلی را هیچ حکم است استلال و باطلی نیست که دلالت

بر وجوب رعایت نکرد کند پس حکم بر وجوب آن وجهی نه است باشد باقی
دلیل **نمایش سوم** بیاورد و آنست که وجوب تصدیق عمل مست راست بر
جنب که این حدیث اشعاری بر حد و آن از امام علیه السلام دارد و باطلی که در باب
وجوب ابتدا باطلی و چه بگوید در باب آن نیز رعایت از مخصص
ثابت امامیه است که علمای مذهب مذکور رضوان الله علیهم بر آن اتفاق
دارند و از علمای اهل سنت چنانکه قابل نشد بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و
احمد حاکم گفته اند که از عدم وجوب ترتیب میان عمل وجهی و جمع بین وجهی
را حسن و مجموع اهلین و قابل ترتیب میان دست است و باطلی از بعضی
دیگر مثل ابو حنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب نموده اند و میگویند ابتدا بر من
که واقع شود جایز است و استلال کرد و از عدم ترتیب خود باطلی اصل بر آن
قد است از وجوب آن و در ائمت و اشعاری بر وجوب آن نیست چرا که
و او عطف که در میان اعضا و کتبه افتاد و ترتیب نمیکند پس صورتی که کرده
ایشان جایز است که وضو بر آن وجه واقع شود و نسبت صورت خواهد
بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین هیچ آنها باطل است
الا و صورتی که نسبت کسی که ترتیب واجب با واجب فی ذاته و نیز نگردد
که باقی جیب مقدم بر باقی راست می کند و میگوید که نسبت به ترتیب
آن نسبت نگردد و در باقی می ترتیب را واجب میدانند و میان اول
صوره غیره بگوید که کتبه که از حد اعلی منقول و منقول در وضو نیست
و بعد از این در ضمن و بر عدم وجوب رعایت ترتیب
ایشان ابتدا از حد اعلی است که در حد اعلی منقول و منقول در وضو نیست
در حد اعلی خواهد داشت که هر کسی اجماع باشد بر هر یک از احوالات

فصل

و از اول انگه را در بغل دین کلام چنانست که شد علیه بران محل کرده
عقل وجوب باشد یعنی هر کس قابل وجوب تقدیم عقل و چه شد و ترتیب را در جمیع
اعضا واجب میدانند و برین تقدیر بخاطر مرید که دلیل مذکور را جدا و استقامت
بر کما را باشد چنانکه اصل شده مگر بر عقل و فی کتب نیست جمیع در جمیع وجه و برین حالت
و بر تقدیر اینها فاعل و تعقیب زیاد و برین دلالت ندارد که عقل وجه و برین را
فی ماضی بعد از آن را در قیام بخارجا باید آورده و چه و بر مقدم باشد و چون ای که در این
چرا که او عطف زیاد و بر جمیع شدن معطوف معطوف علیه و در دلالت ندارد
چنانکه گفت و تقدیر دیگری چنانچه در عریب مقرر شده معنی معطوف گفت شد
اگر جمعی از اهل لسان گفته شود و او از انیت زید اقبل و چه و زید یعنی چون
زیاد و چنانکه میگوید بر حال روی او را و دستهای او را زیاده برین کلام فاعله
که فعل هر دو یکی باشد مقدار ملاقات زید واقع شود و در عین هر یک که گفته شد
شود و خود را عقل را در کما خواهد داشت دوم کما در بغل معطوف عقل باشد یعنی
هر کس قابل وجوب تقدیم معطوف عقل است بر مرتب را در جمیع اعضا و
میدانند و برین تقدیر بخاطر مرید که دلیل قائم باشد چرا که او عطف شاید مذکور را بر
فعل و معطوفی جهت و دلالت بر ترتیب تعقیب ندارد و او عطف مقرر
مقرر باشد مثل عطف برین بر وجه و بر چنین بر آنس و خواه و در عطف بر عقل
عطف جمله استوار بر عقل و این میگوید در آیت عطف شده است استوار بر عقل
بود و جمیع معطوف و معطوف علیه با هم جز آن شرط و معطوف فاعلی تعقیب است
یعنی هر کما از آن جهت است که از فاعل جمعی این انحال را در عقل و بر جمیع
آورده است از آنکه عقل مقدم باشد یا بر جمیع و باطل فاعلی تعقیب زیاد و برین دلالت دارد
جمیع انحال و نمود ابعاد را در قیام بخارجا باید آورد و دلالت آن بر وجوب تقدیم

عقل و جی باطلی عقل در معرض منقلب شد با موری که نکور شد و با یکبارگی
از اصل بیان در معرض این خطاب در آید که اندک اطلاق الی این غایت عاقلانه
و انبساط فواید یعنی هرگاه امیر تر نماید و در حال هیچ دستار خود را و چون
نخواهد خود را براند و ازین قضا که هر دو را عقار ان طلب امیر یعنی باید آورد
و بتقدیم پس ثوب بر آن تمام در معرض مخالفت امر مذکور و نخواهد آمد پس کار مذکور
و لایست بر ترتیب نه است باشد و بعد از علم **و دوم** که در کتاب بنای
الحکام ایراد کرده است لای این حدیث که لایق الله صلوات الله علیه و آله و سلم
الظهور و هو افضل فیل و چه تم فیل و چه تم فیل و چه تم فیل یعنی در معرض قبول و فی
آورد و عدا فی مقابل کسی را نکند از آب پاک و پاک کننده بر آب آبی که
از برای آن تعیین شده برین وجه که بشود روی خود را بعد از آن بشوید و
خود را بعد از آن مسح کند و خود را بعد از آن بپای خود از حکم تم چنانکه
از برای بعیدت بپای بعیدت و بپای بعیدت که این وجه بر منبسط و فی
چنانچه از برای نهایت الاحکام ظاهر میشود و وجوب ترتیبی است که همیشه
بر وجوب آن اذنه یعنی ترتیب بر این سبب اعضا و عیال مذکور چنانچه
از ترخه آن فهم شد و لایست ندارد و بر ترتیبی که شافعی آن را واجب میداند
یعنی تقدیم غسل بر بریدن و بریدن بر مسح و مسح بر بریدن و بریدن
که دست راست را بر دست چپ مقدم باید و است چنانچه جمیع علماء معتقد
یابای چپ را از برای مؤخر مسح باید کرد چنانچه مذکور بعضی از ایشان
از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور بر مدعی الطریق نه است باشد **و سوم**
که همه در نهایت الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده است که حضرت عمر
در قرآن مجید نهایت غسل را بر وضو یافته و نهایت مسح را برین جمیع عاقل

که بر تقویت حرف عطف بیان این احوال اند و در حدیث مقرر شد و که عاقل
در معطوف مانع عاقل در معطوف علیه است بقوی که عاقل را توسط حرف
عطف می باید پس هرگاه عاقل که در آیت وضو واقع است هم عاقل باشد
و در وجه دوم در آیه که در حدیث مذکور است بر وجه اولی در آیه الطریق
که از برای اشتیاقی غایت عقل مستحق بر است مستحق است با عاقل و اولی
الکلیه پس با سوا این باید که عقل را در وجه دومین معنی شود و بر همین وجه
بر راس در جملین معنی شود و بجهتین پس ترتیب واجب باشد چه اگر عقل در
مقدم بریدن و واقع شود و یا مؤخر بریدن و واقع شود و یا در میان هر دو
هر تقدیر اشتیاقی عقل بر معنی نخواهد بود و برین معنی است که بر جملین
تقدم نماید و اشتیاقی که معنی نخواهد شد و اشتیاقی که است مستحق است
در معنی آن حاصل شود و یا در وجه اولی که عقل را نهایت عقل باشد اعتبار
واقع آن بریدن شما و نهایت مسح باشد اعتبار واقع آن بر جملین شما
برین تقدیر است برایتی بر خایر خواهد بود و بخل و می که بر وجه اول
و است بر این مختار است بهر چه از رسیدن میان عاقل معطوف و عاقل
معطوف علیه و این مخالف است که در حدیث مقرر شد و بکار هر یک
و وجه غیر الطریق ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی واجب میداند و نهایت و وجوب
و عاقل می نماید چنانچه تقدیر دلیل این ماکم است بلکه میتوان گفت که دلالت
بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد و چه نهایت آنچه بعد از قبل و قال پس لازم
می آید و وجوب تقدیم غسل بر بریدن و تقدیم مسح بر بریدن و بر جملین تا اشتیاق
عقل بر معنی واقع شود و اشتیاقی که بر جملین است که مسح عقل را بر مسح
باید و است چنانچه نهایت شافعی است از این جهت فهم درمی آید و بر تقدیر عقل

نیز استنای که در تحقیق است و اگر مستحکم شود معانی بعضی که بر غفلت
 در آمده و کلام خود بود و دلیل اول و دومش آنجا مذکور شد و نیز این است
 که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم فعل و جبر بریدن و هیچ رکنی بر
 فعل نیست و در آخر که از آیت بنابر تقدیر مذکور زیاده برین لازم نیاید که معنی
 فعل امری واقع شود و نهایت مسیح همین در تقدیری که فعل و جبر بعد از آن
 راست واقع شود و بعد از آن دست پس بسته و هیچ رکنی بر آن
 از پای راست و قبل از پای چپ فعلی آورده صادق بود که عمل شکی
 شده و مسیح نشی که پیش و آنچه مشاهده میشود که تقدیر مذکور نهایت عملی
 خواهد بود و در امری و نهایت مسیح کعب خواهد شد که همین بود و نیست بی بود
 جمعیت امری باعتبار مستحکم است و با محتمل در هر فعلی غیر بر تقدیر
 امثال تحقیق نیست که یک مرتبه و یک کعب پس آنچه جواب ایشان شود
 جواب مایه می شود و تقدیر **در حدیث** که در کتاب تذکره القضا
 باین استندال کرده کلام حضرت مقدس علیه السلام است مصلوات الله علیه
 و آنکه که در جواب سوال از سبب خلاصه کرده که کدام ابتدا می نماید که در آن
 سبب میان جاری ساختن آنکه ایضا باید و الله به عینی ابتدا کند و آنچه خدا
 تعالی در کلام خود بیان ابتدا کرده یعنی چنانچه در **ایضاً** **و الله به عینی**
من شایع ابتدا بزرگتر صفا شده و ذکر کرده بعد از آن آتی و عیاض شایع
 و تقدیر مذکور تقدیر رسانیده عمل خود را امری قول برده و کار خود ساز
 و ابتدا بصفا کرده سعی خود را با تمام رسانیده و برین وجه که اگر چه صیب عمل
 حضرت که سوال از سبب صفا و مروه است حاصل است و شامل هر عبادت
 نیست اما لفظ حضرت که ابتدا باید آید است عام است و در علم

لازم

معتر است که محتمل بر لغو است در خصوص سبب پس در هر عبادتی
 که ذی اجزا و متعدد باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده باشد ابتدا
 باید که ذکر قرآن ابتدا بزرگ آن شده و در آیت و ضمه ابتدا ذکر فعل و جبر پس
 یک حدیث مذکور در ضمه ابتدا فعلی و جبر باید و بعد از آن عمل سایر اعضاء و اعضاء
 در آیه مذکور است فعل آورد پس ترتیب واجب باشد و این دلیل غیر بعضی
 اولی سابقه ترتیب در اول دلالت ندارد و جبر و جوب ترتیبی که شایع است
 دانسته و لهذا علامه نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت
 آن بر وجوب ترتیب شایع نیز چنانچه رسانیده محل بحث است
 چرا که از حدیث مذکور زیاده برین لازم نمی آید که ابتدا فعلی و جبر باید کرد
 اگر چه ابتدا بیان شده و اما این که بعد از آن آنچه ذکر مقدم شد مقدم قبل
 باید آورد و در حدیث نیست چه در حدیث و در حدیث که در حق باری الله
 بر و ثقت بجا است الله و اگر ابتدا در حدیث بر آمده اضافی عمل شود
 تا شامل ابتدا اول و ثانوی و ثالثی و آنچه بر جری مقدم است باشد و باشد
 عمل لفظ خود بود و بر سبب بی مجازی فی آنکه قرینه بر آن در کلام علامه
 بوده باشد و این پیش علمای مجوز نیست پس اگر کسی خواهد که این حدیث
 استندال بر وجوب ترتیب کند می باید مقدمه کرد و دلیل اولی
 بود و باین خود نماید و آن آنست که هر کس قایل بوجوب ابتدا فعلی است
 قایل بر ترتیب است و مستثنی آن بود که مقدمه مذکور در کلام علامه و تقدیر
 سر و نیز شرطی باشد نهایتش فهم آن از کلام او تقدیر دور است و الله اعلم
نایق باید دانست که این حدیث از اخبار اعماد حدیث است که نه در
 کلام باین بر عدم جواز استیناف آب جدید و اسطر سحر و وضو و غیره

بعین

جایز نیست که در وضو بر سطح آب تازد بر یکدیگر و بگوید یا بجهان
 رقی که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده شود و این حدیث
 جمیع علمای امامیه است رضوان الله علیهم سوا این حدیث در کتب
 که محتلف کرده و چنانچه مذکور است در روایت آن تکرار
 نیز بخیر کرده و باقی علمای اهل سنت مکرر بر وجوب شستن مذکور کرده
 مسح بر غیر طریقت غسل را بخیر کرده اند و در طریق امامیه احادیثی که در
 در خلافت آن صحیح و غیر صحیح است نهایتش در روایت طریقت
 ایشان وارد شده که هرگاه آنها صحیح است در آنچه اهل سنت بر آن
 و غیره اول روایت معین خلافت است که گفته است شستن با
 موسی بن جعفر الکاکم علیه السلام ایضا الرجل ان لم یمسح فیه فیه
 را برهه فقال بانه لا یغسل با وجوبه فقال برهه نعم یعنی برسدیم
 از امام بنی قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایز است مرد را
 مسح کردن با بای خود یا باقی یا تری که بعد از مسح در دست او مانده
 امام علیه السلام در جواب آن بر مبارک اشارت نموده که خیر
 نمی بیند و حال خوبی بر زبان بجهان جاری است از دفعه معتد و دانستن
 بر مبارک فرمودند و در روایتی که از ابو نصر نقل شده که گفت
 شستن با بعد از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بن سید
 مسح با فیه من الله ارسل علی لیل یسح یک فی الماء فمسح به
 برسدیم از امام بنی طایف جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آن مسح
 که کنیم آیا مسح کنیم یا نه در دست من از روی غسل اعضا باقی مانده بر خود امام

مردان گفتند که باقی مانده در دست او را مسح کنیم یا نه

علیه السلام در جواب نموده که دست خود را با آب برسان بعد از آن مسح
 و مسح جمال الدین بطریق الزهد در کتاب مشی الطلح این روایت را نقل
 کرده و در لیل این حدیث را گفته است ایضا اگر بگوید که او حال آنکه در
 روایت صحیح است و خلاف آنچه ذهب این حدیث است چندین
 چنانچه مذکور است چنانکه شستن آب جداست یعنی بخیر چون مستوفیت میان
 مسح کردن بر غیر و شستن قیاسا بر این حدیث که درین آن طایف است و بخیر
 شستن نیست و بنی از مسح بر این حدیث و لیل آن نموده که اگر کسی مسح
 نمی آید شستن را بر این حدیث صحیح کرده و مسح بر آن وجه دیگر و بعد از آن
 آب جداست این حدیث نیست چنانکه از علمای کورای برین حدیث گفته اند
 الله اعلم و سخا حد علمای باطل چون روایت مذکور است بحسب ظاهر مخالفت دارد
 آنچه مذکور است که آب جداست که در آنجا چاشنه ایشان را که حل آن شستن
 ظاهر نموده که در آن است لهذا شیخ ابو جعفر طوسی حدیث برهه حل آن بر غیر کرده
 و گفته که چون در دست سوال راوی جمع از آنجا بقیه حاضر بوده از حضرت بر وجهی
 مانند بر وجهی رسیده نموده اند که موافق غرض ایشان نباشد و بجهت تفسیر این حدیث
 عاید کرده و احتمال آنرا نموده اند که غرض امام علیه السلام مسح در حال
 جفاف اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضای وضو تری که با آن مسح
 توان کرد نموده باشند یا نه دست مسح نباید کرد و آب تازه بواسطه مسح بر آید
 بعد از آن گفته است می تواند کرد که امام علیه السلام در روایت ثانی از باب
 که درین کلام و محنت که مل فقیه مدنی فی الماء یعنی مکرر برسان دست خود را
 با آب و بعد از آن مسح کن آبی باشد که در آنجا حسن و امر و باقی مانده باشند آب
 تازه و و الدبر که اگر تکرار از احوال او در سپاه مذکور شد و خواهی که بر کتاب

نیست گفته است که این احتمال بغایت بعید است چرا که سایل نیز چه سوال
 کرده که آیا سبک یا آنچه در دست من از تری باقی مانده است پس چون تواند بود که
 امام علیه السلام از آن نمی فرماید و امر که تا بعد از محاسن و ابرو تا که در دست من
 بعد از بغایت تری است و در دست و حتی فغانه که در دست من بر خلاف اعضا که تحمل
 داشتند نیز بغایت دور است چرا که سوال را روی در روایت اول برین چه
 و قیمت که آیا چایریت مرد اگر می کند بفضل بر خود یعنی بریادتی تری که بعد از
 مسخر خود در دست داشتند باشد در روایت دوم نیز چون که آیا سبک گفته
 در دست من از تری بوده باشد پس چون بر حال خلاف اعضا که عبارت از
 فغانه تری در دست و سایر اعضا است حمل توان کرد و باطله امثال غفلت
 از حال شیخ قدس سره بغایت عجیب و غریب است نهایتش در میان عرب
 مثل است که لوط او فیکو و القاصم قدینو یعنی سبب اسیل کا و بر روی من
 نیز کای و حال برنگی چه ملو میگرد و الله الهادی و صحت حمل روایت اول
 نیز خالی از احتمال نیست چرا که سوال سایل در روایت مذکوره از سبک یا است
 و مخالفین سبک یا سبک یا قایل آب جدید بود و سبک یا سبک یا از ایشان و چه بوده
 باشد که اگر چه در وقت سوال روی خصا که سبک یا حضرت از ایشان بوده
 میبود نموده اند و حضرت چون ایشان را غافل باقی اند بجا سایل بر سر
 اشارت کرده اند که الحال وقت سوال نیست و وقت دیگر استفا که سبک یا
 حق بودنی شدنی یا سبک یا حضرت را از ایشان رد نموده اند که در آن کرده
 که حضرت در مقام منی از سبک یا سبک یا و اعاده سوال کرده درین مرتبه آن
 جامع و انقضاء متوجه جواب حضرت نموده اند و بحسن ظنی که در سبک یا
 حضرت داشته اند که آن این این بوده که سوال از مطلق حضرت است

نموده رتین

نیست نه تری
 یا قایل در دست سبک یا
 یا سبک یا سبک یا
 حضرت سبک یا

حضرت بالغیره در جواب سبک یا سبک یا حرکت داده اند و قریب برین سخن اند
 و شمار حضرت معلوات الله علیه نموده است که القاد احکام تری یا سبک یا
 سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
 و امور دینی و دنیوی و سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
 و آب دعاوت خود که درین باب از ایشان وقوع باقی استخاری بران از
 که بر وجه مذکور واقع باشد و احتمال دارد که در محققین باشد که فی العین بر غیر
 روش اند و الله اعلم **سبک یا سبک یا** سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
 و ضمیر که این حدیث دلالت و احوال بر صحت و آن از امام علیه السلام در عرض
 میان دارد و آن محققان در سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
 بان عالمیقدار خود و صلوات الله علیه سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
 رسید که آن سالکان سالک عقیمت و دایر است بران چه در حال از دره
 اصحاب و شیخ خود از دره و علامه بران و ادب است و لای قاطع است و سبک یا
نیز سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
الانام اما بجز مجتهد علی الباقی علیه السلام عن سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
نزل که بر سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
 بان در دفع لازم است حضرت از نو ذی محبت که بر سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
 یعنی که در سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
 بحیثی که بر سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا
نیز با امر الله میگوید که در روی حضرت سوال و امضا و سبک یا سبک یا
 هزاره در درگاه ایدیت قبول نمیاید رسیدیم که سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا سبک یا

المومنین علی را احاطه کرد و هرگز درین وجه که سر هر دو دستها را نشسته
 ناپاک ساخته است از آن چیزی که داشت بعد از آن سر مرتبه آب در دهان مبارک
 کرد و در سر مرتبه استخوان فرو برد و در سر مرتبه روی مبارک خود را نشسته
 مرتبه ساعد را و مسح کرد و بعضی از سر خود را که مرتبه بعد از آن نشسته با پای خود را
 با کعبه بعد از آن بر جاشته و اندک آبی که در دست ایشان از وضو داخل شد
 بود آنرا میدید بعد از آن خطاب بکافران کرده و فرمودند که یو استیم بایه نیکو که
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون وضو میبایست و اشغال باین داشت
 و احادیث بسیار در باب نگویند و از دست پس ظاهر شد که قرآن و حدیث هر دو
 دلالت بر غسل دارد و آنچه را بپس بگویند باطل است و تفسیر تفسیر کتاب
 قرآن و عدول از سنت رسول ملک نشان که ناشی شده است از آنکه
 که اجماع و عقیدت و اهل لغز و علمای شیعه که قابل مسجد میبایست ای برادران
 در دین و شریکان و طلب حق و یقین اگر بدید و انصاف بگویند که یکدیگر در یک
 روی اشارت اعتنا ف بان توجه نمایند هر چند میباید که است که کوه حجت
 ما است بر شانه حجت شام بر ما بر تقاریر نصب از جمله که است و اما از آن
 آن دو توجه نکرد و ساجده که ما و شام و توجیهی که هر یک در یک است و تقدیر
 است و چنانچه شمار امیر که تقدیر را غلبه کند تا جایی که باشد یا نیز بر تو انیم
 اسحق تقدیر کرد و ما حجت ما باشد و فریاد اسحقی قرب بان که از فریاد اسحق
 بعد نیست پس باقی ماند توجیه اول که عطف بر وجهی که باشد و آنچه
 طبع سلیم بران شایسته بنظم کلام را محضت و کلام از کلام است و کلام
 می اندازد و تو می دانی که است خالدا و بگویم العطف که بر زید از خالدا
 یعنی دوم زید را هم در اکر می داشتیم خالدا را و بگویم یعنی دوم

و اگر چه در این کتاب
 در این باب که در این
 در این باب که در این

بگویم و عدم رغبت خواطر و اسامع باین طرز کلام زیاده بر آنست که توان
 قرآن را که باطلع بیان و افصح لسان تر است بر آن عمل کرد پس باید که
 باشد بر روی که و نقیض باعتنا بر محل آن باشد که معصیت است یا داد
 و از جمله معنی مع باشد و بر تقدیر ضحیت در آنچه ما معنی آنچه و چنانچه عطف
 بر محل در لغت عرب و کلام فصاحت و اجتهاد و محکم تر تا خوشی و عدم
 صد از آن نزد و او معنی مع نیز در آن نشان شایع و زیاده است و محکم
 بر عدم جواز آن نزد و مشخ العاقلین شیخ محمد بن الدین عراقی در حبه و مشخ
 فتوحات ملک و او مذکور است در آیت که بران محل کرده و عبارت او است
 و اما القراءت فی قوله تعالی و از جمله معنی اللام و کما من اجل العطف
 علی الموضع فالتفصیل او علی المعول فالقوله قد بینا ان القی فی اللام لا یجوز
 عن الموضع فان ذلک لولا و قد یقولون و او مع و او المعی نصب بقول فایم بر
 و غیر و او زید مع خبر و غیر مع قول الموضع فی ذره و اللام فی قوله تعالی
 القایل بالعلی فی الدلالة التي اعترت فی قوله اللام و علی که در این
 بالعلی فی جعفی اللام یعنی زادت بعلی لام و کما در و از جمله از جهت
 احتمال عطف آنست بر معنی و معنول چه عطف بر معنی معنی که است
 و عطف بر معنول معنی معنی و در باب این است که زادت شیخ که از
 از معنی بودن بیرون میبرد چه که مثل این و او که معنی مع می باشد و او
 معنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه یکی قام زید او عمر و او را
 میکند از آن معنی و یعنی بر فاست زید یا عمر و پس حجت کسی که قابل سخن
 بمحض درین آیه در پیش باشد هر که در قرأت افعی لام ترکیب با قایل
 بفعل در محل بوجه صحیح و قایل بفعل در قرأت کبر لام یا او در محل بوجه صحیح

صحت آن زیاده برین دلالت ندارد که حضرت بعد از شهادت برده و نه برین که
در این باب از اسرار کرده و در این باب اسباب کرده و در این باب اسباب کرده
نویسندگان است اسباب باشد چرا که عریان مجاز از ابو اسحاق است و
حکمی هواداری بر سر نه کردن در این باب اسباب است که این باب
پای ایشان تفرقه و طوطی بجان می بوده و مشهور است که ایشان
در این علاج آن که شکی نیست که این باب اسباب است که این باب
عبادت کرده و نام ایشان شود و برین نظر آن از محبت مذکور ایشان
معتوه و حضرت را فحشیده گمان برده اند باشد که شستن با افعال مشغول
و بهای مسیح است و نیز میگوید که بعد از آنکه جمعی که با او مشغول کرده بودند و با او
و مشغول کرده و از این اخبار اصحاب آن حضرت بوده اند و بطریق عبادت
و عمل بعد از این اسلام را از آن حضرت فراموش کردند و هیچ سنگ نیست که به
بطریق وضو شستن و نماز آن اعراف بودند و نماز و نماز و نماز و نماز
از بعد از آنکه ایشان با عملی از آن حضرت مشاهده نمیکردند و آن حضرت
در مقام بیان آن بایشان نموده اند یعنی نمی آورده اند و چون فصل
مرتبه تعیین ایشان را میسر بود و خود را آتش شایسته و در حال که پیش
فصل است نمیشاید آن خصوصاً اعمالی که مثل وضو هر روز در ساعت
از حضرت مکرر واقع میشد باشد پس مسیحی که ایشان در آن وضو را عریان
شمار واقع شده است دلیل باشد بر اینکه ایشان از حضرت مشاهده کرده و
و عدم تبعیض حضرت مسیح از مسیح مذکور و تقریب ایشان بر این نیست اعتبار بر
مسح داشته باشد که آن توفیق حضرت ایشان را چنانچه مذکور شد نفی
و مسیح از مسیح نیست و احتمال شایسته نظیر با تا از محبت ظاهری فایده

اند بران بول کردند
و بران خود را در وی
آن سید است و در این
چون با شستن پای
ایشان را بران خود
مشاهده کردند و
دیدند

پس حدیث مذکور نیز بعد از تدریق نظر محبت بابا شد بر شایسته محبت شایسته
چنانچه آیت کرد چنان بود و از امیر المومنین علیه السلام نقل آن کردند
طریق مایه و امانت مستحق و متواتر از آن حضرت و او لا وظاهر ایشان
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بخلاف آن نقل شده و شایسته است خود
از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده اند و هیچ شک
نیست که ایشان بطریق مذکور خود اعتراف از شهادت و نیز حدیث شایسته
که شهادت از طریق خود بر ما کرده و بمنیت تحریف قرآن و عدول از سنت
و از امام رضا پیش آن با شایسته که مسیح غفر الله له و لکم و تبارک و تعالی
عنا و عنکم و من علینا و علیکم بالحق و الله شاهد و نعمنا و انما کم علی الفلک
و العوایز آمین یا رب العالمین **بیش** شایسته است که در این باب
آیه که می خواند که اهل سنت و استخوان بر آن است از دو جانب
قدم یعنی جانب راست و جانب چپ با کعبه ام المومنین از آنکه یکدیگر
اما از طایفه امامیه و هم از طایفه اثنی عشرین ایشان که از شایسته برین طریقت
که کرده اند است که دو استخوان بر آن است و میان ایشان شایسته
مفصل سابق و قدم و شایسته استخوان پنج انگشتان باشد و از علما استثنای
بعضی عبارتند و شایسته ایشان نیست شده که بحسب ظاهر شایسته
و شایسته جمال الدین طبرسی از حیران رفته است که کعب عبادت از مفصل
میان سابق و قدمت و تقریب کرده است بلکه مذهب اصحاب شایسته
و جمعی که از کلام عبادات اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشان را
خوب فهمیده اند چرا که کتاب مختلف که از مصنفات است و دست با بر عبادت
و اگر که مسیح از علما من در کتب اصحاب اثنی عشرین می یابد با کعب شایسته

المفضل بن الساق والقدوم في عبارات علماءنا استنباه على غير الأصل
 معنى مسج با ما عياد انما من كتمان با واقع شود و ما كمين و مراد كمين
 درین مقام مفضل میان سابق و قدوم است و بعضی را که از عبارات علماء غیر
 این معنی فهمیده اند و محمول کرده اند باینکه کعب قبا قدم است یعنی مانند
 پشت پا است استنباه شده است و معنی عبارات ایشان را حوالب
 تحصیل نموده اند و بعد از آن عبارات ایشان را ایشان را باینست نقل کرده اند که
 غریب خود چند دلیل ابرار کرده **نقل** حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه
 السلام از زاده و دیگران این حدیث نقل کرده است و در ضمن آن حدیث آمده
 بعد از این که گویند که این حدیث را است که ایشان گفته اند سوال کرده اند که
 چه است علم السلام که همین کعب است حضرت بر زبان مبارک جاری ساخته
 که چنانچه یعنی المفضل دون عطفه السابق یعنی اشارت کرده اند مفضل که نیز
 استخوان ساق است و فرمودند این است **و هم** حدیثی که این باب را تمام شده
 باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت حکایت ضوی غیر صلوات الله علیه
 میگردانید باینکه گفت مسج علی مقدم است و هر قدر معنی مسج که در پیش
 و پشت با نام ابرین و هر که این عبارت کعب ظاهر دلالت دارد بر آنکه قائم
 پشت با نام را مسج جایگزین کرد و این کلمه استحقاق شده که مسج مفضل سابق
 واقع شود **مسج** آنکه کعب بیان معنی نزدیک تر است باینکه این است در
 معنی آن ذکر کرده اند و در کتاب مشق الطالب که نیز از تصانیف است
 باین عبارات ابرار کرده است و قد استنباه عبارات علماءنا علی معنی آن
 غیر تحصیل از معنی الکعب و الضابطه فی رداده از ادق فی الصحیح یعنی تحقیق
 که مستنبه شده است عبارات علماء ما بر بعضی که زنادی در عبارات مفضل

معنی از عبارات ما را ندانند و معنی کعب است و در حدیث صحیحی است که در آن
 روایت کرده و روایت اولی را بعد از آن نقل کرده است و معنی علماء فی کعب
 از درخت خش و معنی در سیدان دانش تا غیر از آنکه از معنی کرده و در مقام شنبه
 بر او شده اند که بر استنباه بر علماء کرده است و حال آنکه آنچه او بیان کرده است
 احداث قول ثالث و خلاف جمیع جمیع است از آن جهت که شنبه
 علم از روی و کتب دیگری عباراتی ابرار کرده که از جمله استنباه است و علماء
 مفضل قبا فی غایب شده است باینکه کعب مفضل میان سابق با و قدوم است و بعد از
 اصحاب اتمام بر آن محل کرده و علم که در کلام امام محمد است علم السلام
 و البته است و است کمال کرده بر آن روایت زاده اند امام محمد باقر علیه السلام
 که او این حدیث را در ضمن کتب خود نقل کرده است و چون بگوید در عبارت
 پشت که اشعار بر بعضی و بعضی و استنباه ظاهر آن آیه و وجه استنباه
 میکنند یعنی فرا گرفتن مسج تمام پشت با نام این کلمه استحقاق شده که
 کعب که نهایت محبت مفضل میان سابق و قدوم باشد که معنی کعب
 قدوم است و باینکه معنی کعب نیز در کتب باینکه این کعب در کتب کعب
 و اصحاب او اینست که کعب بنی که در هر بیت از آیه و واقع است نمیتواند
 بود که بر وجه اطلاق مانع نباشد بلکه جا را است که بر معنی محمول شود
 که مفاد اطلاق و حجب استنباه تمام بر قدرت طوایف و بعضی
 از علماء قابل بان است چه از کلام محکم که بر وجه استنباه و بعضی
 نیست و کلام امام محمد است علم السلام که او این حدیث یعنی مسج
 او باینکه این قدوم کعب باینکه کعب الی اطراف الاصل یعنی اطراف
 یعنی هرگاه مسج کعبی از هر خود یا بعضی از پای خود از زمین باینکه

بر این کلماتی که در این باب واجب در ضمن آن تحقق خواهد بود و روایت زاده
 و دیگر بر آن اعمین که با ترجمه اشش سبق ذکر یافت نص است و خلاف آن
 و شیخ ابو القاسم علی بن محمد در کتاب معبر که از مصنفات اوست گفته است
 که واجب نیست استیجاب قدمین بر سجده کفایت است آنقدر که تنهای
 مسح در ضمن آن تحقق باشد و بر آنکه نشان انگشتین هر که بر زمین بکشد
 برود دلیل **اول** اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن **و** **دلیل**
 بودن و جلین در آیت و نحو که سستی ذکر یافت اگر کسی که باقیان مسح
 بعضی از آن واجب است چرا که مسح بر سبب احوال در حکم مسح
 علیه باشد و اما اهل سنت که نسبت این خبر را بر آن دارند و ادعا میکنند
 اهل سنت است ایشان را در آن خلافت و بر سر آن نشسته و اگر چه
 لغویین شیعیه است همچنانکه ایشان بان قابل شده و بلکه موافق گردیده
 و از دیگر آنکه کتب معتبره است تا آنجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکر
 و الحی شیعیه از کلام عاقلین کسر و از حد اعتدال بیجا نرود و ادعا است سخن
 را در خط و در کیفیت مذکور از کتب و حال آنکه مقتضای موضوع است
 که حق با علامه است و شیخ مذکور در موضوع خود برین اثبات الله تعالی
 و عجز آنکه شیخ علی اعلی بالله است و نیز درین شیخ تعجیب آورده
 در شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اشش اینست آنچ
 علامه در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف آنچه نسبت که علما و ما بر آن
 اجماع کرده و نه و از درین تفسیر متوجه است و مسح بر آنکه سستی از کتب خود
 ادعی کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تفسیر اینست
 و کسی که عبارات ایشان را بر غیر این معنی حمل کرده محض معنی کلام ایشان

خوب نگذرد است و استیلال کرده است بر طاعتی که بر بعضی عبادت و
 بکلام اهل سنت و این معنی از علامه بنایت عجیب است چرا که عبارات علما
 محبت در خلاف آنچه ادعوی کرده و باطنی است تا آنکه کعبین و آنخواست
 که از میان ظاهر قدم بر آید و در پیش عاقلی که معنی مفصل شرک لغز نیست
 و قابل تا و یل نیست و عبادت و اختیار بر محبت در آن و کلام اهل
 سنت و باب مذکور مختلف است و از اهل لغز شیعه چنانکه خلاف کرده
 و آنکه کتب برآمدی که در قدمت و عید الوسا که از شاهیر معین شیعیه است
 در کتاب کعب از کتب خود سخن را در مقام مسطاعام داده و شواهد بسیار
 ایراد کرده بر آنکه کعب برآمدی مذکور است و باطنی که از آن مفصل میان آن
 و قدمت کعب را بان تغییر کرده و لغز مفصل از آن کرده و عمارت شیعیه
 علما و سنی و شیعه بان موافقت نموده و نه کلام اهل سنت و آنکه
 اذنی کعب ذکر کرده اند از آن بابی تمام دارد چرا که اشتقاق از آن کتب سنی
 از لغز و نشا اعتبار کرده اند و گفته اند از پی است که چون پستان و تخریفا
 فی اید عرب سیکو یک کتب سنی الحاربه و حال آنکه در مفصل برآمدی و نه سنی
 و اگر بر آمدی خواسته که در بین و بسیار قدم و واقف است چنانچه مذکور
 اهل سنت است و هیچ کس نیست که مسح بر کعبستان شیعیه میشود و در حال
 آنکه آیه باطن است تا آنکه کعبین باید نهایت مسح باشد تمام شد ترجمه
 شیخ علی رزق الله در شرح قواعد و شرح ابن الدین علیه الرحمه فی ردی ایشان کرده
 و در شرح اوستا و بعد از آنکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کعب
 ظهر قدم و اعتق عبارتی آورده که حاصل معنی آن است هیچ کس نیست
 که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم واقع نیست بلکه مفصل میان

سابق و قد مرّت مفصل میان دو شش می بیند اندوه و در وسط یکی از دو شش
مکروه باشد و عجبت از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمیع مکروهات
عبارات اصحاب غیر از شیعیان مجتهد اند معنی کلام ایشان را خوب تفحص کن و در
و در آن باب اشتباه بی حاصلی کرده و بر آیه اگر کسی که معنی عبارات ایشان
خوب تفحص کرده بر مشرب شود باید بود که مراد ایشان که خوب تفحص سابق
و قد مرّت است و بعد از آن نقل عبارات مذکور و جنس کرده و حال آنکه هر یک
بهتر از طریق تفحص معانی عبارات داشته باشد اگر خواهد معنی مقصود را آنجا
مذکور تفحص نماید خود را بر آن خواهد یافت و در نهانی راه آنرا خواهد نمود
ایشی ترجمه کلام زیرا که مراد کلام آنکه شش این شیخ بزرگوار محمد زکریا
مقام بر ظاهر حدیث و خیال از عبارات ایشان که در مصنفات خود را
کرده اند و ترجمه آن مذکور شد طایفه مشرب و دایره است بر این امر اول آنکه کتب را معنی
کعبه است که یکس از اهل اسلام بآن قایل نیست و این شریک اطلاع
مرکب و احداث قول ثالث است که یکس نیز بر آن مکرده و هر یک معنی مذکور
مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهمیده و یکس از ایشان قایل نیست
چنانکه کتب مفصل است **سوم** آنکه آنچه قوم در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند
بآن موافقت ندارد چرا که ایشان گفته اند کعب از کعب معنی ارتفاع و
مشتق است و در مفصل که او کعب دانسته شود از تعامی نیست **چهارم**
آنکه تغییر مذکور مخالف مدلول احادیث و اخبار است که از این اظهار صلوات
السلام درین باب روایت شده **پنجم** آنکه کلام برده است که عبارت علماء
موافق قولی است با آنچه عباراتی که از ایشان نقل کرده و هر یک در کتب معتبرین
و در استخوان برآمده است در لغت یا با مفصل که او معنی کعب را از این

و انقوت و نه بر آنکه می دارد و حال آنکه هر کس اصحاب نظر درین مقام کرده بدیده
بصیرت و نظر خیرت در مکروهی باید که کثرت نیات مذکور بر ظاهر و در موقع خوب نیست
و اما آن دانش و از آلودگی باشد آن پاکست بلکه آنچه او بران در ضعیف می گویند
و هیچ شبهه در حدیث آن نیست و احادیث صحیح آن باطلی است و مدلول عبارت
علما بآن موافق و آنچه علماء شیخ درین مقام ذکر کرده اند دلالت و اخبار آن
و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارد بلکه آنچه از باب تحقیق از ایشان است
در شد با کتب و کلام علماء اهل سنت که قبل از ظاهر بوده اند و حدیث نیست
قول مذکور علماء شیعه و کتب ایشان را در حدیث ایشان که درین باب شیعه
کرده اند اما این اجال و بر وجهی تفصیل می دهد که کسی را است بر حدیث عامه و اهل
تفصیل اجال روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام در حدیث صحیح از
ابو جعفر این حدیث را از امام ابو جعفر محمد بن علی الباقری علیه السلام
عن رسول الله صلی الله علیه و آله و آله عا بطرقت او و یوسف بن مایه و حماد بن
رسول الله علیه و آله و سلم و فی آخر الحدیث قلنا اصحابك الله فان الکلیان
قال فیهما یعنی المفصل و من عظم السابق فقال لا یزال یأمرنا هو قال یزید عظم الس
یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد بن علی علیه السلام که وضو می خیزد
صلوات الله علیه و آله چون بوده است پس ایام علیه السلام در مقام سنان آن
شده طلب کرد و نشستی یا طریقی که آن پاره آب بود و حکایت وضو
شیخ صدقات الله علیه ذکر کرده و در حدیث مذکور ذکر کرده اند که بعد از آن
ما دعای آنحضرت کرده پرسیدیم که کسین کجاست حضرت فرمودند آنجا است
و اشارت مفصل کرد که در کتب استخوان سابق است بعد از آن ما اشارت
مفصل سابق کرده پرسیدیم که این چه چیز است حضرت فرمودند که این عظم سابق

کعب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح است در آنکه علامه مدعی آنست
 و قابل تأویل نیست و لهذا در تحف دلیل اولی که بر مطلب مذکور ابرار کرده
 این حدیث است در شیخ المطلب در استدلال بر مطلب مذکور القاب
 بهین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر شده و از شیخ شهید علیه السلام حدیث
 که با آنکه در کتاب ذکر می نماید غلو در ذکر دلائل علامه مدعی مذکور در حدیث
 آنها دارد این حدیث را نقل کرده و وجوهی را از آن نقل کرده و دلیل علیه
 علامه درین باب این حدیث و مدار او در اثبات مطلب مذکور این است
 و غیر آنکه حدیث مذکور را اول دلائل خود ساخته است را که کعب نقل کرده
 در مفصل میان سابق و قدم با آنکه دلائل بر خلاف آن از آفتاب روشنتر
 فاعبروا بالاولی الا بآثار و بعد از آن استدلال کرده است باینکه مشهور است
 از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اندک وصف الکعب
 انظر القدم کعب را بیان کرده که در حدیث است و باینکه هم آواز امام
 علیه السلام نقل کرده است که اندک علیه السلام وضع یده علی ظهر القدم و بهر
 الکعب یعنی امام علیه السلام که است شده دست مبارک خود را بر پشت پا
 فرمود و در حدیث کعب و حال آنکه هیچ یک ازین دو حدیث دلالت ندارد بر صحت
 نه صحت علامه پس اگر مفصل که در آنکه کعب علیه السلام نیز بر پشت پا و پشت
 چنانکه بعد از آن بطور خود را رسیده است و الله تعالی و اما اهل بیت که گفته
 تصحیح کرده اند که هیچ تفصیلا را او ننموده و آنکه در میان بی حدیث و حدیث
 کعب می نامند از آنکه در حدیث باین عبارت مذکور است که کعب الرفع الی الله
 فی اطراف الانامیب و در ثوب باین عبارت که الکعب القعدة بین ال
 بویث فی الثوب و در قاموس باین عبارت که الکعب کل مفصل

مقدم

للغمام و الغفر الشتر فوق القدم و حاصل معنی عبارت مذکور اینست که
 مفصل را در بندگی بر روی را کعب می نامند و باینکه که از مشایخ اهل بیت
 است که است الکعب هو الذی فی اصل القدم مشی الیه سابق
 بر آنکه کعب القیاد یعنی کعب است که در پیش قدم و اوقات و سابق با
 مشی می باشد مانند چرخ سیر و امام غفر از وی و نقل کرده است که در حدیث
 باینکه مفصل را کعب می نامند پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن مفصل
 محال است اهل بیت اهل بیت گفته اند که است بلکه اگر با او در حدیث مذکور نقل
 و شمس علی روضه و کعب را گفته است و غایب است هیچ یک از احوال
 حدیث و اهل بیت بر آن قابل نیست و اندک این است که حدیث و حدیث
 و علامه نیز مثل جالبین و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از ائمه از آن قانون مثل
 قرشی و غیر او تصحیح کرده اند که قدم کعب از پشت و شش استخوان است و باین
 که کعب و اوقات و کعب است حدیث و نقل نزدیک بعد و که واقع است
 در محل اتصال سابق و قدم و در برآمدگی از دو جانب آن در جهت عقب و وقت
 که در می گویند که از آنها در سوراخی از سوراخانی که در قعر سابق و اوقات
 برآمدگی دیگر در جهت که در می آیند در سوراخانی که در استخوان پاشنه
 است و سابق بر کعب از دو بقعه است هم متصل است و حدیثی از حدیثی یعنی
 آنکه در جانب آن است که در تر و تر که تر است از جانب جوشی که
 قصه عظمی می نامند و آن متصل است از جانب بالا با استخوان بالونگی و حدیثی
 آنکه در جانب پس و آنست که چکرت است از آن و از این گرفته تر تر
 باینکه می باشد و با آنکه پیش از رسیدن با استخوان از انقطاع می بارد و در
 پاچین هر یک این دو قصه سودا می واقع است که بر اندکی میانی که مذکور

و حدیثی

و افع شد چه برآمد و باعث کرائی و تقاضا شد و بخلاف حرفه که آن چنان بود
موجب نیامد و فی حقیقت پس ازین جهت است که وضع این مفضل بر وجه
که خفیه ترین در تقیبهای سابق و اعمت و زایدین که در آنها درمی آید بر استخوان
قدم نهی تر بود کلام پس کلام علمانی شرح بر وجهیست در آنکه کعب استخوان نیست
در مفضل سابق و قدم و از آنها است ماضی و کلام اهل لغت که باز می آید
شد بطور رسید که لغت مفضل کعب میگویند و گوینا اطلاق کعب بر آن
استخوان مذکور باشد بطریق حقیقت و باطلی ظاهرست که کعب را بر چهار چیز اطلاق
کرده اند اول برآمدگی و بلندگی میان پشت پا که ماضی مفضل سابق و پشت
و اعمت و در آمدگی که بر دو جانب پا و اعمت که در او نیز اطلاق میگویند
سیم نقش مفضل چهارم استخوان برآمدگی که بر پشت پا و پشت متصل
تقصیرین سابق و علامه در حدیث آمده این معنی است بنا بر کرده و اطلاق مذکور بر کرده
کعب تنویر آمدگی است تا بخار او را در لغت اشتقاق لفظ کعب باشد
بلکه در کتاب تذکره القضاة تصریح بان کرده اند است که کعب ماضی سابق
و قدم است پس ظاهر شد که مراد او عظم مذکور است لغت مفضل و علامه
نقل اجماع علماء امامیه بر وجهیست که کعب لغت است که در کتب مجربین است
نیز اعمت و از جمله اجوری که بنویسند علامه اعمت و در پشت این قول علماء
آنست که اکثر کتب تقاسیم اهل سنت متخونی است بلکه کعب نزد جمیع
که قابل مجتهد استخوان است که در مفضل سابق و قدم و اعمت از آنکه کلام
خبر زاری در لغت کعب است که لغت تنویر لغت و اعمت و اعمت و اعمت و اعمت
کلامی ایراد کرده که ترجمه پیش اعمت و علامه بنویسند که کعبین عبارت
از دو برآمدگی است که در دو جانب سابق و افع است و علامه امامیه

و چون که بر وجهیست که کعب لغت است که کعب عبارت از استخوان است مدور باشد
پس کعب کوفته و گاه کوفته شده در زیر استخوان سابق و پشتی که مفضل
قدم است و این قول مجربین حسن است و اعمت و اعمت و اعمت و اعمت و اعمت
بعد از آن میگویند دلیل ما بر آن اعمت است که کعب را در مجربین است
بر استخوان مذکور اطلاق میکنند پس می باید دانست که اعمت و اعمت و اعمت و اعمت
مفضل را کعب می نامند و از آنجا است که مذکور شد که کعب می نامند و در میان
قدم نیز مفضل است پس می باید آنرا نیز کعب خوان گفت تا آنجا که کلام
امامیه خبر زاری بود و در تفسیر کعب کعب کعب کعب کعب کعب کعب کعب کعب
تفسیر آیه مذکور کلامی ایراد کرده است که ترجمه پیش اعمت و اعمت و اعمت و اعمت
سجده و هر آینه کلامی الی الکلیان الی الکعب یعنی سجده الی الکعب یعنی سجده و کعب
نموده که بر آن تفسیر کعب مفضل سابق و قدم خواهد بود و آن در هر دو با یکیت است
نظر بر جهت مضمونی است و افع شده و الا یعنی جمع ما هر کاه عظم مرده باشد کعبان
برآمدگیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا دو پاست پس ایراد آن بصیغه مذکور
صحیح خواهد بود با عصبان هر راجعی و فاضل بنیادوری در تفسیر خود بعد از آنکه افع
تفسیر و علامه اهل سنت کرده اند است که امامیه و هر کس که قابل محنت
میگویند که کعب استخوان است مدور که در پشت استخوان سابق نهاده شده
در جایی که مفضل سابق و قدم است یعنی کعب در پائین ساق حیوانات و مفضل
را نیز کعب می نامند و از آنجا است که مذکور شد که کعب میگویند دلیل
چون در علماء اعمت که کعب آن میگویند که امامیه میگویند چون در هر با یکیت
هر آینه نیز از ادیان بود که در علم الی الکعب کعب کعب کعب کعب کعب کعب کعب کعب
در هر دست یکی و اعمت الی المرافی گفته شده و نیز استخوان مدوری که در

مفصل سابق و قدیم است چیزی پنهانیت که معرفت آن حاصل نیست
 بفرمایند علم شیخ را و دو استخوان برآمده از دو جانب سابق را که با
 کعبه میاید محسوس بر کس است و خفای اندازد و شاطط تکلیف بندگان بر آن
 ظاهر است پس کس که کعبه بر آن اولی باشد اشعیر و بر کعبه کلام و بالجهیزت
 بقیه حاصل است از علماء مذکورین که با وجود ملاحظه این تشبهات
 در آیات و اخبار چون در ساحت این مقام بای تحریر ایشان ثبات نوریده
 و در مقام این تشبیه بر علامه در استیسا ر این تدبیر و آنکه کعبه انچه
 گفته خلاف جماع هر کعبت و هیچ کس از علماء اسلام باین قایل نشده و کان
 اینست که امری که ایشان را درین در خط انداخته تشبیه عبارت است
 چنانچه علامه خود پیشتر در محفل و مشی المطلب اشعاری باین کرده
 نشان آن است که ایشان تهریج کرده اند تا کعبه کعبه معنی از تقی
 مشقت و اکثر عبارات ایشان ناظر است باینکه کعبه دو استخوان
 برآمده است و پشت قدم و مشا و از برآمده اند از آنست که برآمدگی آن
 ظاهر و محسوس است پس بهر دو پشت پا استخوانی بر آن وجه که منو و بر
 آمدگی آن ظاهر محسوس باشد نیست الا دو برآمدگی و دو جانب سابق
 او برآمدگی میان پشت با ما بین مفصل و مشط و دهی اول مراد نیست
 با ثنائی علماء را پس بناچار حکم کرده اند که دو برآمدگی آخر مراد است و
 جمیع که مفصل را کعبه دانسته اند غلط کرده اند بقرینه اسطوکه در مفصل
 و برآمدگی نیست و غافل شده اند از استخوان در دو کعبه بر خط و کعبه
 تو نیست با صره از ادراک آن و الله اعلم بالصواب غنی فانه که ایراد شیخ
 بنیید بر وجه علامه و محسوس بر که استیجاب محسوس ظاهر قدم را که علامه

فانی باین شده است هیچ یک از علماء ما بر آن نزاع نکریده و تحقیق فانی
 مشهور بر علامه دارد نیست و علامه نیز قایلست باینکه استیجاب تمامه در کعبه
 لازم نیست بلکه مراد او استیجاب طول غیر حدیثست که از برآمدگی آن
 تا اصل سابق چنانچه در تذکره عمارتی ایراد کرده که ترجیح استیجاب نیست و است
 نیست استیجاب با هیچ بی هیچ کردن تمام نیست باینکه کعبه نیست
 هیچ از سر کعبه نشان تا کعبه و اگر چه یک انگشت باشد نزد اهل بیت
 علیهم السلام بعد از آن گفته است و و اهمیت استیجاب طول قدم
 سر انگشت نشان مفصل و اگر مراد شیخ شیعیه علیه الرجوع است که این استیجاب
 را بر هر یک کس قایل نشده بنا بر آنکه کان برده است که کعبه پیش بر هر
 میان پشت باست نه مفصل عین بحث دوم خود را و حقیقت آن باین
 وجهی ظاهر شد فانی **حد** روایت شده است که مفصل است بشیخ الطائیف شیخ مفید علیه السلام
 احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن که احوال ایشان سبق ذکر است
 محمد بن یحیی و احمد بن ادریس بن محمد الاسعوی النقی که از ثقات روایت حدیث
 محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از حدیث بسیار روایت کرده و احادیث
 که روایت کرده اکثر صحیح و معتبر است از محمد بن احمد بن یحیی بن عثمان الاسعوی
 النقی که گفته و جلیل القدر بود و حدیث بسیار از روایات شده و اگر چه در حدیث
 که گفته که از مردم ضعیف بسیار حدیث نقل کرده اما در خود مشتمل بر حدیث
 حسن بن علی بن عبد الله بن المغیره که علماء رجال دوم مرتبه تر تحقیق کرده اند و متواتر
 و بسته از علی بن حسان از حماد بن عبد الرحمن بن ابی ابراهیم که علماء رجال
 حکم بضاعت هر دو کرده اند و گفته اند که علی بن حسان واقعی بود و یحیی بعد از

ملکی که تقدیرش در پیشگاه و دیگر میگردد باشد تا از قیامت و ثواب عمل او را
تا روز قیامت در نامه اعمال آن بنده منجر است کرده اند و آنکه فصل شده
نویسند مرئوس **پیش** و در قیامت امیر المؤمنین ذات بر مکتب که در اشل این
مقام مستعمل میشود و همان چنان حضرت که در قیامت او را استماع کرده اند
بتبدیل یافت یا در غالب اوقات او قیامت بعد از او میماند و چنانکه میبیند
پیشانی فی غیر او جای الفجر یعنی در میان یکی و حرمت بود که ناکا میسر و کثرت
اولی پس آید و در عالم بین را محذوف میداند و فعلی را که بعد از او میماند
میداند و بعضی بلکه مندرک در این مقام خبر شده اند و وقت آن مصدق
که فعل واقع بعد از آن استحقاق یافت پس تقدیرش را نکور انهمین خواهد بود که
پس اوقات اعشاری می افروزد فاکفا بیده الی کفا و انما یعنی رکن است
از آن و در کلام صاحب صحاح چنین معلوم میشود که کفا با یعنی در وقت است
بلکه صحیح کفاست و عبارتی که او کرده اند است کفانت الاناء ای کیشته و کفانت
یکسو و در علم این الاعرابی آن کفانت لغت و مسج نیست که در آن دکلام
امام علیه السلام اتوی و نیست بر ثروت آن غرقان کلام انما بجا خلاصی است
استعمال شده است چنانچه در باب تغیر و غیره که تعالی **فما نشاء و ما فعلنا**
فما نشاء و ما فعلنا که اند که هم در کلام مذکور برین وجه مستعمل شده **فما نشاء و ما فعلنا**
حدیث را به چنانچه سبق ذکر یافت هم فی خط معنی را می استعمال شده بود
و از منصف و ام خط اشارت بآن شده پس انب این بود که استشهاد
مغیر برین در تفسیر است مذکور آنجا در قیامت و هم چنانچه حسن این معنی
و که هر دو آمده و هر دو در خواندن آن جایز نیست نهایتش که هر چه منوط
اللهم من شئی ذاک از مشایخ علمای عربیه است و ذکر کرده است که اصل اللهم

یا الله آمنا بالجزیه یعنی خدا یا خدا کن ما را بجزیه روزهی که خیر تو باشد یا روزهی
که او ضاع و احوال ما مقرون بجزیه باشد و شری ما عاید نگردد و بواسطه تعقیف کلام
تغیر از آن عبارت بلفظ اللهم شده که چون بر زبان کشیدند و دانستند که
لفظ بآن واقع میشود بر زبان کران نباشد و اگر بخواند که اصل اللهم
با اسد است که حرف نه را از حد فک کرده و میباشند و در بعضی از معنی
ساده و شیخی که از اعطاء علمای خود است کلام قرار داده اند و است و بآن
در استنباط دلیل که عرب گاهی که در مقام تفرین باشد میگوید اللهم
و اللهم یا یعنی یا خدا یا مقصد کن این را بر من اگر اصل اللهم یا الله یا
یا الله باشد عطف و شاقن خواهد بود و میان آن دو کلام مذکور که
اللهم است و جزو آخر و استعمال آن صحیح خواهد بود و لیکن استعمال شده پس
اصل اللهم آن نباشد و برین دلیل نظر نیست چنانچه بر مثال معنی نیست
فما نشاء و ما فعلنا و در نظر در عاشر برین وجه ایراد شده که اصل اللهم یا
بر آنچه قرآن دعوی کرده یا الله یا الله یا الله نیست بجزو آخر و مثال مذکور
که مستخرج از معنی دعوی آمدن آن در کلام عرب که آن را تو نمیدانند
بجزو غایب بر میان ایشان شاقن نباشد بی اگر اللهم لا تو را باطل
از عرب شنیده میشود حرف مذکور را راجعی بود و ظاهر اینست که آن
وجه از عرب شنیده نشده است و بخاطر مرید که میباید بود که اگر این معنی
از مثال مذکور اللهم لا تو را یا الله یا الله یا الله نیست بجزو غایب یا الله بران کرده
باشد که تو هست است که لفظ او موافق نیست تفرین باشد بر خود و چنانچه
مستحق است که هر که نیست امری را بگوید چنانچه با آن مقام اقتضای
مستحکم نماید یعنی نیست ادا کند چنانچه در آیت همان در کلام حضرت جبریل

یا الله

که به معنی در اصطلاح ایشان عبارت از آن که در معنی فعلیت و فعل
برین وجه معنی هر دو از فعل مذکور مقید شده باشند یعنی اگر کذا فعل و تقدیری
و کلام باشد بر وجهی که اگر خوانند عبارت و او را در فعل ثانی حال خوانند
از معمول فعل اول تا در معنی یک لفظ افاده و معنی خوانند و نسبت به عبارت
و کلام نگار رفته باشد و بواسطه آنکه مرتبه باشد و کلام معمول مذکور نسبت میدهد
آزاد معمول خود بر وجهی که نسبت یافتن آن معمول بر غیر آن و بعد از نسبت نماید
مثلاً اگر مقتدی بنشیند و باشد بوقت بر مقتدی می سازند اگر مقتدی
بوقت بنشیند مقتدی بوقت دیگر مقتدی که مقتدی آن بآن جز نسبت
نسبت نامعلوم شود که معنی فعلی در آن باشد که مقتدی آن فعل بر وجهی
و بآن نسبت بر آن فعل برین وجه معمول نسبت یافت است مثلاً و ما کن فی
چون عادت نسبت بر آن عادت که عشتی هر جا واقع شود مقتدی بیا
باشد چنانچه کلام صاحب صحیح که نسبتی ذکر یافت هر نسبت در آن ذکر
کلام مقتدی مقید است و البته مقتدی آن بآن نسبت بر وجهی می آید
که مقتدی آن بر نفس می باشد و مقام ایجابی ندارد از آنکه مقتدی نسبت
واقع شود از معمول عشتی و کلام باین آید باشد که عشتی لا یأمن
غالب اول میاید و نسبت که این حدیث در اکثر کتب مشهور حدیثی است
بهندید و کلینی و کتاب من لا یخفی علیه القدر و آملی این باب و دیگر کتب و کتاب
حدیث اکثر نقل آن کرده اند نهایتش معانی مذکور که حدیث متفقین است
در کتب کتب مذکور مختلف نظر اند و در بعضی از آنکه معتبری و الفاظ آن ملاحظه
از آنکه معانی وقت استیجاب بعضی نسخ برین وجه دیده شده که اللهم عشتی و غیره

در حدیث

عورتی و غیره علی آن را بنشیند که رایج باشد مستحب و عورت بنا بر مقتضای
ایشان باعتبار لفظ و معانی که اگر بگذرد و معنی و از جمله آنچه نسبت
یا باین است که اگر کسی بنشیند است و یکی مستور و اگر کلمه عشتی قاضی باشد و خوانند
بنشیند و آن خبر مذکور متوجه احتیاج بخوانند و است چنانچه ظاهر است و در بعضی نسخ
و دعای حضرت اللهم انطق فی بکر که و اجعلی عشتی بر عشتی عشتی
یعنی بار خدا یا کویا و از زبان بر این ذکر خود و بگردان هر از جمله عشتی که رضای توار
ایشان حاصل است و در بعضی در دعای کشتی بجای اللهم لا تفرم علی
الیزه اللهم لا تفرم علی طایب الخبایر مذکور که در بعضی بار خدا یا محرم و کرم و آن را
از نسخهای بهشت بخیر است و در آخر دعای مذکور بجای طهارت یا طهار
معنی یکیت و در بعضی در دعای شستن و بعد از شستن کلمه فیه زیاده
شده و در بعضی دعا و فیه نیست و در بعضی در دعای شستن و دست راست و چپ
بیساری ثبانی و اعتدال و در دعای شستن دست چپ بدل مغطیات الیه
مقطعات التار و در دعای مسح بر عین بدل شستنی فیه قدیمی و در معنی آنکه
غایت مذکور تا وقتی نیست و مایلین حدیث را بر وجهی که یاد کرده باشد از حدیث
حدیث نقل کرده ایم از شیخ که بخط والد عالمقدار قدس سره و تردید دارد و
خود من ادله آنی آخسته و بر کذا اینها ایم و ازین ارکان نسخ بهشتی بر این
علیه الرحمه کذا است و است و پدر بر وجهی خوانند و **غالب** و وجه میاید و نسبت
که مراد از طلب بنده کان تقصیر و تقصیر محبت خود از برود کار خود و در
عرضات که این حدیث اشعار بحسب آن دارد آنست که اللهم ساز و این
و ابامری که تحت ایشان باشد و از زین و بعضی خطاب و خطاب
و در آیند و نسبت خود سازند از ادعای از خطاب و خطاب و خطاب و خطاب



این تر روایت شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان در مقام
 احتیاج و مجادله خواهند چنانچه در بعضی اخبار باین عبارت وارد است که
نشد اعضاؤه علی بالزله ففطرتهم من نفس عذیبتنا ذن فی الشما
فیقول الی علی یا شریع عذیر و اجبی بعدی فشد کربا لکما من خوف
 فیخضر له و یبادی مناه و اعمیق البید شفره یعنی که ای دهنده آن
 زخم جیس اعضا او را بقتل و مصیبتی که بآن عضو از او واقع شده باشد
 پس در پرواز آید و در آن اشیاء موی از مویهای مرده او و طلب اذن نماید از
 حضرت عزت جل بر باز در ادای شهادتی که در پشت باشد پس اذن حاصل شود
 از جانب حضرت عزت و او را بگوید در سخن ای ای موی ششم بنده من است
 او سزا آنچه از دوده پس موی پنجم آید و گوای و در موی که سزا که از خون
 در شش آید از دهنش آید و در موی که گوای او را بای جهت بگویش آید از دهنش
 او که در دهن و از غدا بگویش از او سزا بگویش او را بر آورد و در موی
 که در اعمیق البید شفره یعنی امنیت از او کرده خدا بگویش و موی هجری فی فی
 به الحال علی لسان الحال یا علی آنکه کما یکس و گویشند یا یکسو
 بنکانه و گویشند یا ارباب کرم جویشند طلبند صدقه بشاره
 بگویشند پس بنابرین لازم نمی آید که هرگاه دانهها مهر شود و مجادله احتیاج
 از جانب متبک آن موافق واقع شد چنانچه اند بود که احتیاج بود باشد نهایش
 بر زبان نباشد و با بعضی دیگر واقع شود و فتنه تر ترسم که در موی اند بود که در موی
 که مصنف و امم علیه السلام باین اشارت کرده اند آن ظاهر است محاذل
 عن یقینها است که موی که در آن اشارت بآورد و خستیم واقع خواهد شد
 و از روایت مذکور فهم شد که مجادله با جبار و از او با بعضی واقع خواهد بود

ظا بر تشنه اعضا و علی است که شهادت اعضا یا جبار و او را از او بگویش
 و الا نشد که گفته شد نشد علیه که اگر بگویش حال آن که قیامت و منقح الحال
 مکاره است و الله اعلم یا علی یعنی و الخلد فی الحیا بن ساری
 در دعای بی برینی و اعمیق فانی از خضاب و پوشیدگی نیست چنانچه
 است که عطا کن خلود و در پشت را بدست چپ من و این شخص را
 ظا هر هست حاصلی چیدامیت لهذا مقام توجیه آن در آید جبار را
 در آن راه داده اند یا علی آنکه عادت برین جاریست که هرگاه کسی را
 امری بی عیب و شرف است و او میگوید عقلت بسیار بی عیبی که در آنرا
 بدست چپ خود خود و موی چنان هر چه خواهد بیاورد بدست چپ
 این کار را ممکن بود یا کنایه از آن است که سولت آن بر وجه بود که
 احتیاج باشد بگویش دست راست در آن بکار رود پس اندو که
 طلب خلود و در پشت باشد بی آنکه قبل از آن محل تقب و مستحق صحبت
 که نشن از بل صراط که از موی باریک است و از تخم زنده تر و در پی
 و در خ کشیده شد و شدت حساب که در وقت عرض اعمال محض می
 را بآن سر و کار است و موقت بآتش و در وقت که بعضی عاصیان است را
 قبل از دخول پشت خواهد بود و امثال آن از عقوبات و در قیامت
یا علی آنکه بای سب ری بای سبیت باشد یعنی خلود و در پشت را از او
 من کن سبیت من دست چپ خود را در جابت تو نهایش بشارت
 بای یعنی و فقره اولی تر می باید بای سبیت باشد تا هر دو فقره که تزیین
 واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن بعد از دو سب بکار
 بخند و عبارت مذکور بر آن خلود و در پشت باشد و مضاف و ملام

باید شد من

محدود باشد و باطلان حالت ظرفیت خود باقی بود و باقی عطا
کن نامه اعمال هر ابدیت است من تا غلات رستگاری من باشد
و بر آن خلود و در بهشت هرگز نیست را بدست چپ من تا آن تری هرگز
و هر دو دست حامل احسان تو با هم و این در جنان بهشت از خود و دیگر
تر که تر است و اندک علم **چهارم** اگر مراد بسیار بسیار در جنان باشد بسیار
در مقابل اعصاب باشد و کسی که شش کبچی تو سو و زنی حال است و در او
کثرت طاعات و عبادات باشد یعنی عطا کن من خلود و در بهشت را بدست
طاعات و در عبادات من و برین اختیار تری بای بسیار بای سیرت عباد
بود و در کلام ایها من شایب رعایت شده خواهد بود و آن عبارت از آنکه
کنند در کلام میان دو لفظ که غلبه معنی که از ایشان اراده مناسب
مناسبت نشان و یا یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که با اعتبار آن معنی به
مناسبت با هم و بهشت باشد مثل قوله تعالی **وَاللَّهُ يَخْتَارُ**
وَاللَّهُ يَخْتَارُ که تخم درین کلام معنی را بچرخ من الارض استعمال می
آید از زمین برود و از اساق باشد و ظاهر هر یک که باین معنی مناسب
غیر از قریب نهایتش اعتبار معنی دیگر که آن کوکبیت مناسب است و
این کسبت حدیث مشهور از انزال المصالح علی ارضی یعقوب فاذ ارضی و
یعنی همیشه خدای که دیده باشد تمامات مرغ در روز از می باشد اما در هر روز
و اگر او انگویند چون خنده کردند و افشدمی افتد بخانه از آنکه او است و بخت
از آن از نیکی و بدی بطور و بر سر هر که درین حدیث یعقوب معنی هرگز
که از او اراده شده و مناسب طایفه نیست که با او در کلام جمعیت نهایتش
افزای معنی دیگر است که آن معنی مناسب با او در هر چه و لغت عرب

برنده

معنی بریدن بال شمشیر آمده است پس نظر آن معنی کلام اینچنین شود
که مرغ خواب بهشت در پرواز است تا بال او را بریده اند چون بال او بریده
شود می افتد و این معنی اگر چه معتقد نیست اما با کلام برین وجه از آن
بلا غشت و این وجه اگر چه بقدر دور است اما خالی از لطف نیست **پنجم**
چهارم ظاهر این حدیث ولایت دارد بر آنکه حضرت در وضوی هرگز
هر یک از رو و دستها را از یاد از که تیره نشسته باشد و این مودت
جمعیت از عطا که گفته اند بشنیدن مرتبه دوم سنت نیست و هر عینی
میاید که تیره شده و در اگر غل نانی سنت میود چون حضرت در مقام نشان
وضوی تمام الاخره و انداز حضرت واقع میشد و اگر واقع میشد راوی
از آن میگرد و چنانچه ذکر مضغه اشتقاق و دیگر پیش از آن حضرت
بعلی آمده بود و کرده است و دیگر حضرت در آخر حدیث فرموده اند و اصل
من کل فطره ملک تقدسه و سینه و اینک نیست که اگر دوبار اعضایی
ذکر کرده شش باشد عدد طرات بیشتر خواهد بود و مقام اقتضای ذکر آن
خو است نموده پس معلوم شد که سکوت راوی از ذکر آن بود و معلوم
و قریح آن از حضرت صلوات الله علیه و از بعضی گفته اند چون استجاب و
مرتبه شستن اعضا در وضو نهایت شهرت شیخ داشت و بر بعضی
معلوم بود و راوی با آنکه حضرت واقع شده بود و بظهور گذشت و مقام تفریح
با نیست حدیث در مضغه اشتقاق همین بر مضغه و اشتقاق گفتار کرد و
نکته که هر کدام سر مرتبه واقع شده و درین سخن نظر است و شاید بود و در آن
آن درین مرتبه در وضو منعت و چون اینچنین نباشد و حال آنکه این با و یکبار
شاید علما از این مقرر است بر آنکه غل دوم سنت نیست و در کتاب من

متبعین و اهل بیت که اقامت داد و درین زمان پیش از پیغمبر امام علی علیه السلام
نیز اسطوخارین بوده است که او بعد از پیغمبر است که پیغمبر علیه السلام و خاندان نبوت
اصحاب نیست که در کیفیت ترمیم میان اهل اسلام بوده و هر کوفتی است که او را
مختلف در آن است چه بعضی میگویند که روی و تمام دستها و تمام فرقی و حسب
میدانند و بعضی میگویند که روی و حسب هیچ را به پیشانی و سر و دستها از زنده و بعضی
مطابق پیغمبر خود بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو بکمر بزدن است
و از زمین و حسب میداند و بعضی در وضو و بعضی بقیض و او را ندیده و بگوید
در بقی که بدل از وضو باشد بکمر بزدن است و در بقی بدل از غسل و در بعضی گفته
در وضو و آب است بکمر بزدن و بعضی میگویند که در وضو و آب است بکمر بزدن
و است حسب پس از نماز باشد این اقوال مختلف کرده و او را داده و کرده
که با بلعاید از حضرت امام علی علیه السلام باشد که تا او را اطمینان خاطر می
رسد و شبیه که از اطمینان خاطر که او را داده باشد دفع شود و بگوید
و در خواهر و او را الله اعلم **فصل اول** قول امام علی علیه السلام درین حدیث نیست
بر غیر صلی الله علیه و آله که او به هر چه بگوید ظاهر در معنی اشکال است و بگوید
بگوید و او را که است و بگوید و او را که است و بگوید و او را که است
که چون تو میروی علی غیا و علی علیه السلام با و گفتند **و بگوید و او را که است**
بما است و او را که است و ما را قبل آن الله کرده **قال اخبرنا عن ابی**
طیوس **ما است** گفتند چنانچه میگوید و او را که است و او را که است
است و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است
بما است و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است
بما است و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است

خوانده است چون تواند بود که از حضرت معتمد مصطفوی علیه السلام
از کلمات و مناسبات انما تا وقوع یابد و بر تقدیر است چه در وقوع آن
از حضرت صلوات الله علیه نسبت بهی که قابل آن باشد و در آن از حضرت
نسبت اعتباری که از اعیان چهارده صلوات الله علیه بوده است و در نزد یکی
از میان ایشان دانسته و نبوت پیغمبر است که حضرت صلوات الله علیه و اگر
بیشتر و در کلامی میداند از با و بگوید و تو بر سر که میگوید و او را که است
حضرت و تو را داده است تا از چنانچه نسبت با و بر زبان میگویند و عایدی است
که عمار جلد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمار بن یاسر را که در کوفت میان
چهارم است نسبت بهی که من که از شرافتی که بر سایر اعضا دارد و چنانچه
بر او و کلام و امت است هرگز نشاید و او را که است و او را که است
و شما است باشد و در حدیث صفین برده و گفته است و چون بخواند و
نهایت آنچه درین باب توان گفت است که است و او را که است و او را که است
بگوید و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است
و بگوید و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است
و بگوید و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است
و بگوید و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است
و بگوید و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است
و بگوید و او را که است و او را که است و او را که است و او را که است

و

نمیکند که آنچه حق باشد و ایمان فعل آنرا کند و باطن آنرا نشاند و حکایت
مطابق حضرت پیر زانی که از ایشان التفاسیر کرده است که کثرت
عزت او را بهشت از زانی دارد مشهور است آنچنان بود که حضرت در جواب
او بر سبیل مطایفه میفرمودند لَا تَعْلَمُ الْعَالَمُ بِغُفْرَانِهِ
که بهشت جای امثال تو بر رالان نیست و بجایزه داخل آن نیستند زیرا که
شروع در خلق و اضطراب نمود و گناه بر رالان بود باشد که ازین معاد است خود
مانده اند حضرت چون اضطراب او را مشاهده کردند به فرمودند
و انما موت کردند که إِنَّمَا نَسْنَأُ غَمَسَاتٍ لِّتُفَعِّلَ اللَّهُ أَفْعَالَهُمْ یعنی بهشتی که
می آفریند در بهشت ایشان را از ایشان آفریدن تازه که در روز قیامت
باشد پس دیگر دانیم ایشان را در آن بار که هرگاه نزدش بران خوانند بگویند
و دوست و همایان شوهران باشند و همایانیکه به حال باشند و حسن می
ساکت می کنند و چون بگویند حضرت از امر سکر ازین صفت است
و اگر رسید که ایشان بگویند حضرت میفرمودند لَا تَقْبَلُ فِي الْإِيمَانِ
عبارت نظار رضا یعنی جمیع اندازان که قبض روح ایشان شده باشد در
کعبه زده بهر شده باشند و موی سر سفید کرده و کوهها چشیم ایشان را
گرفته و بعضی غایبند و گویند که در آن خود را بآن سخن رسانند و در آن
سال و از رابان سخن رو نمایند و بشوهران خود که در دنیا و بهشت اند و
و اگر بشوهران ایشان بخندند باشند بهر آخرین و میند و اگر در دنیا شوهر داشته
باشند یا داشته باشند و بهشتی نباشد یکی از آن بهشت و در حدیث
وارد است که شوهران را برترین بگویند لَا يَدْخُلُ فِي مَنَاقِبِ الْمَرْءِ إِلَّا بِمَنْعَةِ
علیه و از روایت سید است که فرموده اند يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ

و منده

مَنْ قَاتَلَ كُفْرًا كَفَرًا جَاءَهُ أَجْرُهُ ثَلَاثَ وَكُلُّ مَنٍّ لِّغِيٍّ وَ أَهْلُ مِثْلِهِ أَهْلُ
بهشت را عالمی که می موی و امر و باشد و خوشتر چشم و سر کشیده و بعد موی
و درین می و سر سالی فَمَا يَشْرِيهِمْ و موضع بدین بر ارض در حال چو که درین حدیث
که در بعضی احادیث دیگر بیان عبارت است و اعم است اما در کتب احادیث دیگر آن
بهشت بدین بیان است یعنی زدن دست بر خاک که آن عبارت از وضع پا بر
دست نه وضع مطلق و و الله ذکره که درین حدیث که در شرح رساله الله گفته
قلم لطیف است ابرار آن که بهر شوگون مقام تقصیری که آن نیست که
اراده اطلاع بر آن داشته باشند شرح مذکور در هیچ نمایی و بر تفسیر خلافت
مسلمان علی ای ما که فعل مذکور سینه افعال محبت و و آیه است
چون بر آن مقدم باشد یا آنکه بزرگتر از آن است در وضو است که عبارت از آن
آیه است برست بواحد شستن روی و چنانچه از افعال وضو شده اند
این نیز از افعال تحمیل نیست ظاهر کلام گفته علماء رضوان الله علیه است
شق اول وارد که جزو نیست نهائش شیخ جمال الدین طبرانی رحمه
و کتاب نهائیه الا حکام شق ثانی را از آنست که کرده است وضو را
خواه وضو بدی باشد و خواه نه بیکدیگر تقیم نمیدانند چنانکه اعتراف جزو وضو
منست بلکه فعل مذکور بجنب او فضیلت واجب خارج افعال تحمیل و شیخ
شهید علیه التقریر بر و در اخبار این مذمت دو اعراض کرده است اول آنکه
اعتراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه اگر در وجه دیگر رسانیدن آب
بر روی می باشد مثل زدن روی بر آب یا شستن روی و زیر ناودان و
امثال آن و وجوب اعتراف با قضا خواهد بود بخلاف فعل مذکور در سیم که
فی نفسه واجب است و فعل دیگر مثل وضو چنانچه در امثال آن برل

و اگر در آن نیز قایل نباشد میان مسیح و مستهانام فرقی میان مسیح و مستهانام
نماند مانند روی چند آن و در تواتر بود و الله اعلم **باب ششم** در بیان اینست
که ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه امام علیه السلام در حال انبیا و تحم
حضرت رسالت خانی الله علیه و آله با حضرت رسالت صلوات الله علیه در حال
میان تحم بکار علی الاطلاق لکن در زمان دستبهار بر ارض یکباره
الکفا کرده باشد و هیچ شک نیست که سخن از تحم جنب میکند است بواسطه
آنکه عمار بواسطه رفعت حجاب تحم کرده بود و در آنجا که سخن از کثرت بر این حدیث
موجب ظاهر تحم جمیع تواند بود که در مطلق تحم خواه بدل از خود باشد و خواه بدل
از عمل یکباره زدن دست را بر زمین کافی میدانند و این را نیز گفته اند
مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما السلام و مؤید مذکور است
حدیث موشی که زرار درین باب روایت کرده و حدیثی که ازین
مقدمه نقل آن عتومت رسیده است **باب هفتم** در حدیث موشی مذکور است
که عبد الله بن کبر از زرار ابن اعین روایت کرده است که او گفت قلت
ابا جعفر علیه السلام عن النعمان بن عبد الله عن الارض عن رفقها فقها هم من رفقها
و گفته مرده و ائمه یعنی سوال کردم از امام علیه السلام که این حدیث صحیح است
بر سیدم از آن حضرت که تحم را چون می باید کرد امام علیه السلام در مقام تعلیم
آن بمن را تواتر زنده بود و دست مبارک را بر زمین بعد از آن برداشته اند
و تکان دادند که از خاک بران گرفته باشد و زنده از آن مسیح گردیدان
و مستهانامی خود را او هر دو دست خود را یکباره و حدیث چنین مذکور است
که عمر بن ابی القدر از امام محی تا مانی امام جعفر صادق نقل کرده است که او
صف النعمان بن عبد الله عن الارض عن رفقها هم من رفقها و گفته اند که او

کرد امام علیه السلام که شریعت تسبیح و تضرع و سجده و دست مبارک را بر زمین
پس برداشته و تکان داد و بعد از آن مسیح گردید و چنین روایت است
خود را یکباره چون درین دو حدیث شخص نیاید است تحم تسبیح هم بدل از خود
تحم بدل از غسل و هر دو حدیث صحیح است در آن که امام علیه السلام در هر دو مسیح
ضرب الکفا کرد و زنده بر آید نموده و موشی مذکور است و شیخ مفید علیهما
السلام است که در ضمن تحم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از خود یکباره
دستبهار بر زمین کافی میدانند و میگویند که در تحم بدل از غسل حدیثی است
ضرب نیست و چون عبد الله بن کبر که راوی حدیث اول است اگر چه
در مذنب خود عاقل بوده است فعلی مذنب بوده است یعنی بعد از امام جعفر
صادق علیه السلام عبد الله بن اخطار بر بزرگ او را امام میدانست و با امام
امام موسی کاظم قابل بود و عمر بن ابی القدر امام راوی حدیث دوم است
امامی مذنب بوده و علماء ارجاع بر حدیث کرده اند و صفات نیک و اگر
کرده اند اما عادل و الله بخود است حدیث اول را موشی نامید و حدیث
دوم را حسن و هر دو حدیث موشی است که راویان آن با مصمم عمل کرده اند
و در استسکام باشد و علماء رجال از است کوی و الله چون ایشان را داده باشد
و لیکن بعد امامی مذنب نباشند بلکه بعضی از ایشان بر مخالف مذنب باشند و
مراد حدیث حسن آنکه راویان آن بعد امامی مذنب باشند و مدوح و یکبارگی
نوشته و عدالت نباشند و حدیثی که راویان آن با مصمم عمل امامی مذنب باشد
باشند از اصح میگویند چنانچه سبق ذکر یافت آنچه غیر این حدیث ضعیف
می نامند و آن نیز نزد مستند چنانچه در فصل خود تفصیل باشد است و شیخ طالع الدین
صهر علی را در کتاب مختلف از مستند لال مذکور برین وجه جواب گفته است که این

حدیث و اشغال از اولات نیست بر آنکه تخی که امام علیه السلام و حضرت آن
کردند بدل از غل بود و بدل از وضو و جنب بودن نماز در آن وقت و حدیث اول
نادر بر آنکه حضرت سنان تخی بدل غل کرده باشد چه میتواند بود که سنان بعد از غل
حضرت بعد از آنکه از اخبار امام علیه السلام از آن از کیفیت تخی مطلق میگوید
باشد یا از کیفیت تخی که بدل از وضو باشد و معنی غل آنکه این دلیل که علامه در مناقب
آن شده اند لغایت و درست و شوق کلام ایام امام از آن دارد و حدیث شریف
عبارت که این بود علیه الرحمه از زاده بود چه تخی فعل کرده و در پیش رویم بقدر
یافت مصححیت در آنکه تخی حضرت رسول صلوات الله علیه و آله سابق است بر بدل غل
بوده نه تخی مطلق چرا که بعد از آنکه عارفان تخی که بدل از غل جنابت کرده بود و جنابت
کرد حضرت مصلی الله علیه و آله برومی که گذشت با خطاب کرده و فرمود که اگر آنچنین
مکرمی و تخی مذکور را میان منم و منم و این مصححیت و آنکه تخی که عارفان بدل از
غل جنابت فی بابیت کرده آنچنان فی بابیت و اقامه و تخی حدیث مذکور و حضرت
در آنکه زاده از یک مرتبه مستهای مبارک را بر زمین زدند چه در آخر حدیث
و اعتبرت که در علم بعد از آنکه یعنی اعاد و نکردند حضرت زدن و دستها را برین
پس بنا برین نه مستحکم بر تخی علم الهی و شیخ معنی علیها الرحمه عالی را قوی
نباشد و بعضی احادیث و روایات که دلالت دارد بر لغو و ضرب بر ارض
تخی مکتب که محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسان
حدیث صحیح زاده که مذکور شد و میان آنها و توفیق میان ایشان بر تخی که
از توفیق که دیگران کرده و گفته اند احادیثی که دلالت بر لغو و ضرب محمول است
بر تخی که بدل از غل باشد و احادیثی که اشعار بر وحدت ضرب دارد بر تخی که بدل
از وضو باشد چنانچه میان متاخرین مشهور است چرا که در بعضی احادیث نزدیک

بعضی حدیث در آنکه تخی بدل از غل نیز ضرب دیگر بود و اجبت و آنکه بعضی
گفته اند که چون غل وضو اخف است از غل غسل جنابت است که تخی بدل از
وضو نیز تخی ضرب واقع شود و در تخی بدل از غل دوم مرتبه قابلیت آن ندارد
که دلیل علی از احکام شرعی شده و حدیث صحیح که شیخ ابوجعفر علیه الرحمه
بوساطت زاده از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است برین بود که
زاده و گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تخی وضو و در حدیث
و احادیث وضو و الغل من الغل به تقریب بیدیک مرتبه تخی تخی غل وضو و در
تعیین اگر چه شیخ ابوالقاسم رشتی تخی در کتاب معتبر با او موافقت کرده است
در تخی تخی مشهور از آن ایام بعد از آنکه غل غل میشد و دلالت بر تخی تخی بود
بلکه بعضی دعوی کرده اند که دلالت از آنکه وضو و ضرب و مطلق خواهد بدل از وضو
باشد و خواهد بدل از غل تا آنکه این بود که آن استدلال کرده است بر تخی ضرب
در تخی مطلق و فی الت که این حدیث منبت تا تخی تخی تخی سید و شیخ
ابوالقاسم از آن گفته اند و نسبت تا تخی این بود از آن استنباط کرده
نقل است و بعضی در عای سجد اسم میت چه که قول امام علیه السلام که
ضرب و احد محمل است که بعضی بگویند و احد باشد یعنی تخی تخی که محمل است و این
نیست که تخی بدل از وضو نوعی باشد و تخی بدل از غل نوعی دیگر و این محمل
بعضی نوع در عرف این شیخ و شیخ قائم و از جانب گفته اند الطاهر همان فی
و قرآنی بوجهی که در حدیث طهارت باب و آن وضو و غسل است و طهارت پاک
و آن غسست و آن اشغال و کلمه الغل محمول بر وضو و غسل است و بعضی آن را وضو و غسل
ظاهر است و بعد تقریب بیدیک الی آنکه تخی ضرب مذکور بود باشد یعنی در
مطلق تخی خواهد بدل از غل و خواهد تخی بدل از وضو یا که ضرب و برین بود

باشد که دستها دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن از زمین
 تکانه شود و دیگر مرتبه بر وسط مسح رود و دیگر مرتبه بر وسط مسح زمین و محل که ضرب می بخیزد
 باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه الضل مرفوعه انده شود که باشد او کلام بوده
 باشد نه حرف و کلام اول یا مجزوم خوانده شود و حرف جر محذوف متعلق به ضرب
 که کلام درین تقدیر باشد که در ضرب بیدیک لفظ من الیها بر زمین الیها
 و عطف از قبیل عطف جمله فعلی باشد بر جمله اسمی و حاصل معنی آنکه غیر از این
 وضو که ضرب است و از برای غسل و در ضرب چنانچه مشهور است و باطل بر هر دو وجه
 ناجاز است در حدیث مذکور از کتاب خلاف ظاهر اما بر اصل اول بواسطه
 آنکه ظاهر از ضرب در عقیقه آنست که معنی زدن دست باشد نه معنی فرغ و اما
 بر اصل ثانی بواسطه آنکه ظاهر عطف منفرد بر حرف است و عطف جمله و کلمه رانی
 که در کلام مذکور شده نیز خلاف اصل است و ظاهر مرسد که کلمت که ضرب
 محمول شود بر ضرب در ارض چنانچه ظاهر آنست و کلمه الضل مجزوم خوانده شود
 و محطوف باشد بر وضو و معنی چنانچه ظاهر آنست نیز نه تائید امر از اول حضرت
 که ضرب واحد و حدت نوعی باشد نه وحدت عددی یعنی ضرب بر ارض در
 مطلق تکرار خواهد بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل کنونی است یعنی آنکه آن
 نیست که اگر کسی آن دو زمین مختلف بپایه واقع شود و مثل آنکه یکی بپایه
 در ضرب نیز باشد و در دیگری کمتر یا یکی علقه تراب شرط باشد و در دیگری نیاید
 و امثال آن از اختلافات محمله و محل وحدت بر وحدت نوعی نیز که درین کتاب
 از کتاب شده اگر چه خلاف ظاهر است اما برین تقدیر از کتاب خلاف
 ظاهر چنانچه صحت کثرت از حدین سابقین و اقتدا علم **بجسم** میاید و آنست

که میان علما و مفسران اند علیهم السلام کثرتها را یافته است که در تمام علقه
 تراب بر دستها شرط نیست یعنی لازم نیست که زدن دستها بر زمین
 بر وجهی و وقوع باید که قدری خاک بعضی از آنها گرفته شود و اینست که
 علما و مفسران از علمای اهل سنت علقه مذکور را در تفسیر شرط میدهند
 بر دستها و بر زمین وجه استدلال شده است که تعنی روایت
 صحیح و اوست که دلالت بر استحباب نقض دارد که عبارت از
 از تکاذن و دستهاست بعد از برداشتن از زمین و اگر علقه تراب
 شرط می بود نقض مذکور کثرت نمی بود چه هر یک میت که کثرت می بود
 آنست که اگر خالی بیاوردی در دستها ماند و ماند برین و در وقت سیه رو
 بر کثرت میت نشو و پس هرگاه دور گردی خاک از دست میت بکشد
 چون تواند بود که علقه آن واجب باشد و و الله اعلم و اگر کسی غیر
 اشارت به ضعف این استدلال کرده و گفته اند چنانچه ظاهر آنست که اگر چه
 تکاذن دست جمیع آنجا خاک و کثرت گرفته شده باشد یعنی بر روی یکدیگر
 صغیر عاری باقی میماند پس مستحبان بود که غرض از نقض آن که اگر
 خاک بسیاری در دستها بوده که با دست مسح بمان باعث آن باشد
 که رو خاک آلوده بماند و پاره و پاره شود و آن مرتبه باقی میماند
 زیرا که مطاوع اثری از آن دست نمائند پس استحباب نقض
 نه است باشد با شرط علقه و بر روایات مذکور استدلال بر عدم
 این شرط علقه میتوان کرد بلکه میتوان دعوی کرد که دلالت بر استحباب
 آن میکند چرا که استحباب نقض در روایات مذکور و مطاوع واقع شدند
 فی آنکه مقتضای حال علقه تراب باشد ظاهر آنست که با علقه تراب

بود که نماز را بگوشت و گوشت را در امام علیه السلام نهاده و در سجده ایستاده و در رکعت اول
 کن تا به سجده کنان تمام کنای راوی گوید و در رکعت دوم در امام علیه السلام در
 توجیه بقیه اسلام آوردیم و افتتاح نماز بیکر اجرام کردم و کعبه و کعبه و سایر اشیاء
 در نماز کجای آوردیم کجای امام علیه السلام من خطاب کرده و فرمود کجای
 جا و سبک و کنداری نماز را در روی کعبه گفتند بسیار منعی نیاوردی از نماز اگر
 عمر و شصت سال یا هشتاد سال گذشته باشد و کعبه را از امام کند و در روی کعبه
 شایع مقرر شد و برای نماز باشد راوی گوید که از خطاب عرض آفر امام
 علیه السلام من نهایت عزت و الم نعمت است و او پیشتر من جان من فدای تو
 باد و تعظیم من نماز را تا بعد از این بر کعبه کجای آورد و با شما امام علیه السلام
 بواسطه جان نماز من کعبه است و روی توجیه بقیه کرده و راست ایستاده و هر
 دو دست مبارک را افروخته است در روی را نهانها انداخته و انگشتان را بهم ضم
 کردند و پای مبارک را از هم دور گذاشته چنانچه فاضل میان ایشان معصوم
 سزاگشت از کعبه دو بود و در انگشتان با رانهای قبیله کردند چنانچه هیچ
 جانب از آنست پس از روی خشوع تمام اشباح نماز کرد و گفت خدا را
 بعد از آن سود و فایده را بر تری قرائت کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از آن
 خواندند و بعد از فراغ از قرائت زمانی اندک که گنجایش نفس بودنی در آن
 باشد و رنگ کردند و هم آنچنان ایستاد و هر دو دست مبارک را بر کعبه برآورد
 گرفته و گفت خدا را بعد از کعبه و کعبه را بر کعبه و بر کعبه گفت دستها را از هم
 رانده و انگشتان دست را از هم کشیده و انگشت را از انگشت جدا کرد
 سنگین و دست مبارک را آنچنان مستوی و راست نگاه داشتند که اگر کعبه
 آفتاب یا دروغ بر میان بر کشید هیچ جانب حرکت نمیکرد و هر که هیچ جانب آن را

جانب دیگر نیست ترنمو که طبع است آب اتقانی حرکت آن جانب کند و
 کردن را کشیده و کشیده و کشیده را بر کعبه کشیده و در مرتبه بارعایت ترنمو آن
 تسبیح را در آنجا بچرخان جاری ساختند که بجان ربی العظیم و بعد از آن است
 استیسا و ندو چون بعد از تمام بایون ایشان برقرار است گفتند **سبح**
لن محمد و هان در حال ایستادن یک گفتند بعد از آنکه هر دو دست مبارک
 را برابر روی برداشته بود و بعد از آن که دو دست مبارک و گفتند
 را در برابر او زمین کردند و انگشتان را بهم ضم کردند و کعبه را با انگشت
 و سر مرتبه این تسبیح را گفتند که بجان ربی الاعلی محمد و در حال سجده هیچ یک
 از اعضا وجود را چنان کردند که هر عضو دیگر نهاده شود و در پشت عضو سجده کرد
 یعنی چنان کرد که روی او باشد و پشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد و گفت دوم
 دو انگشت را اندوهر و انگشتان شصت با چهارده انگشت که عبارت از این است
 و در خود سجده بر پشت عضو از پنجه و پشت که اگر مرکز شود و نماز باطل میشود
 و آن هفت است که هر شصت کلام مجید را در نموده است درین آیه که **هات**
الساجد نلاد نلاد نلاد نلاد و آن دو گفت و دست و دو را اندوهر است
 شصت با وجود و سجده بر انگشت که نام اینهاست شصت است یعنی بعد از آن
 آن متضمن در آب بسیار است و هر یک آن عقاب مرتب نیست و در آن
 نیز نماز محبت بعد از آن برده است شد مبارک را از سجده و چون راست شد
 گفتند **اللهم اکره بعد از آن بر آن چپ خود نشستند و انگشتان شصت با**
را بر شصت کبابی چپ و گفتند استغفر الله ربی و انوب الیه یعنی طاعت
 و آمرزش می نمایم از خدای که برود و کما شصت و در سجده میکنم و بر حال او
 و بسط کلام در منی توبه و حقیقت آن در حدیث مسی و همه میاید آن را الله اعلم

بعد از آن در حال نشستن یک کفش بپوشد و دوم کفش بپوشد در آن کفش درجه
 اول کفش بپوشد یعنی سر بر سر کفش سجده رقی الا علی و کعبه و مسجد
 از اعضای بدن مبارک را بر عرصه و بر کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 سجده و در رکوع و در دو حال می تواند یعنی یا با کلاه یا بدون کلاه
 و بازه تا از آن مبارک جدا گردد و چنان نکرده که در آن نهاده
 شود بعد از آن بنشیند نشسته و در حال نشسته شستن دست را هم
 شست که در بر روی زبان گذاشته و چون از نشسته فارغ شد وضو است
 بسلام بخونند و هر دو عرض خطاب در آورده فرمودند ای عباد من بخوانند
بسم دوم یا عباد الله ان الله تعالی امر اعداء من علیه جهنمی است که
 مشورت بقید جهنم بفرستد و در آنجا بیل عرب و از انصاف و ایمان
 حدیث شریف است و بعد از آن امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام
 علیه السلام رسیده و از هر سه ایشان صلوات الله علیه حدیث کرده است
 کرده و خلعت که کاظم علیه السلام از برای او دعا کرد که خدای تعالی از برای
 وزنی و نه در کار ری روی کند و تا بنشیند و در هر دو رکعت دعا می خواند
 بعد از این وقت و چون بصدق بخواند و بکلمه رسیده که دعای ابراهیم
 شاست در حال که بنشیند غسل ابراهیم بای آورد و غرق شد و غرق نشد و غرق
 سال که نشسته بود و بنشیند و رسیده و در آنجا دعا خواند و در آنجا دعا
 و در آخر شستن ای نقطه از حریز بن عبد الله بجهت شستن که اگر نکرده بود و در
 بجهت شستن غریباً میگرد و بجهت شستن شسته است و از آنجا دعا خواند و در آنجا دعا
 علیه السلام است و دعا را در حال حکم بفرمودنش کرده اند و چنانچه در کتاب
 تصنیف دارد لا ینک لا تعالی بسم الله است که اگر شستن از دست گرفته

و حذف اسم الله و مثال این عبارت شایسته و کلام درین تقدیر است که
 لا یاس علیک یا اخی یا اخی منکم فصل کرده اند حضرت درین کلام میان قبل
 تعجب که آنچه است بمثل آن که ابراهیم است بجهت بر وضو دعا می خواند و در آنجا
 است شسته و دلیل ایشان وقوع آنست در کلام عرب چنانچه درین کتاب که ما آنست
 با ترجمه آن یعنی بسم الله تعالی یا عباد الله و در آنجا دعا خواند و در آنجا دعا
 که و وقوع آن در کلام امام علی السلام قوی و دلیل است بر وجود آن چنانچه
 مذکور است و در آنجا دعا خواند و در آنجا دعا خواند و در آنجا دعا خواند
 آنچه است یا صفت او است و چون الف لام اول الف لام بعد از است
 نیست از آنکه صفت او غیر معروف بالف لام واقع شود و بعد از صفت
 صفت ظرف باشد چه در ظرف توسع است که در ظرف نیست و در آنجا دعا
 که چه می نماید و در حالتی که در نماز باشد یعنی شسته باشد یا از وضو شسته
 یا بعد از وضو شسته است و در آنجا دعا خواند و در آنجا دعا خواند
 بعد از وضو شسته است و در آنجا دعا خواند و در آنجا دعا خواند
 تا فی صلوات فعال بجمع و قوی نمودن و در آنجا دعا خواند و در آنجا دعا خواند
 عبارت و بر سر آوردن او از معصوم و باین معنی تفسیر کرده اند معنی شسته
 را در آیت گرفته و **وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ كَانُوا شُغُورًا** که در صفت اهل ایمان
 وارد شده است یعنی ایمان کسانی که در نماز مشغول و در وضو و در وضو
 وارد است که شستن بصره ای مختصر یعنی شستن بصره ای مختصر
 و باز و شستن آن از شسته و وضو است پس شستن بصره ای مختصر
 آنست از شستن و افکار و شستن با وضو که از آنجا دعا خواند و در آنجا دعا خواند
 آنست از حرکات عین و روایت کرده است شستن بصره ای مختصر

مراد بجمع

مع الصادق علیه السلام در حدیثی که در کتب معتبره
 آمده است که هر که از امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت سوره
 توحید خواند بهشت بدین مسافت دارد و با سبب معایت سوره
 ثانی سوره رکعت اول و مکروه بودن سوره و احد در هر دو رکعت که میان
 علامه است به این جهت است که گاهی که معنی سوره دیگر غیر از سوره توحید
 و در این حدیث علی بن محمد از پدر خود امام موسی کاظم علیه السلام در این حدیث
 و مؤثره در سبب جمعیت از علامه که سوره اخلاص را در هر دو رکعت می خوانند
 و یکصد مرتبه که در هر دو رکعت اول و در رکعت ثانی یکصد مرتبه سوره
 اخلاص است و این است که خویش و مؤثره است که در هر دو رکعت
 محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و حدیث دیگر روایت آن را
 الله صلی الله علیه و آله که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 بعد از هر سوره قلی بود الله صلی الله علیه و آله در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 جو از آن و تفسیر بر عدد حرمت اگر چه محلی است اما با نهایت دور است و گویا
 سوره اگر در سوره اخلاص این حکم را بطلان می آید و تفسیر حرمت است بر سایر سوره
 قرآنی چنانچه در حدیثی که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 یعنی باطنی جمع بین حدیثی که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 علیه السلام و احد صلی الله علیه و آله در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 است که در حدیثی که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 آمده از زکریا آورده باشد و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 با و خطاب کنند که ای بنده خدای که از هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت

وفا

و نمازی تراجم به قول نیست و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ
 ابو علی طوسی در تفسیر خود از ابو جعفر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 آن سرور است و نموده اند البتة احکم ان ایضا در حدیثی که در هر دو رکعت
 یا رسول الله و من یطی ذلک فالی قرآن اقل هو الله احدی خلاصه کلام در هر دو رکعت
 اگر آیه اخیری آید یا از حدیثی که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 آن تواند بود ای رسول خدای که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 هو الله احدی که خواندن آن برابر با خواندن نشت قرآن می باشد و بعضی علامه
 در وجه برابر بودن سوره توحید و نشت قرآن که باقی آورده اند که در هر دو رکعت
 معنی است که معاهدت است آن بعد از ختم راجع به معنی است حرمت
 خدای تعالی و طریقی است ساخت بی برهان و معرفت معاد است و معاد است
 اخروی و علم با کمال در آن نشت در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 شد و بعد از عمل و کدام اعتقاد است که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 سوره اخلاص مضمون است اول است که عبارت از معرفت الله است و توحید
 و تشریح او از مشابیه است و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید
 نام الله آن می گویند و این است که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 نیز معادل نشت قرآن است که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 اعظم است که در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 متکمل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الطحطاوی علی بن ابی طالب این حدیث
 از هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 امام موسی کاظم علیه السلام در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت اول و در هر دو رکعت
 که گاهی با توحید بوده و او را که صحبت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه

در

السلام منوره و بعضی گفته که بعضی است امام موسی کاظم علیه السلام که رسیده
 از امام حسن مجتبی که بعضی از اصحاب علی علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال
 انی صلی الله علیه و آله یوما لا یصح به ملعون کل مال لا یرکب علی ملعون کل ملعون لا
 یرکب و لوفی کل اربعین یوما مائة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفنا و اما
 زکوة الناس و فقال لهم ان نصاب ما یزکى قال یتغیرت و جوه الدین صحاب
 من قال علی را آنحضرت فرموده است انهم قال لهم بل عدون ما غنیت یعولی قالوا
 یا رسول الله قال علی انزل علی حدیثش الخدشته و یکب و یکب و لیس انفسه
 و عرض المرفه و فی ک الشکر و ما استبده اصحی و کفی حدیثه احتیاج العین
 اکلام طاعت نظام آن خلاصه آنحضرت در ضمن دو بیت **مجلس اول خلاصه**
 معنی کلام امام علی علیه السلام آنکه منصف صلوات الله علیه و آله فرموده اند در وی
 مر اصحاب خود را از غیر برکت و در بهت هر مالی که زکوة آن دادند و او
 رعیت و غیر آن الهی دور است هر مالی که زکات آن را نماند سنده اگر چه در
 در هر چهل روز یک مرتبه باشد بعضی از اصحاب مجلس در مقام سفار در آمدند گفتند ای
 رسول خدای زکوة مال را داد است ای که چه هستی دارد و مراد از زکوة چه است
 حضرت فرمود زکات بدن است که آنرا از آفات با و برسد امام علیه
 السلام فرمودند که ایشان این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 رنگ روی جمیع از صحابه که حاضر بودند تغییر یافت و فتوح عظیمی در ایشان
 بهم رسید حضرت رسالت چون اثر تغییر در سینه ایشان یافتند دانستند که
 گمان برده اند که مراد بافت و انچه صعب و بلیت عظیمی است که پارس
 است که سنوات متعدد ایشان از آن فارغند چه جای چهل و در پس

بر عرض نموده

در مقام سستی خاطر ایشان در آمد و منبر مودتیا میداند که من این کلام
 چه معنی را داده کرده ام گفته اند ای رسول خدای حضرت من مودتیا گفت
 که آنحضرت فرمودند و انشای آن اندک سبب شدی در بدن آدمی هم میسر و گاه بود
 که در وقت خاطر حسنه بی دست میده و گاه دست که در وقت راء و انشای
 او بملعونش در وی آید و گاه او را اندک ناتوانی و عیاری دست میدهد و گاه
 عاری را بیاورد بدن او میرود و آنچه ماعتد آنها باشد میسر و ندانند که بر بدن چشم
 را نیز در ضمن آنها ذکر و ذکرند که از آنکه او بافت انشای این امور است و او ای
 زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها مستحق و کم نیست که در انشای چهل روزگی
 این امور نسبت با و وقتی نماید و زکوة بدن او داده شود **جلسه دوم**
 ملعون کل مال لا یرکب یعنی از غیر برکت و در بهت و صاحبی از آن بر نماند
 و در هر مالی که زکات آن داده شده باشد کفایت از آنکه ادای زکوة منصفی غیر
 بر برکت و در مال غنای خود را که زکوة نماند برکن که فصله زرا را چو باغبان سپهر
 و چه انکو بر صیوة اند و زکوة ملعون معنی خود مستعمل باشد که در وی از رحمت و
 مراد بمال صاحب مال باشد بخلاف مضاف یعنی ملعونست و از رحمت الهی
 دور است که زکات مال خود را بر بنیاس نیست و دیگر از کلام ملعون کل
 جد لا یرکب که از ملعون آن این معنی آرا داده شده است و بسیار است که اگر
 زکات در فقره ثانی یافت بدلی را زکات گفتن از باب تشابه است
 که معنی آن در حدیث چهارم مذکور شد چه این سبب فقره اول تیر از آن است
 شده و الا بحسب حقیقت اطلاق زکوة بر آن صحیح و میتواند بود که بطریق استفا
 بهیجه باشد که تشبیه شده باشد و حصول یافت بدین یاداشدن زکات
 از مال در آنکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصان متدلی در مال و بی در بدن هر دو

نیت

حضرت عیسیٰ علیه السلام در روزی که او را در موضع
خود را در دو کسی که درین راه قطع کردند و چون آن خود بدی نماید قطع نماید
حضرت عیسیٰ علیه السلام خود را از در و هر کس درین راه بکشد بکشد بجای آورد
و بنویسد حضرت عیسیٰ علیه السلام را در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
از او نماید هر کسی که او را در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
نماید تو کسی را که بشناسد و واجب است از او بگریز و او اگر بداند که کسی
که درین راه درین صلاحت بسیار و هر کس که در آن حضرت عیسیٰ علیه السلام را در
احوال او را در روزی که در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
آتی از آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
از آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
از آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
و عاقلند که دیگر در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
ما در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
که بر آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
فرموده اند یا ایها الذین آمنوا باذن ربکم و در آن روز و در آن روز و در آن روز
حرام کرده است بعد از آن بگوید و در آن روز و در آن روز و در آن روز
رسول خدا می فرماید و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
حلال خواهد ساخت و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
بود و تو نماز مشغول از برای عبادت پروردگار نماز و در آن روز و در آن روز
بجانب شوق و شوقی ترین اولین و در آن روز و در آن روز و در آن روز
و تو نماز مشغول از برای عبادت پروردگار نماز و در آن روز و در آن روز

عظمی می شود و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
از خون و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
من بسلامت خواهد بود و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
است علیه و آله و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
که غلبه و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
تر است و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
که مراد من و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
من است و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
من امیر امت من بشی و اینان را بر او امر و در آن روز و در آن روز
در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
آن مستعدی می باشد و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
چون خداوند متعالی سازد و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
خداوند متعالی و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
نیز تصدیق می شود و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
من می دانم که قیاس نیست که در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
و عاقلند که دیگر در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
و عاقلند که دیگر در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
شود و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
باید است و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
شبان بود و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز

32

است و تعقیب و معیشتی در میان منت برود و به توجیه است و آن که اولی
خطبات وین تاویل باشد که از او آن خطبات یعنی اراده که در حضرت که خطبه بود
از برای این که گفتند و ظاهر است که اراده خطبه بر قول که نفس خطبه است تقدیم
و از چنانچه معنی از تقدیر آن که کرد و **و کرم من شریه اهلکنا فاجاره با سائیا**
او هم تاویل عطف بخانه با سایر اهلکنا با بقا با آنکه آمدن باس آتی را نیست
با اهلک او ایشان را تعقیب و معیشتی ظاهر است بلکه آمدن باس آتی را نیست
برین وجه نماید که در اندوخته کلام درین تقدیر است که از آنجا که تا عطف با صحت
و توجیه و در معنی است بر آنکه بعضی محققان از آنجا که ذکر کرده اند آنست که تعقیب که عطف
بقا اراده میشود و برود نیست حقیقی معنوی مثل چاه و نه فخر و که دلالت دارد بر
آمدن بعد از آمدن زید است و مجازی ذکر می و آن عطف مفصل است بر
جمله شایسته میگوید و فضیلت و غنای ویدی و صحت را می و جملی عطف
غسل و مسح و توجیه بقای تعقیبی یعنی وضو کردم پیش شستن روی و دستهای
خود را و مسح کردم هر دو پای من خود را با آنکه غسل و مسح نکردم و وضو و
تعقیب معنی میان ایشان است و از آنکه وضو و مسح و کلام خود تحصیل معط
علیه است و حق تحصیل است که ذکر بعد از افعال بود و باشد چنانچه معنی عطف
تعالی را بر نادی و آید که **و نادى فوج به تعالی ان یجی برنا**
بقا با آنکه شایسته از تقدیر آن ظاهر میشود و نه قول نوح عی که کرد و تعقیب و
بعدی در میان نمیکند برین وجه که کرده اند و خدا صفتی آید و الله اعلم است
که نوح پیغمبر علی علیه السلام در وقتیکه که در کشتی نشسته و شاهد کرده که کافران
مشا به طغیان کرده که نمکس را و اگر کشتی را از آنکه بدو نگاه داشت
و گفت ای خدا یا بدست منی که کرم من از او است منت یعنی خدا و آن است که چنانچه

مراد اهل مرا بکشتی در محنت خود او و بخت داد او و بکشتی بر باقی خطایست
از آنکه و احدیست **ان یجی برنا** **ان یجی برنا** یعنی او را بر نسل
تو نیست و سر او را آن نیست که از اهل تو باشد و درستی که خطایست او را
صلح و سدا و سکا است بکنند از مایلهای غرق کشتی رشت و آنه قدام
الک شهادت نماید این سکا بآن با آنکه روی آوردن شهر رمضان و حرم آن امری
بود که در معرض تیره و شک کسی بود و باشد مقام اقتصادی که یکدیگر متبرانه و کربا
بر آوردن کلام باشد از آنجا که در مقام ضای آن میکند و شکر انکاشن امری که کشتی
آن نه است باشد بود و مظهر و علامت انکاشن از آن از بعضی که روی سخن با آنست
بکنند از آنکه اگر فکر آن نبود و نیست بآن بران وجه مسلک نمیداشت مثل
آن بی حکمت فیم راجع که بعضی را شتوای عرب کشتی از خطاب تحقیق نمودی
که با آنکه بعین میداشتند که بی اتمام او بعد سینه و زنده و نیزه و میدان ایشان
است و در حق که خود نمیکند ایشان بر سر است نیزه و در عرض است
که کشتی بره ایاز ایشان داشته است یعنی بدستی که در میان بی خودی
و در آن مستند و نیزه از آنکه از آنکه اگر تو فکر آن نبود و دی و جفا و آن سینه
بچین بی پروا یا ز روی ایشان فیر می نیزه خود را بر است نمیکش بی چون حضرت
بعی را که در معرض خطاب ایشان بوده اند و خط کرده اند که اهلکنا و سکا
نهر رمضان سینه و نه غنوت و طعمای او بر خط اظهار زنده و در آن و صد و آن
در آن نمیکند و علامت است و خوشحالی با عدل و انجمن با هر کسی که مشغول است
سست و قبول لغات است حاجات و دعوت ایشان ظاهر نیست مانند
جقی که نمک و رب آن باشد حال ایشان را کمال نمک نشسته کرده ایشان را در عرض
جو عرض خطاب نمکسین در آورده اند تا مقید بلیق باشد ایشان را بر آنکه نمکین

صبر

بعد اتفاق و اندر آنکه هر یک از لفظ غیر و سبک هر کاه در کلام شهادت
 شود و شامل هر دو نیست و نسبت خلاف میان علماء آن است که جای که
 در لفظ با هم نکرده باشند مثل آیت نکات و امثال آن هر دو یک صفت
 در عبارت انکاب شده یا هر یک از آنست که بعضی که سبک و کثرت
 طبعی و غیره و بعضی که در اندیشه چون در آیت کفایت لفظ سبک
 با اتفاق معنی اعم از آن را در خود و در خلاف خود در حکم شرط از آن
 داشت و درین دو نظریست زیرا که محقق بودن معنی اعم کای که شام
 معوض منفعت چنانچه شمع در میان تیره گردد و بر تیره است
 استعمال خود در عرف جدید باشد و قوی آن در زمان غیر مصلوات
 نیست و در آنکه بود که اتفاق که در گذشته بعد از آن
 باشد بلکه از میان آنست و از میان علماء خلاف پیدا شد و در آن
 بعضی احوال که خلاف خود در مشهور است و آنکه علماء در حدیث
 الاحکام است و توفیق خود در آن کرده است و انبیا اتفاق خود را
 نموده و در زمان مصلوات و آنکه از آنجا باشد و نسبت آن است
 طوری و آیت سبک که در کثرت از حدیث استقامت عاری خواهد بود
 معنی نیست و باطل نیست که در آنجا چون نهایت محبت است و اندک
 که هر کاه به توفیق و غیره است و کما یزید یعنی بزرگتر از هر کاه
 محبت را و بی غایت یا بزرگتر از محبت زیاده ای بر تیره نشان است
 آن و صفت از احکام بعضی از علماء جسم را درین مقام مخصوص
 که حرام باشد نکاح و از آنکه هر دو در ظاهر است که هر دو هم
 و قرابت باشد و اگر چه قرابتی و خویشی او و باشد و سبب هر دو
 است و علی بن ابی طالب و در هر یک از کتب سبک است و ان شاء

بآن

شعاع

فی انفس و بعضی از لفظ نقل کرده است و گفته است که آیت مذکور در
 شأن بنی امیه نشان میدهد که سبک و قوی ایشان بر آنچه از ایشان است
 یا که اهل بیت علیهم السلام صادر شده است و نسبت خویشی بنی امیه
 که در تیره است از آنکه احوال محبت نکاح و از آنکه سبب میان ایشان
 و بعضی که میگویند که در سبک آنچه در میان این خلکان نقل شده که
 در حدیثی که امام موسی کاظم را علیه السلام از پدرش پیغمبر و علیهم السلام
 میفرموده است و در آنکه دید که امیر المؤمنین علیه السلام این است را بر خود
 شده و سبب را از خود و علیهم السلام نقل و آنچه که در روایات و از خود
 و او را از امام علیه السلام فرستاد که رعایت خاطر او نموده و او را
 نزد من حاضر ساز چون امام علیه السلام آمدند مهدی ریخته است امام را بر
 و عظیم و اگر کرم بسیار نمود و از خود و حای و او که است یا با حسن
 منین علیه السلام را در روایت دوم که این آیت را بر من میخواند و او را
 نشویند که از من بپرسید است چه شود که کجی که بر من و او را
 بعضی خلاف من و من و او را امامت از من بپرسید که من را از من
 است از من و او را در محبت فرموده و او را لا محلت و لا محلت
 یعنی بخدا قسم که با غایت در آن مقام شده ام و آنچه تو بخاطر آوردی که من
 مهدی گفت راست ای رسول من و در دنیا و دنیا طلبان از من بپرسید
 من قدر داشته و در حق تعالی روایت خود که من بگویم که من صاحب
 در جهان است هر انچه که از حضرت کرده ایشان را و از من بپرسید و من
 از من بپرسید و من بپرسید که من بپرسید و من بپرسید که من بپرسید
 بخدا و او را در حدیث خود داشت یا تیره شدت یا تیره شدت و من بپرسید

کفایت

در

میان اهل اسلام اختلاف است در اینکه بزرگان در آوردن اعمال کثرت
 آن در آن کشت که قرآن و حدیث بآن ملحق است بر پنج است باینکه
 از بخاطر آوردن کثرت از روی عدل و انصاف که کدام بر جان دارد
 دیگری و بطریق می زیاده از آن کثرت در دنیا و آخرت است یا یکی
 واقع علین اعمال را بکشتش درمی آورند و بر از روی حقیقی کشتی نظر
 سایر اجناس یعنی شوق اول را است باینکه کرده اند و مذمت خود را بخیر
 بنابر آنکه اعمال از حد عرض است و عرض نباید کشیدن بر از حدیت و نه
 اهل اسلام بر اعمال نمی آورند و کلام در این جهت حمل کرده و بواسطه آنکه
 در میان آن و حدیث وصف آن بکشتنی و بکشی واقع شده و کشتنی بکشی
 بر جان و عدم بر جان بکشت و وقت عمل بسیار و در است یعنی
 از ایشان بر آن اند که بکشتن کرده و در دنیا و آخرت بکشتن در دنیا و آخرت
 کشتند که نفس عمل در آن نشاء و صورت جسم در خواب و بیداری و خواب و بیداری
 انواع عمل جارم است و باید دانست که بعضی محققین بر آن راه چاره و درم بر آن
 داده اند **اول** بر آن باب توبه و تابعت و آن امر است که بکشتن از
 نفس و نهایی باز می آید و اول آن می آید که گو ای و از این امر ظاهر در
 قبول آورند **دوم** در آن باب صلاح است و آن از دو شستن خود است
 از آن کتاب اموری که کشته و جلالت و عوازل آن بود باشد و اعمال کثرت
 در آن رود از خود توبه و از این است امری ساخته شود بی اطلاع از این
 که در واقع مخالفت بر این امر است و اشتباه است چنانچه عرب میگوید من یومع
 حولی اونی او کتب ان من خطی کسی که در حوالی خط می کشد و هر که آن است
 که در آن داخل شود و کجاست از آنکه می آید این حوالی که در دنیا و آخرت آن است

و مورد اعتراض کرده و در حدیث حضرت معتمد بنویسند و حدیث معتمد بنویسند
 روایت شده است که در پنج بار بکشتن ای لا یزید بکشتن یعنی و کشته را می آید
 که ترا فعل آن در کشتن اندازد که می آید اگر آن خوب نبود باشد و بکشتن
 آنچه ترا فعل آن در کشتن اندازد و بکشتن ای لا یزید بکشتن یعنی و کشته را می آید
 آن **سوم** بر محققین و ارباب تقوی و عفت و آن عبارت از این است
 نفس است از آن کتاب امری که بکشتن و طاعت و عبادت آن باشد از کشتن
 می آید و بکشتن امری می شود که حرام باشد چنانچه اشارت داشت کلام
 معتمد بنویسند خلاصه کثرت حدیث معتمد بنویسند خلاصه کثرت حدیث معتمد بنویسند
 من المیقین حتی یغنی عن مال باس یعنی و بکشتن ای لا یزید بکشتن یعنی و کشته را می آید
 در آن می آید و بکشتن امری که بکشتن آن نفس معتمد بنویسند خلاصه کثرت حدیث معتمد بنویسند
 بواسطه ترس در افتادن بامری که قصوری داشته باشد و از جانب شرع
 عبادت بآن حاصل نباشد مثل آنکه حکایت کردند از احوال مردم را که
 بکشتن و بکشتن امری می شود که حرام باشد چنانچه اشارت داشت کلام
 حدیث معتمد بنویسند خلاصه کثرت حدیث معتمد بنویسند خلاصه کثرت حدیث معتمد بنویسند
 از کشتن ای لا یزید بکشتن یعنی و کشته را می آید و در هر چه بکشتن
 از آن در آن امری که بکشتن امری می شود که حرام باشد چنانچه اشارت داشت کلام
 شود و در کشتن ای لا یزید بکشتن یعنی و کشته را می آید و در هر چه بکشتن
 خزان تعلیم مردم و بکشتن امری می شود که حرام باشد چنانچه اشارت داشت کلام
 اول باشد از کشتن ای لا یزید بکشتن یعنی و کشته را می آید و در هر چه بکشتن
 دوم بکشتن امری می شود که حرام باشد چنانچه اشارت داشت کلام
 علی کشتن ای لا یزید بکشتن یعنی و کشته را می آید و در هر چه بکشتن

در چهارم

بزرگ

غیر مکرر در آنده و نامهای مختلف پیدا کرده است و در بعضی لباس بر تن وقت خواب
 کرده و بآن استسار و خشن میگویند و در بعضی بکسوت و حریت در آنده است
 و بآن نسبت بقرآن گویند و انشاء الله تعالی در این کتاب حریت آمده است
 چنانچه این ظهور خواهد یافت و الله العلی **انجام** صیغه مذکر و که فی در کلام حضرت
 در آخر این حدیث که فی سلامت من دینی در معنی خود که ظرفیت معلی باشد
 شایسته ظرفیت آن بطریق مجاز باشد نه بطریق حقیقه چنانکه **ان** بطریق استسار
 تعبیر که نشانه باشد طاعت و در بعضی است حریت امیر المؤمنین علیه السلام
 سالم بود و در این وجه شایسته طاعت و معارفت مطر و فطر و غیره
 شده و باشد لفظی در معنی مجازی استسار و تشبیه مذکور **ان** بطریق استسار
 تشبیه که نشانه باشد شایسته ای که منزه است از آنها است و سالم بود و در
 وجه بود و در ایشان هم شایسته ای که منزه است از مطر و فطر و غیره
 ایشان را بیکدیگر و استسار شده و باشد از الفاظی که دارای مشبه است مذکور
 لفظی که در ولایت بر صفت مشبه به آمده است و باین کیفیت آن در
 الفاظ مشبهه ملاحظه باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود
 مجازی **س** بطریق استسار و بالکلیه که سالم بود و در آن حالت
 تشبیه شده و باشد باین ظرف و وجه شایسته و در بعضی لفظی
 باشد چنانچه بعضی محققین از ادبایان تقریر نموده اند **اول** **ان** علی بن ابی طالب
 را در قرآن برین وجه تعبیر کرده اند و معنی اقام استسار مذکور و غیر
 که پیشتر گذشت است و درین مقام بعضی بطریق الذیل است که تمام را بجا میآورد
 آن منبت و در وجه استی که بر مطلق نوشته شده است مذکور است
 کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و الله اعلم

شده است

روایت شده است و استسار که متصل است پیشتر بر کمال شیخ ابو جعفر
 قدس سره از شیخ عیسی بن علی از شیخ صدوق محمد بن علی بن ابی طالب
 محمد بن حسن بن الولید که علما و رجال حکم فرموده باشند کرده اند و محمد بن
 که در این راه و در کتاب رجال حدیث و استسار و اما طاعت که همان محمد
 بن الحسن الصغیر برین وجه است که چون گفته است و معنی مذکور از روی شایسته
 است که در آنجا آورده است و الله اعلم و موسی بن قاسم که پیشتر
 رجال حدیث است و مصنفی حدیث کتاب صفو این و این و غیره
 اعیان ثقات رجال انداز معاینه و برین عیار که بعضی قدس سره و استسار
 معنی و طاعت که او یکصد و شصت و پنج سال رسیده است و برین طاعت
 عدد مذکور و پنج سال رحلت او است از هجرت پیغمبر و در سال اول از هجرت
 و آنست که نام محمد بن یحیی بن ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق را باین
 علی بن ابی طالب از آنحضرت معلوم است و الله اعلم امیر المؤمنین و معتز بن العباس
 الشافعی و المعارب علی بن ابی طالب علیه السلام که وقت آن رسول
 صلی الله علیه و آله و آله را در آن زمان رسالت و آن حضرت را در آن طاعت
 و آن را برین عمل فرقی آن است که باین طاعت بر این طاعت و آن طاعت
 صلی الله علیه و آله و آله را در آن زمان رسالت و آن حضرت را در آن طاعت
 فی سبیل الله یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت
 و لم یفقه الا کتب الله عز و جل و فی عز و جل و فی عز و جل و فی عز و جل
 در جات فاذا کتب یوم و لم یفقه الا کتب الله عز و جل و فی عز و جل و فی عز و جل
 طاعت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت یا بخت

علیه السلام

در

که گفته است از استواران امام جعفر صادق علیه السلام حدیث پس
 روایت کرده است از موسی بن اسماعیل از پدر او اسماعیل بن امام موسی
 کاظم علیه السلام از والدین خود امام جعفر علیه السلام که فرموده است که
 آباء علی عجل الله فرجه است بر طبق حدیثی که از امام موسی بن اسماعیل
 امام الشافعی و القاضی علی بن ابی طالب علیه السلام و امام احمد
 بن حنبل که این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
قال مر جابا یقوم فقهوا الالهة الا صغر وبقی علیهم الهاد الا اگر قبل از این
الله و الهاد الا اگر قبل از این قال مر جابا یقوم فقهوا الالهة الا صغر وبقی علیهم الهاد
نقصه التي جرت بغيره کلام طاعت نظام در پیش از آغاز و غایت و این
اعجاز منقول برود پیش بنی اول بدینست که رسول خدای متعالی
 علیه و آله و سلم فرموده است و بدینست که از ایشان که در کتب
 قیام نمایند چون بازگشتند حضرت مسعود فرموده خوش آمدن جمیع که در
 جهنم حاضر قیام نمودند و جهنم را اگر زبانت ایشان باجاست گفتا
 باید تا بن بر قیام نمودند و خدای رسول خدای جهنم را که بدست فرمود
 جهنم را که جهنم را بنظر آید است بعد از آن مسعود فرمود که بهترین جهنم
 که کسی با نفس خود که در میان دو هیولی او او است جهنم را که در
 دو نیم بعثت بر سر برین بین و کبر را و تشدید بای میخواند باز
 میگوید از جعفر بن اسماعیل که در حدیثی که از امام موسی بن اسماعیل
 حضرت القاضی علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است که از رجب بعثت را فرموده
 که معنی موسی فرموده است یا از رجب بعثت را که معنی واسع و فراغت
 و نصب او بعثت که خدمت آن در کلام از روی معانی

هرگز از عرب شنیده نشده که ذکر آن گفته باشد الهاد و الهاد و الهاد
 آیت الهاد و الهاد و الهاد و الهاد و الهاد و الهاد و الهاد و الهاد و الهاد و الهاد
 کلمه رحبا و سعده یعنی از او آورده و بسبب آمدن شما توسط حال فقر
 و کمالات و مثال و بای یقوم بای صبی است بای مصاحبت و مبرور
 که یکی از اعوان علمای خود است نصب مر جابا یقوم فقهوا الالهة
 که درین تقدیر باشد که جرت بلا و کبر جابا یعنی وسیع و فراغ
 فراخی باشد و بای یقوم فقهوا الالهة و فرقی که بین جهنم است و
 مر جابا یعنی معهود ساقش و در وقت حکم خود را آورده اند نفس است و
 و او است و بر ملازم طاعت و اعتبار منتهیات و در پیش
 حساب و از او دان او که در سودای کبر و در کار خود کرده فایده او چنانچه
 و نقصان و چند است و تدارک نقصان پیش میروند که در معنی از اعمالی
 که مستحق قوی سعادت اخرویست و تدارک او را که فواید صوری و معنوی
 چه بکلی آورده و از امور که باعث نقصان غیر حقین مر است و
 و سبب ناکست خودی بر در کار از او چه مرزده و حیران است
 کرده و ریاضت فرمودن و باز و استن این ششیت و در وقت
 از مقام کمر قوای شهنوائی و شیخ او و از آمدن و سلوک او امام علی
 آوردن و امام خود را که وسیع و فراخی خود ساقش و خانی بنان علی
 او که در حدیثی که از امام جعفر بن اسماعیل یعنی بدینست که
 و غیره می یافت کسی که در مقام نکر و غیره غرض در آن مکان ساخت و اما
 عفت او را از آرایش با و با سواد اهل و معایب بسبب قیام و استانی
 طاعات و اعتبار به نمودن او از منتهیات و رعایت با پرورش او و نشو و

مر

و نامور و نهال نبات و درخت کثاری و در ابرزال مو اخط و نهال کبک
 انواع کمالات و تضایل علی اختلاف القدرین و درستی که قایم و بی پروا
 کسی که نفس خود را در پرده اختفاء و نفس داشته اخصیض جهالت و غایت
 منافی برینا و در دو باطن تضایل و طاعت نرسا و گفته اند که اگر کسی
 بقتضای باطن و صفای خاطر است و هرگاه نفس از شوائب و اوسل پاک باشد
 و از آلائش و نفس و غیب برآمدل نیز از لوث تعلقات ماسوی صافی
 میگرد و در آن صورت خیالات باطله و توهمات غاصه برین آید تا آن
 فتور و نوران سعادت میرسد و عروج باین پایه ممکن نه چنانچه شاعر گوید
بیت تا نفس مبرا از غایت نشود دل ایند نورانی نشود افضل الهیاد
 من جا به نفس محل خبر درین کلام که محل من جا به نفس است برسد که اصل
 الهیاد است بکسب ظاهر و محضیت چنانچه بعد از عروج محضی ظاهر میسر گردد
 جا و در آن محضیت محضی کسب فاعل اخذ باید کرد که کلام درین تقدیر است
 که افضل الهیادین من جا به نفس و اگر خبر از محضیت و استیلا کلام را بر نفس
 مضایف محمول اند ساخت تا تقدیر صفتی شود که افضل الهیاد من جا به نفس
 الی تعنی استیلا کرده اند باین لغت ازین حدیث بر آنکه نفس باطنی محضیت
 چه اگر جز باشد مستحق فخر بود از مکان و درین کلام استیلا مکان آید
 پوشیده پس جزو نباشد و محضیت که حدیث را و لایقی بر معنی محض بود
 غایت بلکه کنایه از نهایت قرب و کمال است نفس است میدان صفت
 نفس باطنی ظاهر تر از آنست که کنایه از برای دلیل بر نفی آن بوده باشد
 و بر این باطنی عظیم بر آن قاضیت و سبب اچھا و تقدیر آن حاکم و تقاضا
 و وقت باطنی قاضی حاکم و محض خود که در نهایت غایت میاید است که جا و

الغیر من غیره

نفس چنانچه این حدیث بیان الحق بهترین جهاد است و حضرت عزوجل
 نشان بر ذمت نفس و کرم خود لازم ساخته است که جمعی را که باین قیام
 نمایند و محض هدایت خود را در آورده انسان را بر او حق که جهاد باطنی و در ط
 الشقیض صفت از آنست برسانند چنانچه کلام محمد میفرماید که **واللهین جا به**
فنا لیس فیهم سکن یعنی جمعی که در راه محبت با باطن خود جهاد نموده اند
 و او را از شکیات خود باز دارند و با طاعت و عبادات و اجتناب
 منیات و اکتساب تضایل و کمالات اخروی و دواشته اند بر آینه
 هدایت میگویند اما این را در میان جهاد باطنی خود که بسو که در آن تضایف
 و کمر ای امین بود و فی شایسته شکر و شکسته مقصد رسد پس بر هر کس است
 که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و عیثه نفس خود را در معرض محاسبه
 مراجه داشته از لذات دنیایه باز آورد و در مجال شریعالی او
 بوده از حرکات و سکنات و خطراتی که او را در آتش است غافل نگردد
 و بداند که هر نفسی که از برمی آید در نیستی میباید و هر چه هست اگر انصاف
 هیچ شئی از ایشان را قابلیت آن نیست که قاضی مقام آن تواند بود
 یا محض آن تواند شد بلکه تقدیر است که بآن متوجه اند هر یک یکی را از آنکه
 رحمت الهی که ابد الابد از رویه نفس آن مهر شده توان بود و نفس آن
 از وضعت فنا در ذوالعین و مصون باشد و ضایع نگذاشتن باطن
 کردن آن در امری که مقتضی ادراک سعادت نبوده باشد نقصان نیست
 پس عطف و خیر اندیش بسبب بزرگ که هیچ عاقل با اختیار و آموختن آن
 نکرد و اگر ضعف عقل متلوب نشود و هیچ از یک دانا از امر خود روا
 که نزد ارباب درک دیگر داند و بی نیز تمایز بسبب چون مرغ مرغی بخورد

نفس

داشتند و همچنین یک خزان از خزان ساعات هر روز میسر بود و در هر روز
میگردید باشند و در حالات نشسته دست میدادند باشند با تمام رسد هر چه
کند ای نفس درین روز که خزان ساعات آنرا میگردانند ساعت ساری با آن
آن از غفلت قیامت این کردی و جهان کن که بر وسط آنک کالی بر سر خزان
و فراغت خاطر جهان شده و که چون بخاطر آنکه در راهی باقی در جنت و در آن
تو آن غایب و غریب نباشد و حال تو مثل حال باغی باشد که بر سودای آن
باشند و دست نباشد و جسد بر سودی که از آن مشغور بود و جنت می بود باشد
و نفسی بر آن مرتب نشد و بر جانی آنکه جوی صلیب که از آن که در آن
بر روی تو کشیده از جوی غلظت و آن منقش بر نفس آن توانی و از آنکه
از آن آن در غلظت باشی اما با آنکه آنکه در آن **بسم الله الرحمن الرحیم**
که نفس طاعتی و اعمت در میان دو وقت کی وقت نهوا می که با آن
لذت برنی و طاعتی و ای می ناید مثل جودان و آشامیدن و جاع کردن و
علیکی چنین و اما آن از لذت عاجله فانی و دو وقت عاقله که
تیر نمیکند نیک و از آنکه در آخر آنکه در جنت و در کتب که از عقیقه
و تحقیر علوم حقیقه و انصاف صفات حمیده و خفا و خفاقی پسندید و که نفس
خود را بعد از آن ابدیه است و از آنکه نفس کالی باقی و کلام بر نظر را می که
و در دنیا و آخرت بر این نوع و اما آن را در راه و راه شاد است این
وقت و همچنین آنکه **بسم الله الرحمن الرحیم** که **بسم الله الرحمن الرحیم**
که خلاصه نفسی آن بنابر آنچه بعضی معجزین ذکر کرده اند و الله اعلم
که برستی که نمودیم و آن را از راه حق و طریق خیر که در آن باقی نفس است
و جانت و در باطن و پس از آنکه سلوک در آن باعث کمالی و اهل

با آنست که بر راه حق سلوک خواهد نمود و چون آن خواهد بود و در آنکه
نعمت از جانب پروردگار او که با دعایت شده و باطن است که در آن
قیام نمود و از آنکه در آن خواهد گشت یا را باطن و آنست که در آن
و بهای کفران نیست که در آن در سلوک کافر و نفسی که در آن خواهد گشت
که نه آنکه کم او بسپس و آنکه در راه حق و طریق مستقیم است و در باطن و طریق
نظر نماید آن معجزه و جوی که در آنست که نمود و باطن از راه است و طریق
حق به طیب و لایل و آنکه در آن ایات بیش از آنست که در آنست و آنست که
و از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
صلوات که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
بعثت در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
سعادات عظیم و کمال است که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و پس از آنست که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و جهان کنی که وقت عاقله طاعت و انقیاد و اوراد و جنت است خود را
مکمل و اوقات خود را در جنت مشغول است و اوقات ناید و بر تقاضای رضای
از آنکه از جانی و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
بسم الله الرحمن الرحیم و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
و آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
نوع خود است و نوع و دعای که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
بر آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
صلوات است و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
ما شکر تو قسم آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

رجان یا قیامت من واجب نیست خستی که در مقابل حق است که شامل
سایر و کفر و غیره است اما در جمیع و در حق راوی که مکمل الوعد است
علیه السلام حق الامام المعروف و القنی من المنکر و در کلام امام علیه السلام
جواب او این است که در صورت و بیتی واجب است که در مقابل حق است
نیت بلکه است است و در او از وجوب بر جمع است که او می سوال آن
از امام علیه السلام کرد و جواب آنست بر هر فرد علی التبعین خواه قادر باشد
بر آن خواه او نباشد خواه عالم معروف و منکر بود و نباشد خواه جاهل
باشد لیست ذلک یعنی دلیل بر وجوب آن در بعضی است که در کلام
پس مثالی را بدو گفت که می خواهد که در هر دو وجوب بر جمع که بعضی است که
انصاف و استقامت لازم می آید که وجوب بر جمع است نه تفرد هر چه
از عبارت ظاهر است که دلالت آن بر هر دو وجوب در هر دو موضع نیست لیکن
نکته کلام امام علیه السلام بر هر یک در آن است که در این است که بعضی است
پس آنکه در بعضی تعابیر که در است که من کور بر میانیت یعنی باید که باشد
استی که با هر دو وجوب در هر دو موضع که در است که در جواب در هر دو
از تعابیر حضرت این حدیث بر خلاف آن از موضع اعتبار ساقط و از علم
نیز از خاص غیر عام یعنی امر الهی و طلب او از مبدعان امر معروف و نهی
مخصوص بعضی است که عام نیست که شاملی بجمع است باشد **فایده اول**
بیاید داشت که علما را متوجه بفرمان الله علیه خلاف کرده اند و گفته اند
امر معروف و نهی منکر که بر اذن حکم نهی نیست و وجوب بر جمع است یعنی
بر هر فرد از آن و جمیع که شرط وجوب در ایشان متحقق باشد چه در است
باشد نماز روز و امثال آن با وجوب کفای است که با کسی که تکلیف است

نشد

نشد باشد بر هر فرد از ایشان واجب است و چون بعضی آن قیام نمودند از آن
ساقط می شود و مثل نماز است و جواب سلام و امثال آن شیخ ابو جعفر می
و شیخ ابو القاسم علی و ابن ادریس و جمعی از ائمه جعفرین علماء ما که از آن جمعی
شعبه در شیخ ارشاد و شیخ علی الله اعلى شأنه در بعضی مصنفات خود در وجوب
جمعی از قیام و قیام بعضی بآن از دیگران ساقط می باشد و مستقیم است
الکندی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیه السلام و بعضی دیگر از ائمه
مثل شیخ زین الدین رکن الله و ابی کفای می باشد و دیگر کرده اند باینکه
جمعی آن قیام نمایند و قیام حاصل شود با کفای قیام آن آن در حصول قصد کفایت
از دیگران ساقط می شود و ایشان را بر عدم ارتکاب آن اشیاء خود را در
انجامی تحقق حق تراعی و تفریع مقام و مقام امر او شای در آن و یکدیگر
کنیم که در شهر می شود که در هر یک از اینها قیام نماید و نباشد و این
نموده باشند که هر دو وجوب محتمل در این است متحقق باشد و قیام بآن ضرری
نمی آید و قیام بایشان عاید شود و چون یکی از ایشان شش شروع در آن نماید و بقیه
ترقیب از مطالب که در او است آن شخص است نماز نماید و او را
خبر مطمین دیگران باشد و قیام بآن که از آن کور فعل آن یکس است
شود و آن شخص که عمل خود کند آن را وجوب است از آن نظر باقی ساقط می شود
برایشان نیز واجب که با دو نفر و کور با دو مسافر نمایند و از آن ساقط
است و بنظر جمعی که بر وجوب جمعی از آن متفق می باشند است که در آنجا
نظر باقی را با دو نفر و کور نیز کرده اند و جمعی که واجب کفای می باشد
مشاکرت دیگران با او واجب نیست مگر در آن یک نفر از ایشان ساقط
شود و جماعت اول است دلالت که در او در مطلب خود بعد از این حدیث و ظاهر

بعضی است

ولایت بر وجهی است بر وجهی و در بعضی احوال دیگر که در بعضی آن
ترکیبند مثل حدیثی که روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السلام که
گفت اگر را که از بعضی و دیگر را که از بعضی است و این هر یک که
تعیین کند و اگر از اجزای خود یا برست خود یا بران خود یا بر اجزای
خود که از بعضی خواهد بود و در میان زمانه و از برای که برست برست برست او
مرتبه خواهد بود و در این که مقتول است از آن و غیره و از علی السلام که
فرموده اند صاحب خود که از بعضی است از آن و از بعضی است از آن
لا یجوز لی ذلک استم یلکم عن الرضا فکم القیام فاما علی و آله و سلم و
کون و نه یعنی هر کس که برست برست برست برست برست برست برست
در حد او که از آن در آورده و منو افند و نام و چون در این معنی بر آورده و
اگر شما برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست
و در این معنی برست برست برست برست برست برست برست برست برست
که درین باب و از دست و استلال که بر وجهی است که بر وجهی است
و ولایت احوال دیگر و بر وجهی است که بر وجهی است که بر وجهی است
نقص بر مطلب که برست برست برست برست برست برست برست برست
میباشد استلال کرده اند و یکدیگر و گفتند که برست برست برست
و بقول حضرت و از این حدیث که در حدیث برست برست برست برست
که برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست
نیت و تأملین بر وجهی برست برست برست برست برست برست برست
آن نباشد واجب ندیده و زیاده ازین بگویند که بعضی که جامع تر و
برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست

و حدیث و ولایت دارد بر وجهی که جامع تر از حدیث و ولایت بر وجهی است
آن واقع شود و بر وجهی از مطلب بر وجهی از وجهی است و بر وجهی
الفرقین برست برست برست برست برست برست برست برست برست
و قضای آن که برست برست برست برست برست برست برست برست
قبل برست و باقی و از این معنی برست برست برست برست برست
عاطف برست که از بعضی برست برست برست برست برست برست
آن قیام نمایند که از بعضی برست برست برست برست برست
ترتیب از مطلب برست برست برست برست برست برست برست
بلکه اگر از آمدن او از این حدیث برست برست برست برست
مشاکست این حدیث برست برست برست برست برست برست
در این حدیث و از وجهی است که برست برست برست برست
کفایت و از وجهی است که برست برست برست برست برست
و بی نود و ده که کلام این البرج که برست برست برست
کفایت کلام برست برست برست برست برست برست برست
ثابت ایشان این برست برست برست برست برست برست
این البرج مانع از برست برست برست برست برست
علامه قدس سره در کتاب تذکره القضا برست برست
عرض از این معروف و برست برست برست برست برست
معروف است و از نقل برست برست برست برست برست
تکلیف دیگر آن برست برست برست برست برست
و بر وجهی از آن که اگر در احصای که گفته است برست برست

و نوعی

در

نباشته و راه آن با کجاست مسدود باشد و انرا هم انجمن طاهر است و صورتها را
الهادی **ص** روایت شده است بسندی که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یوسف
الکلبی ابو جعفر محمد بن یحیی الطاطری که شیخ علمای زمان خود بوده و حدیث
سبب از او روایت شده و چند کتاب در حدیث تفتیش دارد و گفته
جلیل القدر است از احمد بن محمد و حمید بن ازاد بیان حدیث ماکرم او با جماعی
بن محمد بن عثمان و محمد بن عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عیسی بن عیسی
از سهل بن زیاد و زاری که از امام محمد بن عیسی و امام حسن عسکری
علیهما السلام هر حدیث روایت کرده است و اگر بعضی علمای رجال
عبارتی و غیره ملحقش دانسته اند و نیست که نسبت در مقام مذکور باد و او
اما شیخ طوسی در بعضی تصانیف خود گفته است و الله الله اهل حدیث
محبوب کوفی که گفته و جلیل القدر است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده
و از مشایخ کس از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث نقل کرده است
و بعضی او را از اصحابی ششم دانسته اند که اصحاب باطنی علمای شیعه
شده است بر آنکه آنرا است آن ائمه ان حضرت یسید مرتضی
تقدیر این گفته علم کرده و وفات او در سال دولت و محبت و جفا
چیزی اتفاق افتاد و گفته اند که از شیعیان که از رجال شیعه است
و بعضی گفته اند و است و بعضی گفته اند که امام رضا علیه السلام
آنکه او را همان عمر خود بوده و از امام محمد باقر است و امام جعفر صادق علیه السلام
هر دو حدیث روایت کرده است از امام ابی طاهر الطاهر امام محمد باقر
که از حضرت بر نموده قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی جمل من لا یزکی

الایمن نضت فی روحی و کذا لا یؤت نفس حی حقیقی رزقا فانما الله و
فی الطلب و لا یحکمکم الله بظانی من الرزق ان تعلیمه و شی من
معبود الله فانما الله فی قلوب الارواح من خلقه جلالا و کماله و عظمایا
الشی الله و حرمانا و زرقه من جلد و من ملک جاب سر الله عز و جل و الله
من جلد و من من الله الحلال و حرم الله علیه و الله العبد **شیخ** کلام طاهر
نظام و من من الله فانیس و انما هم **آثار** متصل بر و پیش **نیش اول**
و نموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأنی و جلال
که حج آخرین است و بر نموده است که هر یک از این در ذیل من صید و خالمر
من انوار که نموده و بعد از آن حضرت نقل کنند شیخ تفسیر از تفسیر انسانی
باز و زی که از برای او گفته شده است تمام و کمال با و عابد و پیر
از برای معانی و عبادان او کند و اجمال کند در طلب روزی یعنی که بسیار
و گوشتش زیاده و در کفیل آن نمائید و شب در روزانی آن در ملک و بی
مبارک شد که آنچه گفته است بی آن سینه شما نموده و باید که هر سینه
مستقر شما از برای آن ندارد که بواسطه آن ملک عبادان خدا شود و محبت
او را و سبب کفیل آن سانه که در بعضی که در آن فی ثقت محبت عبادان
مبارک آن خود را از وجه حال برایشان محبت کرده است و نصیب هر یک از
فرانخور مرتبه و حال او یقین نموده و از وجه محبت آنرا برایشان
فرانخور است و در اندیشه که از هر امام ائمه آن نمائید پس هر یک از ائمه و نیز
کاری قدم هر یک از سینه و نیز و بر رسیدن محبت او با و هر یک از سینه
آورده به ان سینه روزی که از وجه حال محبت او شده است با و عابد و پیر
که عایت محبت او را در توفیق الهی نموده بر ذمه محسن فرستد انما محبت

بزار و هر آنچه بریده میشود و بطریق روزی او از وجه حلال و حرام میشود و گفت
 مقدّر تر تا بوزن و در قیامت او از موقف حساب و راکوز حساب آید
 از طلب و اشتیاق بر آن کتاب آن عذاب نماید **بخش دوم**
 گفت فی دینی گفت چون و نایب را نصیحت میکنی و دوست داشت که از حق بفرم
 بر او سکون و او پس عقل و دل و حاصل معنی است که در حق میگوید اول
 مذکور شد و احوال آنی طلب احوال در طلب چنانکه گفت که اگر کسی که در طلب
 سبب است و طلب و قول حضرت صلوات الله علیه و آله که تقوا الله و اطعوا
 فی الطلب و محمل دارد او را آنکه هر دو این باشد که هر چه از خدای تعالی بخواهد
 که در کوشش بخواند از آن که مساوت با آن نماید چنانچه میگوید یا الله العالی
 فعل که با این معنی که مساوت فعل میشود و دوم آنکه هر دو این باشد که اگر کسی
 میشود و بر پیکاری که با این را پیش گیرد و از خدای خود پرسد و بگوید یا الله
 بگوید سبب از وقت زیاد و هر چه است از روزی غدا امید داشت در روز
 حلال شش ماهی آن را خواهد رسید و اشارت مائید بخواهی اگر کسی
و من یحیی الله یحیی کل شیء **و من یمیت الله یمیت کل شیء** که ملاحظه فرمائید
 و الله اعلم انست که کسی که تقوی و پرهیزکاری پیش گیرد از خدای تعالی بخواهد
 حضرت عزت مروی شده از امام و با و که است کند و زرق از ابا و سید
 از وی که گمان او باین نیست و باشد و لا یحیی الله کل شیء من الارواح
و لا یقوت الله کل شیء یعنی لا یبعث الله و لا یدور و لا یرزق الله و لا یرزق الله
 که نفس را بیا و دل میدهد و هر چه در آن است که از آن ظاهر آن است و هر چه در آن است
 زرق خافض و کلام درین تقدیر است که لا یحیی الله کل شیء من الارواح
 من معصیت یعنی هر یک که زنده و غدا و شمار را بر رسیدن روزی حلال که کسی که

نقد است

مقدّر است بر آنکه طلب نماید آنرا از عصبیت و مبادرت با مضایق آنی که طلب
 در افاق بین عذاب حلال و حرام و این کلام بحسب تکلیف عادت از افاق که
 مضیق است و بعضی بر جانیت عاصی و مضیق است و بعضی بر جانیت عاصی
 جعل و بعضی بر مضیق است و کلام باین آید که تقوی از افاق بین عذاب
 جعل حلال و حرام و بعضی بر جانیت عاصی و مضیق است و بعضی بر جانیت عاصی
 و از آنجا که حجاب بر انسانها نیست اگر کسی که برسد و بگوید یا الله
 معنی برود و بجا است و اضافت لا هیست اگر بفرماید یا الله یا الله یا الله یا الله
 و بر تقدیر کلام استعاره و هر چه بخواهد از کتاب شد است یا بخرج
 چه بیشتر شده است شریعت آنی و قانونی که در سبک از جانب او
 گذاشته شده و اگر عاقل میشود و میان بدکاران و کفار پیروز که عاقل شود
 میان انیس و غیره اکتفا شده است از ادب است و بیشتر از کوشش و پرهیز
 فعل چنانچه عاقل استعاره و هر چه بخواهد از کتاب شد است یا بخرج
 و ذکر شد که از علامت است و بیشتر است بخرج است یا بخرج یا بخرج
 که جمهور را شاعر که اخلص صفای اهل سنت در اصول و کلام و تابعان
 و بعد هب اینان با ابوالحسن است و شاکر و ابوعلی حای که از اعیان
 مشهور است و اشعار نامزد که مستبیل است در بین و این جماعت با و میشود
 بر آن رفته اند که زرق است از طلال و حرام و سبب که در هر روزی حجاب
 از آن امتناع میاید خواه امتناع مذکور باشد و شرب باشد و خواه دیگر مرتبت
 است از آنکه حرام باشد یا حلال و بعضی از اینان مخصوص است از آنکه حرام
 و غیر از افاق مقدّر است که امول و کلام میشود اغلب موافق است
 و این است و ذهب اینان مستقیم است باین عاقل و افاق و از این

در

المظنون شبه علی ذلک العقل اذ اخرج من اثر الهی و کلمه فی الاول
 بلاط الدنیا و سبب مادی الزود نیادی فی حصارها اما بین المانی که می بین
 ان الرض احد المومنین تزود و امن صلاح الاعمال و غیره و اما بلاط
 عشره کلام ملاطفت نظام در ضمن انکار و انجام اخلاص و در ضمن
شبهه اول خلاصه کلام راوی که گفت بر سر شیخ قاضی که فایده
 بهشتی و دنیا و سندی بر طبق آن نوشتیم و بعضی را از جدول زمین
 بر آن کوه که در قلم بر نگاشته این خبر بامیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
 رسید غلام کو و بفرستاد طلب من بر شد و چون می رسیدت
 رسیدیم مرا از عرض خطاب در آورده فرمود که ای شیخ فایده تو را
 و سندی بر آن نوشته و بعضی را از جدول بر آن کوه که در سببانی
 آن مالی داده که هر شیخ حضرت فرمودند ای شیخ از خدا پرس و بپرس
 بر هر کار می پرس کار که زود باشد که بر تو وارد شود و شخصی که نگاشته
 نگاشته و از کوه آن نوشته می پرسند که هر کس بر آن برود ترا از خانه تو دور
 عالمی که چشمهای او باز باشد و روح از خاکش نوحه خاریت کرده باشد
 و بسیار تر از این بود و می نگاشته از خانه دنیا همراه تو باشد پس
 بپایه بصیرت و فکر مباد که این خانه را خرید و باشی از کسی که در واقع
 مالک آن نباشد و او را مالک می نهایی آن مالی که از دیو حلال
 بدست نیارده باشی و او را آن مستطام تحقیق که متعلق نقصان دنیا
 و آخرت خواهی بود بعد از آن سه فرمودند ای شیخ اگر و می نگاشته که از این
 آن داشتی می بین من می آید می سندی و در نهایت برای تو می نویسم
 بر من نسخه که چون از این عالمی طری اوردی اگر در راه تو میفرستد

فی خرید می شرحی که یک کعبه چرخ می نوشتی ای مولای من عثمان فرمودند
 می نوشتی از برای تو این نسخه را و ببارق او از نو و نگاشته است
 بسم الله الرحمن الرحیم این سرایت که فرموده است آنرا بنده ذلیل و خوار از
 می نگاشته و نگاشته است از مکان ماکوف دنیا و برای آخرت شایسته و
 از برای که وقت و شرف و عزت و قریب صفت آن از جانب قاضی است
 ملاک ارتحال و احاطه کرده است باین سرای چهار صد و اول آن مشی است و در
 آفات و امور می که متعلق با دین اند و صد و دوم آن مشایخ و بدوای عیالت
 و اسباب شایسته و کثرت است و سوم آن نهایت می بخیر و بدوای مصیبت
 و امور می که در شگفت مصیبت اند و صد چهارم آن افعال و احوال و امور
 نفس که باعث هلاک و صفت و شیطان معنی می که هر که را که در سالکان
 یقین است و دین عسک و مشو و در این سر که محمل و دخل و خروج است
 خبر و است این که شایسته و اعلی از این آورده شده تا بعد می اهل
 جمیع این سر را از خروج از عرفا عت و ادب و دخل و دخل در حق خود
 طلب و چون این مفری را از این مسائل و کلمات هم به بعضی که برود و می نماید
 که این حق من بوده است که از هر کس بود و خبر است و تو بپوشی و آن فرستاده
 بر این چشم زیاده و خاک سازنده احسان ما و نگاشته و از این جهان و حیات
 سکون و بیدار و مثل کبری یا شاه و عجم و غیر سلطان روم و شیخ و غیره و لیکن
 بعضی که مال را در روی مال نگاشته و مقام کشار و بسیاری آن از این آید و دنیا
 شیخ نمود روی از اینج و امثال آن می اندازند و بر سر ساس کاری دادن
 با کسند و در شش خوب و طلا کاری و در دوزخ و زینت و زینت و زینت
 و غیره و میگردانند و آنکه فایده نگاشته از این جوهر و در حق خود نگاشته می

در
 ۲۰

اشارت به فعل است و در کتب لغت آمده است که عبارت از عبارت
و سرای به است و هر که با خوشی که در فعلی مرتب شود و بعد از وقوع آن قابل
فی الصالح الذکر التبریک و دیگران افعال با حرکت که در فعلی خلاصه می شود
تبعواست و بیخ را و سکون را و خوانده شد و هر یک یک با حرکت که در فعلی
بی هر کاه و لاحق شود و متوجهی نیست خلاصه می باشد و در اینجا حرکت که در
پیش اول سبقت را یافت فعلی با سبب و الملک مملی بر وزن کرم یا خود را بگوید
باست که معنی و نور و اندر است معنی از هم باشد و در وزن ایشان و علی که بار
و جزو است و حرکت از آن خاصه که در هم شده است بر وزن کرمی و هر چه که در
بیخ کاف و کر که کاف با و شاه و فرس است و هر چه که در زبان کاف
معنی و سبب الملک و چون عرب زبان خود فعل کرده اند و بطور دشواری خط
ایشان با الفاظ معاری بر زبان بگری کرده و افعال این در لغت ایشان بسیار
و اول عرب است این قسم لغتی را معرب نامیده اند و غیر لغت یا و سبب
و تتبع بعضی نامی به نقطه و کشید به یک نقطه متفرق لغت یا و شاه و هر که
و لغت معرب است و همیشه بنام آورده و در بای یک نقطه بر وزن فرقه و غیر
حاکم که نیم و فتح یا بزرگ فیک است ازین که بعضی از ایشان در زبان معانی
یا و شاه بود و اندکی نیست به شید که برین و سکون یا غیر است که در چهار زبان
می اندازند و سبب و افعال آن به شید یعنی معرب است معنی بکار می بردن
عرب سبب که در شاه و کشید و شید و هر چه که در سبب معنی می توانست
باب فیکل که درین صوره در کتاب شده و در خط مائل در شید معنی می تواند
معانی تمام بکار می آن کار و در سبب و کشید و فتح یا بر وزن کرمی و غیر
تیر آمده و حال فی الصالح المذکر و التبریک و غیره و حرف بعد از

در هر یک یک در اول و نقطه متفرق از یکدیگر معنی را از معنی که لا افعال است یعنی
آنچه از کتب مذکور است و در هر یک یک که از لغت بناست و می تواند بود که از یک
معنی یا چند است یا خود باشد معنی آنکه ازین و هر که از آن را از لغت بناست
و در و نامی از کتب و در لغت و افعال آن و حرکت معرب را از معنی طاعت و حرکت
معنی ازین باشد سبب خاصه فضل الفضا اشخاص که در معرب و سبب افعال است
معنی ازین و غیر سبب از اجتناب و سبب و معنی و سبب و حرکت که معنی ازین
مؤکد که کتب از لغت معرب و در شکل خاصه ازین که از لغت معرب و سبب
ایشان و معنی ازین و سبب و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
بر صاحبان معرب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
و هر است و هر معنی معنی معنی و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
با درین و اول که معرب لغت و در و حرکت و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
با و سبب معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
دلیل را با حسن و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
کامل و کلام برین و اولیت که ازین لغت معرب و ازین لغت معرب و ازین
معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
آن و در و لغت و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
و در و لغت و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
و در و لغت و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
استه می کند و از آن معنی باشد برای بدن و هر چه که در لغت معرب و ازین
طمانی آن معنی است و سبب آن ازین و اولیت معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب
مردم نماند و با کتب یا ازین و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب و معنی ازین و سبب

است

۵۱

شده اند و خانه بنا کرده اند که بعد از آن از جانب فساد که عدم اولی
باشد و مستشارش برین ملک که مقامات شریعت و این دین اگر چه
نفس فاضله است و وسیله سلوک او در تحصیل کمالات و تقابل با
بیکدیگر در حال طاهره او نبوده و او اعیان و اسباب عانیات و مجامع
و اورا بر امتناع و ای نفس و بی روی شیطان پیدا نمیشد حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام قوی مغرور را بر خود و خانه بدین انجاس میگردانید و چنان
در آمده اند و چون سرچشمه اولایت نبوت الهی و دخول ملک شلالی
بابتلای هوای نفس و بر روی شیطان واقع میشود مناسب دانسته اند که
آن خانه را خالی قرار دهند و چون سرچشمه نفس انحراف قیامت و استقامت قرار گیرد
که در عالم خیر و بآین بود و دخول در دولت خود ایش و طلب کاروانم کنای
این خانه است و سبب آن تحقیق است که آن در آخر دیده است نشانه کرده
حضرت امیرالمؤمنین که از او از برتری است و خلق مع سبب نبال است
و چون موت مخلوق را خواهی خواهی بوقت عرصت نیست در دنیا
که با یکدیگر درین نشانه کرده و تفصیل یافتن او را به الیه آن روز کرده و چنان
فصل با بد نظار شود که که بر که تقدی کرده است و خانه کعبه و نظار
تشبیه کرده اند از حضرت شخصی که نامش در آن میشود و تقدی نماید که
اگر در آن همه صاحب محاط را با مدعی مذکور در اقصای حاضر شده
همه ایشان را فاضل دهد و چنان کند که بعد از میان ایشان شخصی
شود و حق بنی که الحاق کرده و ایت آن در این کلام طریقت نظر
خاطر رسیده است و می دانند بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده
کرد باشند و فکر علی بن ابی طالب باشند و نظر قاضیان رسیده و الله اعلم

میر

چنانکه با این خانه را
بانی

حدیث پنجم در احوال شریعت شده است پس بدین که
مفضل است بهیچ بزرگو ارجمند بن یعقوب الکافی از علی بن محمد بن نضر که
از کتب رجال مشهور است و تعیدیل او معلوم میشود و از برادرش علی بن ابی حمزه
الطائی و ندی که اگر چه علماء رجال الکرامه بعضی از او را ندیده اند بعضی از او
بوده و اما فاضل مصنف کتب بود و حدیث ششم بن حماد الانصاری که از
مشایخ علماء شیعه و مصنف کتب است و حدیث او را اگر چه در حدیث
صحیح ندانسته اند اما کثیر از مشایخ و محدثین و دیگر می دانند حدیث ششم
بن ابی حمزه الطائی قال کان فی صیدی من کتف بی امیر فقال استأذن
لی علیانی عند الله یخبرن محمد الصادق علیه السلام فاستأذنت له فاذن
علما و ضم علی بن عثمان حیات فذاک انی كنت فی دیوان مولانا الصوفی
من دنیا هم لا لایزالوا و اعمت فی مطالع قال ابو عبد الله علیه السلام لو لایزال
ایست و بعد از آن کتب همه بر می آمد و علی بن عثمان و شیعه و شیعه مجامع لما سئلوا
حقا و لو لایزالوا من دانی بهم ما وجد و استأذن الا ما وقع فی یدیه فقال
الشی حیات فذاک منشی خرج من قال ان قلت لک فقل قال ان قال
ما خرج من سبب ما التفت فی ذلک انهم من عرفت من بعد از آن
توقف تصدیق و اما امیرم لک علی الله الحق ما طوفی العقی طریقه قال سمعت
جملت ذاک قال ابن ابی عمیر فخرج العقی مع الایکون فاکثر شیعه علی و طالع
الا تسبح منشی ثابته علی بن عثمان بن عثمان و عثمان بن عثمان بن عثمان
قال ما انی علی ابی عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
الشیق قال فخرج من قال ما علی و فی ذلک صحت قال فذات و لایزال
فخرجت حتی وخت علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر الی قال لی و الله لایزال

نفسه

از آنکه عدد و شصت و نه که رسد که اقل است جمیع قیامت است نزدیک بود که
الکرام است آنست و منتهی اند و که در میان جمیع قیامت است که
توصیف بود که تا پس که افاضه شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
کثرت آن شود آمده است و شرط صحت است که در میان جمیع قیامت است که
که منتهی دیگر شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
جمیع آن را تا شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
الاستوی و سق عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
سواء و سق عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
است و بعد از آن که در میان جمیع قیامت است که
می شود که عبارت و عبارتی از آن است که در میان جمیع قیامت است که
شصت و سق عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
تشریح می آید و عبارت از آن است که در میان جمیع قیامت است که
آن از مردم و که در میان جمیع قیامت است که
ایشان است عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
نظر از آنکه منتهی عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
معنا و شصت و نه عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
خراج و احوال آن و عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
قوت و آنچه از آن است که در میان جمیع قیامت است که
سزا و این را می بیند و عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
عبارت از آن است که در میان جمیع قیامت است که
سنا الصبیح و عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که

از آنکه عدد و شصت و نه که رسد که اقل است جمیع قیامت است نزدیک بود که
الکرام است آنست و منتهی اند و که در میان جمیع قیامت است که
توصیف بود که تا پس که افاضه شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
کثرت آن شود آمده است و شرط صحت است که در میان جمیع قیامت است که
که منتهی دیگر شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
جمیع آن را تا شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
الاستوی و سق عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
سواء و سق عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
است و بعد از آن که در میان جمیع قیامت است که
می شود که عبارت و عبارتی از آن است که در میان جمیع قیامت است که
شصت و سق عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
تشریح می آید و عبارت از آن است که در میان جمیع قیامت است که
آن از مردم و که در میان جمیع قیامت است که
ایشان است عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
نظر از آنکه منتهی عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
معنا و شصت و نه عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
خراج و احوال آن و عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
قوت و آنچه از آن است که در میان جمیع قیامت است که
سزا و این را می بیند و عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که
عبارت از آن است که در میان جمیع قیامت است که
سنا الصبیح و عبارت از شصت و نه است که در میان جمیع قیامت است که

من العباد و يوم القيامة لا اله الا الله محمد بن عبد الله و ما بين الامم و ما بين الامم و ما بين الامم
ما تقره عليه الا ان يطلع نفسه الى ذمهم ثم اموى عليه السلام سيد ولد الوصي
الحديث يعني من خلف كرد امام بن علي بن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
اي عقبه و مومن قبول حضرت عترة زكي آية روز قيامت كرامتي كه كافي
نوعه و كوفه كوفه با با تو كنيد بر ايندي نهي نه نهي كه و ابرو و هي كه از ايمان
احسن ساز کرده ايد و جليليت ميان و ايد و بصيرت هر يك از شما و اين
و اين آن شخص چشم روحي اوست يعني علم بصيرت و نسب خود و بكار
در آن دنيا كه رسيدن نفس او با نجا و دست ابرار كه را كند است و در
كردن خود اشارت بآنكه چون روح با نجا برسد روزه خفا برش نظر شود
خود چو چشمت احوال آن نشاء بعين اليقين و مشا و چه ابروت و از سواد
قوس و ارباب باطن اهل كرده اند كه در وقت انقضا چشم بزرگ بسته گران
گفت نقش نه ايلعيل العالون يعني مثل اين بايد مثل او در نهي كه در علم
او ارباب حديث شيعه اعايدت سببا نقل كرده اند كه هر كس كه در كمال
احضار حضرت معتره خطوبه هلا است و كمال و اكره جناب ولايت تابع
عليه السلام نفس نقيس با اين هر كس حاضر ميشود و پشت بر مبداء او
با نجا مال حال اوست اگر اهل سعادت باشد سعادت حسن و اهل كمال
ارباب شفاء است بقاء و دست و دست و مال و معاضه انهيست معني اسباب كه
در باب منوليت با مرام المؤمنين بسيد المومنين امام الصادق عليه السلام
علي بن ابي طالب عليه السلام كه در نجا طبع عايدت همان كه از اهل راضيه
آن حضرت بوده است و خفا كه در مباحث اشارت بآن شده است بربت بربت
وام فله با ميرسد بر زبان كه هر چنان چاري ساخته اند كه يك ديت از نيكو

يا جاهدان من ميت يري من مومن او ماتي قبله يعني ابي جاهدت
بعد ان هر كس از دنيا رحلت نمايد در وقت مرام عايدت ميري و در مقابل خود آن
خواه اراي بايان باشد و خواه ارباب نفاق و عدو آن همه را در احوال نجات
بعادت و حسن نالي روزي با و خير العباد و علي كرم الله و **صديقه شانه**
روايت شده است كه هي كه انصاف بايست است بجز خيل بن ابوبه الغني از
محمد بن كران التفاس كه از اهل فتن و در كتب رجال اگر چه سه او كند و
اما تصحيح بجز و تعديل او شده است از اهل بن محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن ابي
و بعد اني كه اگر چه در نصاب زميني بوده اما نزد ارباب حديث الله و عيل الله
و بخوبي حافظه و كرامت حفظ حديث مشهور و روايت كرده اند كه يك سده است
نه از حديث حفظ و ادم كه از اهل صند و دست نه از ارباب حديث بن ابي
عليه و از حفظ كرده ادم و جمع جال سده آنها را در ادم و ادم و ادم و ادم و ادم
و چهل و نه انجوت بوده و در وقتش در سال صيد و در ارميدن و در ارميدن
صحت بن نصر و در او محمد بن شمر ابي عبد الله البجلي كه از اصحاب امام محمد باقر
عليه السلام است و علماء رجال ضعيف و است و نه جابر بن عبد الله و ابا
كه از اخبار اصحاب است در اتم و بر با نجا سعادت الله عليه السلام بود و در جده
موسى كه در كمال خطرات است و در نجا سعادت الله عليه السلام بود و در جده
عليه السلام در بقاء حيات بوده است و سعادت حديث بن امام محمد باقر
و سعادت كه حضرت بنو سعادت الله و ادم و ادم و ادم و ادم و ادم و ادم
عليه السلام زنده و خاقي بود و سعادت ايد از او نجا نجا كه است چون بخت
او بر نجا با و ارجا نجا با سلام برسان و ان كرم الله و ادم و ادم و ادم و ادم
مستوفيت كه او آخرين كسيت ارضي بگرام كه او را در دنيا را در احوال نجات

14

توان دید لیکن چون از جانب غربت بر یکدیگر می نایزند و سعادت مکالمه
و مشاجرات او را یافت بجانب قوم خود بازگشت و در مقام طلبا نشاندند
خود را باین در آمد خبر داد ایشان را از مرتبه قرب الهی که با کرم است
بود و سعادت مکالمه و مشاجرات حق که در وی او کشته پس خود در
الکافران در آمد گفتند ایمان نمی آوریم بخواهی موسی و تصدیق خیر
بیکدیگر تا خود کلام حق را نشنوم چنانچه تو دعوی کنی این آن یکدیگر و این
مقتضی از هر دو بود و موسی از میان ایشان گفت و نیز از کس حسنه یاد کرد و
آنچه گفت نیز از کس برگزیده از میان ایشان مقتضی کس گزین کرد و چنانکه
ایشان را که بقدر اوست از برای از باطنی و کشته رفیق خود ساخت که با او
بر عهد که چنانکه بود و کار حاضر بنده باشد آنچه او شنیده بود و کلام حق
بر صدق قول او نزد باقی قوم چون برگردند پس ایشان از میان قوم برگزیده
بجانب کورسینا که وعده که مکالمه و مشاجرات او بود باز در کار داد
شد چون بتجاری رسید آن جماعت را از زمین که که کشته خود بود
برآورد و جو است کرد آنحضرت غایت جلی که که مرتبه دیکه از زمین برآورد
و پس بپایند آنرا بقوم او که همراه او بنده تا بقیل آن غایت نیک
نیک و اعتقاد بداند آنکه خاطر ایشان از خود شده و بعد از این
و مرتبه قرب او نموده باقی قوم او را نیز از آن خبر دهند پس حضرت
عزت بقیل شد دعای او را در معرض اجابت در آورده مرتبه دیگر
آمار مکالمه خود را ظاهر ساخت و ایشان همه کلام حق را شنیدند
چنانچه صدای او از جانب فوق و تحت و بین و یار و پیش و پس و عقب
بگوش ایشان می رسید بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام نکرده و او را

که در انحصار بود و خلق کرده بود و چون صدای آن از آن وقت ظاهر شد
سهم قدرت هوای ملاصق آنرا همه جانب مشرق مشامت و از همه طرف
بر گوش ایشان بخورد پس با وجود مشامه آن حال بر آنرا خود درج
ورزید و گفتند **لک حق زری الله جبره** که ایشان
می آورید بخواهی موسی و تصدیق نمیکند بگو این کلام الهی است تا کلام
او را بر وجه آشکارا بر منبر دیده ظاهر ایشان بدو حال و روشی بر پس
چون جرأت کفر باین سخن از ایشان بظهور رسید دعای حضرت
الهی بگوش ایشان در آمد و خداوند او را ایشان و نیز سبب هم و تمکیزی که گفتن
این سخن بر خود را او کشته خرم خود و عمر را با وفا و پاک و او کلام حق را
چون مشاهده آن حال نمود و مشاجرات در آمده گفت بخدا یا جبره حق را
چون کاتب ایشان کردند و ایشان را در معرض خطاب و عقاب در آورده
گویند که این جماعت را با خود بردی و چون ثوابی صدق سخن خود را بر ایشان
ظاهر ساخت همه را در معرض ملاک در آوردی بواسطه آنکه در حق خود که مسکین
خدا ای تعالی سخن کرده اسم و سعادت مشاجرات در از کوی او را در با وضو
نبودی و از آن رسیدی که چون روز قیامت آید کذب سخن گویند و
بر کذب قول خود اعتراف نمایند و بواسطه رفیع آن نعمت از خود چه حد قول
چو بگویند از آنکه از عتاب عاجل ایشان در گذر و مرتبه دیگر جماعت حیات
پیش از آن من سلاهی نعمت گرفتار نکرد پس حضرت عزت دعای موسی را بگوش
کرده ایشان را از آنده ساخت و با اتفاق موسی نزد قوم برگشته پس از آن
تغیاب موسی کرده گفت بپرستی که اگر از ای دروغ است نمیدی که خود را از غیاب
نابیده ظاهر شد به حال او که هر آینه دعای تو مرتبه اجابت فی ذلقت و سعادت

۱۸

لغای او فایز می و خبر میدادی مارا اگر کیفیت ذات او با ملکیتی
که او بر چه کیفیت و هفت و چنانچه می شناسایی دوست مارا معرفت
بجای او حاصل میشد موی گفت ای تو صفای لغای را باید که ظاهر نیست
وید و ذات او را کیفیت و چگونه نیست که علم کنی آن تواند بود و در این
بناست و علامت میتوان شناخت و بدلیل در میان بی شناخت ادبی
بروند بشاید و میان ایشان این سخن است که کشیده ایان بوقی آید و
تصدیق حرف تو بیکم تا اگر روایت او را از دو جای موسی علیه السلام چون از
نصیحت ایشان مایوس شده بود که آتی کرده گفت پروردگار استیسی که
باعت بنی اسرائیل بگفت و در این کار رسیدارند و تو بصلای حال ایشان از
نری از من و بهتر میدانی که خیر ایشان و نصیحت وی آتی نازل شد که ای موسی
کن از من آنچه ایشان از تو سوا میکنند و نه از آنکه از تو میگویند که ترا از آن تو
جنت و عمارت را بر مقامی بحد مظهر و بیکم کی را در معرفت حق
می آید و علم کی را بصلای دیگری ضایع نمیکند و آنچه پس بعد از صدور امر آتی
موسی است باین کلام که تو که رتب این نظر از این است **فان**
ولکن انظر الی انفس فان استعصمک الله و صوفی برائی نکلای
لنویس حله و کما و غیره صوفی صوفی انما انک فان **فان** **سبحانک رب**
و انک اولی التو یعنی ای پروردگار من بنی خود را تا نظاره نما
تو غایب و در ابرویت خود بکن سائر کلام الهی و جواب او برین موقوف
شد که بهتر توانی دید ای موسی و دیده ظاهر ترا با حلیت مشایخ حال
نه او ایم و لیکن بکار کن بسوی این که که کمترین کو بهمان ملکیت تو
و توانایی او از تو و اسأل تو پیشتر پس اگر این که و دجای تو را بگردانند

از من

نمی توانی نه و باشد که تو تر می زنی و در آن دست طاقت مشابه حال من بخور
کسان برو اگر می گوید و از آنکه می خور می از حق نیست و بجز و مصلی از غار
خوشید لغای با لایان در زید شده از همه جا بیست و نه از حق نیست و از کدول
بر طاعت بجان دیدار بجز پس چون نمی کرد پروردگار موصی بر آن که در این
میتواند موصی رسوزی یا بر او بجز از خود بخور بر آن که بخور عبادت و در
و علم در آن استسید و بود آرا بر بر دیگر داند و با دماره ساختار هم فرودست
چون موسی آن حال را دستا بده نمود از مصلی و دوستی که او را دست و آبر
و افشا و از جوش دست و چون بپوشش آید مقام صحت و شرف پروردگار
خود و آید و گفت باین که میگویم ترا اگر صبر جدا بی حضرت و حلیت و در حق
و بزرگتر از من خود چه بهتر است ذات تو از امکان و دوست و موصی که متعین
تقص است بسوی محبت و شناخت خود و بکار تقدیر است تو از آن برتر
که کنای آن بود و باشد و من اول کرده که بکار ترافتوان و بزرگتر ظاهر مشایخ
حال تو نیست پس آتی غایب از جواب نام علیه السلام حاصل کرد و باب دعا آن
حضرت بخدا و گفت الله و کفر و دعا و دعا ای غایب خود و در این غایب
و باب موسی علیه السلام که **الله و صوفی برائی نکلای**
لنویس حله و کما و غیره صوفی صوفی انما انک فان **فان** **سبحانک رب**
یعنی ای پروردگار من بنی خود را تا نظاره نما تو غایب و در ابرویت خود
بکن سائر کلام الهی و جواب او برین موقوف شد که بهتر توانی دید ای موسی
و دیده ظاهر ترا با حلیت مشایخ حال نه او ایم و لیکن بکار کن بسوی این
که که کمترین کو بهمان ملکیت تو و توانایی او از تو و اسأل تو پیشتر
پس اگر این که و دجای تو را بگردانند

انتہی

برستی که این بود پیش ازین از اهل خانه است که کاران برین و سبب آن
بودم مثل این عبادتی را که اهل حال کردند که این مقام از هر سبب حضرت
تعالی و وحده العزیز دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را از پیش قبول
را به کثرت **قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي عِبَادَتِهِ**
اِكْرَامًا لَقَدْ كَانَ مِنَ الْمُتَكِبِينَ تَعَالَى وَتَسْبِيحُ كَانَ لَهُ وَكَثَرَتِ اَللَّالِ
سُبْحَانِكَ فِي كَثَرَتِ مِنَ اَلْاَمَلِينَ حُرَّادُونَ كَثَرَتِ مِثْلَهُ وَكَثَرَتِ اَللَّالِ
عبد داشت تا روزی که او یمن را برانگیخت و مؤمنان و قیامت قیامت و لیکن
در روز تسبیح او را از آن حبس خلاص ساختیم پس مؤمنان و مؤمنان و لیکن
دعای حضرت تمام نموده و کثرت با اهل حق جزو هم از اهل حق
تعالی که بعد از تسبیح کبریه حضرت معصوم رسول صلوات الله علیه و اهل
شماره که **بِغَيْرِ لَكَ اَللَّهُمَّ اَعْلَمُ مِنْ اَنْ تَكُنْ لَكَ اَللَّهُمَّ اَعْلَمُ مِنْ اَنْ تَكُنْ لَكَ**
بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله چون تسبیح خواند و دعای او را مستجاب
اوست امام رضا علیه السلام فرمود که در این تسبیح بافتن باطل می باشد
و بخانه و امنی را که در آن است و بخانه و امنی را که در آن است
صلوات الله علیه و آله و فرمود که در این تسبیح بافتن باطل می باشد
تمام داشت و بعد از تسبیح است را در اوقات صلوات الله علیه و آله
ساخته بود و پس چون آن تسبیح را علیه السلام ایشان را دعوت کرد که تسبیح
یعنی کلمه طیب است لا اله الا الله و تجویز آن را از اهل حق و تسبیح و کثرت
داشتند و کثرت نموده از ایشان و تسبیح از اهل حق و تسبیح و کثرت
بزرگان و از اهل شورش این منزل از اهل حق تسبیح شدند و تسبیح
اَللَّهُمَّ اَعْلَمُ مِنْ اَنْ تَكُنْ لَكَ اَللَّهُمَّ اَعْلَمُ مِنْ اَنْ تَكُنْ لَكَ

مع انبیاء بطوفیل عصمت

و با همی سفرم و او را در اصل منزل نیاید و بجهت آن عمل می شود و در آخر
عشت جریس را بگفت که که او را از آن عمل باز دارد و حال آنکه در حقیقت
مردم در آن کار می و دلیر تر و جوشم سخت ترین ایشان در آن کار دادنی است
آنچه ایشان را به خود نسبت دیدن آن داده اند شاید به واسطه شکست
کنند در کار حرکت می اندوزند و اعضای او قدرت و قوت الهی
تجربیت ایشان را از اختیار نهایی که افشش از آن مستوفیت و از آن
بغضات و کراهی که هیچ جز از آن رکنش تر و طاقت ترند و مستحق تعظیم
مصاب کشف جزای جز و حضرت عشت از آن جانب بفرمان خود
و اما مفرزانی سیم در تفسیر کبر و این باب کلامی را برادر که در تفسیر
مناسب معات برین بر محبت کدانش می باشد هیچ شک نیست که بقی
ایشان را اقلای برین و افرموده و در میان این کار بود و در تفسیر
کس نیست و اولیوسف علیه السلام که روی سخن هر جا با دوست و دشمن
سیم بر شونده چهارم زمانی که از این ایش را طلب کرده بود و در تفسیر
او اقلای به بند چشم کو امان که یوسف بر صفت دعوی خود آورده بود
که و نه شداد من ایضا ششم حضرت معالی شاه که عالم السوء الحیات است
ایمیس و چون که حرکت سلسله و اولی اوست و این صفت کس همه اعراف
کرد و تفریدی و امان یوسف علیه السلام این و افر از صدا و بخت و از کلام
معصیت پس توقف در آن باب است بهیچ معانی سر از ایشان نشد و افر
یوسف علیه السلام آنجا که گفت ای را و دینی علی بن افراسیاب
مرا از نفس من که گاه مراد از من بر آید و من شایان و کلام و از کلام و کلام
و جای که گفت **دب السیر** ای صاحب خوشی ای صاحبی با افراسیاب

نزد افراد و برتر میارم از آنجا این زمان مرابان بنحو اتدلیعی مسادرت
بشنا و اما اعراف را اینا که گفت **و لعلک و دین نفس فاسد**
یعنی تحقیق که در جوشت یوسف را از نفس او و آرزوی یوسف ابروم
پس نگاه داشت او خود را و ترنا و در داد و محبتن همراگانگی که طلب
بود که حقیقت حال از اطلاع می باشد اطلاع نمیشد و اعراف کردند و
عزیز بر بختای یوسف گفت **ای صاحب فی انا و دین نفس**
یعنی اکنون ظاهر و مودید شد این حق و راستی است من چشم یوسف
را از نفس او و آرزوی وصل او نمودم و اما اعراف شوی و برادر انگیز
که بر این دوست علیه السلام از عفت درید و شد و است و بر زمان خود
کرد و گفت **ای صاحب کینه** ای صاحب کینه عظیم یعنی بدوستی که این کار را
و حیدر نه است و تحقیق که کینه و کینه بر کست و زود در نفس نافر می کند
و اما اعراف او زمان حاجی که گفت **ای العزیز را و دین نفس**
و ششبا حاکم را و دین نفس در کشف او رده که چندان بود و از آن خشم
خو افسوس خیزد و چه تفسیر معصیت زینا پیش کشد و کشف زینا
یعنی زینا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است
که کلام او را برادر بدوستی که کلام است خلاف دل او و دوستی می دوستی
و محبت یوسف بدون دل او رده است بدوستی که با می می زنی را
در کلامی می و دینا می ظاهر و بد اگر با جو و شوهری مثل عزیز می باشد
در مخریده کرده و حاجی که گفت **ای صاحب علی بن افراسیاب** یعنی بدوستی
معالی از آنجا که از آن فریون مروی بریزد کار را که در کار ماند یوسف
نور استیم مایه امری که بدو ناسزا و اربا باشد اما اعراف شود و اولی

مبین

و شد شبانه در میان آن که آن قیصر قدس قبل قصد رفت و چون
الکادین و آن که آن قیصر قدس و نیز کلدین و یونان و یمن
فلما راخی قیصر قدس و نیز قال الله من کذب عن عهده
چون یوسف نسبت این اراده بر لیلها داد و اما آن حضرت خود از آن
نعمت بآن پاک و انور چشمه نیکو گفت چون راستی این حرف برین
ظاهر شود و بچشم غیر از شما ازین و انور در محبت یوسف گفت در آن
خانه کوهی بود چهار ماهه عزت گفت کوهی در آن من بود و اندوخته
گوید یوسف علیه السلام من بود که غذای من تا در دست بر آن آورده
بمنی در آورده و گفت که عزیزان آن کوهی رسید که میگوید کوهی که
راستی سخن بر آنه گفت راست میگوید و غذای ازین قصر میبرد که در
من ایما یعنی کوهی و او کوهی و بنده آن کوهی را میگوید که او بر سر
بود از روی حکمت گفت که اگر کوهی یوسف بر سرش پاره شده باشد از
دعوی خود و صامت و او که دستها و اگر از غیب پاره شده باشد و صامت
در لیلها کاذب چون بخاطر آورده که رسان او از غیب پاره بود و صدق در
او بر سر ظاهر شده اما شادان حضرت عزت بر غمت در بکنای یوسف بود
شمالی که آن یوسف در کعبه و الحاق و الله من کذب عن عهده
آنکه خبر داد آنکه در محبت قصد میباشند یوسف کرد و اگر می بود و اگر یوسف
مشاهده بر آن برود و کوهی میگوید این یوسف در لیلها میگوید یعنی
مشاهده بر آن با کرد قصد او نکرد و میگوید که همین از اثبات و او در آن
حق و بر آن خود اما بخود میگوید این از بزرگی و اعمال شایسته را
یعنی از آن کاری در برستی که او از بنده کان ظاهر است یعنی پاک شده

شده از بنده شایسته و اما اقوام امین آن جای که میگوید **نیکو**
لا یجوز لهم التجمعین و **لا یجوز لهم التجمعین** یعنی حضرت و برین
نیکو برود و کار عالمی میگویم که در مقام انوار و کوهی حسیه فرزند آن
آدم در خواست آمد الا جمیع از این که که بصفت اخلاص محقق باشند
یعنی برایشان دست خواست و دست و بسته شده که یوسف از بنده کان
مخلص بود پس کوهی که است از کتاب این عمل یوسف علم میبرد
اگر از اتباع حقه که در حق را اجل و علامت و احوال او از آن
بآن عمل قبول کند و اگر از اتباع عیسا باشد با قرار و اعتراف و عمل
نماید اما اینجا بود و در کلام امام خود را می بایست آتی که اگر از آن
و الحق این کلام صحت و رعایت لطافت و بیاضیت معقول کمال
حسن و طرافت و الله الهادی **الحکم** کلام بعضی مفسران که تفسیر
نسبت خطای غیر آن علیه السلام کرده اند و ایشان از ایشان که
و صغیر و مخصوص میباشند در تفسیر آیت وانی بدانی که بر سوال جواب
ما مون استمال دارد یعنی قول تعالی **لیفعلنک الله ما یقدر من**
نیکو و اما آنچه چون بحسب ظاهر مشهور است برسد و کما و از حضرت
مفسر مصلطوید صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته و آئینده و مفسر
و مختلفت و بنده و هر دو مقام توجیه و تاویل آن در آمده اند و حق درین
آیت است که بر زبان معجزانم سبیل امام علیه السلام جاری شده و آن
و بعد از آن بوقت رسیدن نقل این حدیث جای شک ندارد و آن
باب نیست و بعضی از باب توبه و احوال است و هر گاه کرده اند که
که قبل از آنکه فرج می شود و میگذشت اگر محمد علیه السلام بر خاضه ممکن شود

۱۸۱

و حکم او در هر حال است پس باید معلوم ما خواهد شد که او علیه السلام پیغمبر
بر حضرت و دعوی که ما بر ترک عبادت اصنام و پرستش او مانعی
کنند مغز و نبط است چون که معطل را و تا الله عز و جل و تعین برهان
حضرت متفق شد اقامه شکر کن همه اعتراف بحقیقت و این سخن خود و دفع
فوج بفرست اسلام که درین اند عبادت از پشت در آمد و اذعان
نبوت محمد علیه السلام کرد چنانچه سوره کرد **اذا جاء نصر الله و الفتح**
رايت الناس يمشون على رؤسهم و این الله او را بآن تا علی است و آنجا
که بر حضرت و است شکر بر آنکه ایشان را بر ترک پرستش اصنام و دعوت
میتواند است زایل کرد و گشای که حضرت سبب میدادند است از
ذکر با عطا و ایشان معفو را و از بزرگداشت چنانچه درین حدیث از امام
علیه السلام نقل می آید و اعمت اگر باین تاویل تمایل نماید و حمل کند بر
که در آیت و اعمت بر طایفه چنانچه که شریفین گفته اند تشکیل می آید
بمیزنش گمان مقدم و محتملتر می نماید بود زیرا که معنی سبب
آلهی که را بر حضرت صلاحیت ندارد که سبب غفران کنایه او شود بلکه
در کتب بعضی از طایفه باید شد مثل آنکه گفته شود که چون شیخ
مکر را دست اخضر متقی جهاد اخضر بود با کفار و جهاد با کفار
است و عبادت متقی **ان الفئات به جنت الیات** باعث غفران
گناه پس شیخ که سبب انوش گناه بوده باشد و امثال این وجهها
در اراکار و انما بر آنچه امام علیه السلام فرموده اند سبب اولی که
مرا از پیش گناه حضرت را ظاهر تر از آنست که هست باج میان و بگوید
و گنجایش شک و بی در آن نیست و محبت از کفر عداوت و غیرین

در شأن آن اند علیه السلام شیخ الطائفة شیخ ابو جعفر طوسی و امین را لا اله الا الله
جبرئیل صاحب غیر محسوس است بیدم یعنی علم الهی که با وجود
بسیار که در غیر حدیث و کلام و اندر مسیح یک است خود می پذیرد
این جواب از سوال مذکور شده اند و وجهی چند درین باب ذکر کرده اند که
ضعف و تکلف با آنست اما آنکه این حدیث در بعضی مصنفات علی گناه
مثل عین اخبار الرضا و غیر آن مذکور است و زمان این بود بر زمان ایشان
مصرف است اما هیچ که تخریص و گناه و از انبیا علیه السلام کرده اند و انبیا
معصوم علیه السلام بعضی که تخریص و تفسیر و کبر و هر دو را که گناه و از آنست
بر معنی غایب می کرده اند و گفته اند که مراد با تقدم و ما جهت که پیش از نبوت
حضرت واقع شده بود گناهی که بعد از نبوت بعد در رسیده یا آنچه
از شیخ مذکور بعد از آن حمل آورد یا آنچه محال که زمان نزول آیت واقع
و آنچه بعد ازین واقع خواهد شد با گناهان پیروان او علیه السلام که می تواند
اند یعنی آدم و حوا گناهان است او که بعد از آن خواهند بود و بعضی که
تخریص و تفسیر تنها کرده اند و اما آن عصمت ایشان را از انبیا گناه
باک میداند گناه را از است بر گناه و غیره حمل کرده اند و تخریص با تقدم و
تاخر بر وجهی کرده اند که مذکور شد و جمیع این وجهها غیر محتمل است
در آنکه شیخ تعلیل است که ما برین گناهان حضرت نیست که بنا بر اولی
و بیاید و است که بنا بر تفسیر امام علیه السلام با تقدم و تاخر برین آن
که پیش از نبوت و بعد از آن حمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت برین
حق و ترک پرستش اصنام که با عطا و ایشان کنایه بود و پیش از نبوت واقع
نموده است و همچنین میتوان پیش از شیخ که بعد از آن حمل کرده بود و بگوید

شیخ

شمع اعتقاد ایشان برکنار بودن باقی مانده و بر مسلمان شدن مکرر بگویم
 تا بحال منظر جمیعیت که بر شمع مانده فی ما بینان رسیده و تا آن وقت
 بر آن اعتقاد باقی بودند و اگر چه شود بر آنچه قبل از هجرت و بعد از هجرت
 از حضرت واقع شده چندان دور نماند و او الله اعلم بمقاصد کلام
مقدم روایت شده است که بعد از هجرت که حضرت در مدینه
 امین الاسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم را احباب و اصحاب
 از علی بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب
 خالد البرقی که احوال او در حدیث و کتب معتبره ذکر یافته است از حضرت
 بن ابی طالب نقلی که اصل او از کوفه بوده است و چون از آنجا به بغداد نقل
 بنقلی است که از آنجا که علی بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب
 نقل کرده و در حدیث و کتب معتبره ذکر یافته است از حضرت بن ابی طالب
 که اصل او از آنجا که علی بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب
 داشتند از آنجا که علی بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب
 صلی الله علیه و آله و سلم را که از آنجا که علی بن ابی طالب و امیر بن ابی طالب
 ذکر کرده است و در حدیث و کتب معتبره ذکر یافته است از حضرت بن ابی طالب
کلام با حضرت نظام در مجلس و در آن مجلس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 که گفته بود این مجلسی که بنا و احداث اسلام کردی روح الله با کمال است
 نشینی تا بحال می رسد مودت با کسی که در آن او خدا را با و هماده و در آن
 او علم را از او گرفته و علم او با حضرت و حضرت را با حضرت و حضرت را با حضرت
 قانت الهی چون جویون حسیح و حضرت و جویون حسیح و حضرت و جویون حسیح و حضرت

مطلق است یا ماری دهند و بخورن و مراد اینجا جمیع انداز احباب عسیح
 علیه السلام که حکمت اختصاص با حضرت داشتند و انصار او بودند و در آن
 ایشان را در اواسط آن حواریان می کشید که حضرت ایشان را نوری بود و با
 را از او صلح ظاهر می بود که ساحت سفید میکرد و در آن حواریان شش تنی
 بنیج جابجی سفید خالص قال فی القاموس حواریه ای شکسته و متیقنه یعنی
 علامه اند که ایشان در واقع کار و اهل حضرت نبودند و اطلاق این کلام
 بر ایشان کنیه از آنست که بر لال مودت و صلح و تقوی مودت در آن
 صلح او صاف و غیره و اطلاق نام سفید و پاک میکرد و در احوال مودت و تقوی
 در آن و در آن حق است رسانیده از طاعت جمل مودتی میر با نیت
 من ذکر کم الله روایت توصیف کرده عسیح علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 کسی را که گویند محال است و بنشینان او است مودت است بر حضرت **اول**
 آنکه دیدن او باعث میاد آمدن خدا باشد چنانچه از باب زهد و عبادت
 و مشاهد و احباب گفتند و با حضرت این معنی مشاهد می شود و در آن
 کلام او موجب زیادتی علم حشمتان باشد و باعث خلاصی ایشان
 از مودت مودتی در آن **سید** آنکه عمل از حضرت و حضرت با حضرت
 شود و بعضی دیدن اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر باشد چنانچه
 با عمل حسدی و بازو اشتن نفس از اشتغال دنیوی و مبادی است که
 هر دو محال است و بنشینان درین حدیث هر امر است که تقوی القی است
 مفاطت و معاصبت بوده باشد و بنشینان است بآن دار که کسی که
 معصیت با این صفات نباشد نباید با او محال است و محال است مودت و تقوی
 معاصبت او باید کرد چنانچه شاعر گوید **ب** با هر کشتنی و نشد محبت

کوهی

بود و مکان حیرت او را که بدین طریقه بر خلق خواهد بود و بسبب این که
 کوه بلند او را بختی و در مقام ایادی کسی نیست نام و بختان و توتی
 بود و او را نمیکند پس بدین که هیچ خداوندی برای پرستش نیست مگر صومعه
 بی حشا و با که تو رسول خدا بی حق و نیست مال من حکم آن آن خود را فرموده
 و بعد از آن که صاحب مال بود و رحمت تمام داشت بعد از آن حضرت امیرالمومنین
 علیه السلام فرمودند که از این پیشانی تو بر حضرت مقدس نوعی جلالت است که
 بجای آن حضرت بود و بالایی که بر آن نمیکند پس بعد از آن حضرت بود و چون آن
 فرستاد پس از آنجا برسل افاضی عیسی بن مریم را و او را که در حق حضرت ساجد بود
 صاحب شد و از آنجا برآمدند بر زبان مبارک آوردند که مشرب آبش باک
 مانع آنکه مر از اقسام نماز شب پس امر کرد که دیگر کند آنان و همان انداختن یک
 کشف غایبه **عالمش پیش دوم** آن اهل علمها هم معابد اسم منوال است از عهد
 یعنی امان یعنی امان و او شده و از عهد یعنی دوزخ یعنی کافری و طوفانی و پس از آن
 شطرنجی نصف است و معنی جزو هم آنکه در نصف باشد و خواهد بود و انچه در
 محنت نمایش قول بعد از این کلام که تا کلمه غیر تا از آن الله که تا کلمه
 باضالی در هم پس اگر نیستی چرا که حضرت علی علیه السلام از حضرت امیرالمومنین
 امر پس معین الا لا نظر آنی اعتکاف فی العزیز یعنی در هم گرفت و ستمانی که از
 نورانیت است و ستمانی است که از او اختصار شده است و کلام بود
 و لا انت مقام بر معصوم و ستمانی که از او گرفته شده است و نقص و کاستی
 انعام پس کما انما و نقص او این که علیه السلام را که نمیدانند و ستمانی
 که من نقص و کاستی کن با نیست یا فانی و مرتفع گردیدن آن با به نظر آنکه
 هر کس خداوند نمیکند از وی طرد و عدوان پاک میکرد و چنانچه نسبت با محبت

و افض شده و مهاجرت لطیفه مهاجر یعنی هر موضع چهرت و محبت که در حق خدا
 آمده است و معنی از آن آنرا که ملک دیگر و طبع بعثت و اسکن با بدین
 رسول است مسلمات الله علیه و الله لیس یقظ ولا یخط ولا یخاف و لا یخجل
 و معنی از آن است که معنی بدین معنی بدین معنی بدین معنی بدین معنی بدین معنی
 لی نقطه های مشهور پس از آن است و با یک نقطه صید ساله و خب است
 تا که معنی شدت موت نمیشد و با کردن است عرب میگوید در سبب انعام
 یعنی انعامی که انصاف بود و بر یکدیگر و دیگران و دیگران و دیگران و دیگران و دیگران
 قول انعام من برای نقطه و دوزخ از آن تقی را و نشد و چون با کوفت
 که معنی از آن است قال فی القاموس الرقة الصلوات من رکن رقتا صلوات
 و شافیه های نقطه دار و بعد از آن نون مراد است غرض معنی هر یک
 معنی اند و تقی در عبارت و افض است کان فرانس رسول الله صلی الله
 علیه و آله و عیسی و با می عباد می تواند بود و که غایت باشد راجع به حضرت است
 صلی الله علیه و آله و عیسی و با می عباد می تواند بود که با می اصل که باشد و حالت و تقی باشد
 چه عباد و عباد و در وقت آن و قال فی القاموس العباد هم المملوکین
 و کانت مرفعه او را مرفعه معنی بالست و او را مرفعه و او را مرفعه و او را مرفعه
 که معنی بکست یعنی بالست حضرت یحیی علیه السلام بود که با می نمیدانند و بدین
 معنی الطراش الملیة الصلوة یعنی چون فرانس من است و لا شد بود
 نیست و زمی که از آن عیسوس من شد مانع آمد نفس را از اقام نماز
 نفس من اقبال آن نکرد که از آن معافیت بود و نماز شب بر غیر من و کوبا
 که حضرت صلوات الله علیه و آله را درین مقام بعض نماز شب را و از آنجا
 چه علم را رضوان الله علیه بر آنکه برای داشتن بعض شب و قیام نماز

۱۱

واجتنبوا

سبحان قادم حسین قال جلال من بحر توفیق علی الی یوم القری قال فاما قلتم
وما قبلکم قال قلنا زکاما الی اننا فی قریة فیهما قبل لنا کدھر فقال
کلب لم یکن فی عرک من سبهم قال یارب الله انهم یؤمنون بک من یارب ی
هاتک فلا یطاعوا واما کنت یقیم ولم اکن یحکم فلما نزل الی الله اب غشی مصمم
معلق علی عری شیخ یترک اوری الی الله صفت ام انجمنها فاخت صبی
علیه السلام الی الخوارجین وقال لا اولیاء الله اهل الذل ابصر الخ الخ الخ
والنعم علی الی الخ الخ مع العاقبة الدنیا والاکسنة وخرجه سلام
تبر نظام وخرن نظام واما کلین واما م **آثار** مثل برود پیش **مش** اول
خلاصه کلام امام علیه السلام اکوهر وکر وعی بن جری علی السلام
ویدکر الی ان ویدمبر جای خود وروندی سبازش وقرن ایشان نشاء
و از نه جان و سایر جوابات و در اب آن نیز اثری میماند و در جواب
سوا کرد و کنت ثان بدستی کفر و اندک لعینت الهی که سبب کشتی
که از ایشان در وجود آمده ایشان را فرزند است چه از مفرق و جدا
جدا نونت می شد و یکدیگر را در فن کفر و نرس جوابان که صفت
ایشان از پیش رفت کشتی رای روح الله دعای کلایه دعا که در کلام
الهی که ایشان را زنده کرد و از برای تأخیر دهند باک اعمال ایشان در جوار
در عمل مستجابین معصیت شده اند ما به احوال آن عمل که در غیر
از این محبت یا پیش عیسی علیه السلام مطمئن ایشان را در موضعی که در
آورده و دعا کردند و کلام احدیت و اصحاب ایشان را از دعای خود خواست
پس دعای او را در موضعی اجابت و آورده اند و او را اندک طلب کن ای
علی ایشان را که جواب نوع اینها را پیش عیسی علیه السلام و ایشان است

تصفیه هوا از که و رات انقاس غلاف بر جاست و بر جای غلبی ازین
برآمد که گفت ای اهل این پیشه شخصی از ایشان جداست که اب او غوا
گفت اینک بایر و حله و کلید عیسی گفت جای رحمت بر شما هر چه بود
که اعمال شما در دوزخ دنیا بود و چه سبب مستحبت این عقوبت شد
آن شخص گفت عمل با عبادت طاعت بود و دوستی دنیا را ترک
و از روی بسیار و نهایت غفلت و در گرفتاری بهیچ وقت عیسی گفت
دوستی شما دنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل با درخت که هرگاه
روی باقی آورد و خوشحال و خوش که میشد و هرگاه که روی از او می
می گشت و غمگین میشد عیسی علیه السلام گفت عبادت شما طاعت
را چون بود گفت میکردیم اما با معاصی را از خود ما را بران میداشت
بعمل می آوردیم عیسی علیه السلام گفت آنرا که شما چون شد گفت خواهم بگویم
بعافیت بدن و دنیا نیست حال و صاحب خود را در دنیا و دنیا پرستید
و در هر چه نیست گفت بختین برسد بختین که هست گفت که بهای این
که بخت سوشن بر می آید و در دوزخ می کشد از برای سوشن و مادر و فرزند
عیسی علیه السلام گفت در آن وقت شما چه کردید و بشما چه گفت گفت تمام
باز فرستید و دنیا را بزرگ و پر از کار می قیام تا به وقت تقیری که از
مادر و خود آمد و بگویند که گفت دروغ میگوید چون بدینا باز کردید و چون
نخواستید که عیسی علیه السلام گفت چه بخت که هر تو کسی از شما که بختی در
شاید و این امر بنواختن است که ای روح الله ایشان را از این کارها
آتشین و رانند و سر از ادبست و بگو عذاب داد و من اگر در دنیا
بودم انکار ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود و چون

طریقه

عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز بایشان فرا گرفت پس هر که
در آن پیش بر کار و دروغ باز داشتند ترسفت بر ایشان و در آن چنانچه
عید آنم که بروی و دروغ افتاد و دانش ما را می از آن خواهم یافت
پس عیسی علیه السلام بروی مبارک بجانب جواربان کرد و گفت ای
دوستان خدا معاش کردن میان خشک و نمک یکم و نمک و نمک
بهمز ماها حال بسیار خوب گاهی که با عافیت دنیا و آخرت
باشد **پنجم** اما انهم انما یخففون هم حرف استعجاب است
که در اول جمله در می آید و اسطرشید و آنکه کردن خطاب بر ایشان است
که شما ازین تا وقتی که تمام گفته شود و کار هست که انفس را خفت
می گشت مثل آنکه و الله زید قائم کرد و اصل الله بوده و هم بنویسند الله بخلید
و خطایح مدین و خا و خیم مدین و سکون خا و خیم مدین و خا و خیم مدین
و لو ما تو اسفرین است افقوا اطاعوا امرت که نداشتند و درین تعریف
بخی و قیام است تعالی بایسته باشد مثل توانی که در وقت عرب یعنی در وقت
است و گفت که در همان معنی و شاکت و کس است و از این در فصل باقی
نمایش میفرماید از تکلیف چنانچه مذکور است قبل شود بر شاکت افوا و تعالی
ایشان بایکدی که بر شاکت اشخاص چنانچه ظاهر است مشهور میباشند
الله و عکله **ششم** که در اشخاص عیسی علیه السلام با من و کس
افوا بسیار است و درین کتاب مذکور است و از انچه از برای هر یک
اقتضا می رود اما در تفسیر بروج الله و قول الله اولی خا و خیم مدین
عیسی علیه السلام با جیای اموات یا جیای قلوب یا جیای من قیامی
نمود و چون آن بنویسد که الله او را روح الله نامید و دوم آنکه او را

اختصاره

اور وی بود که بهشت معنی آتشی صورت بسته بود فی و اسط مناس شری
 سیم اگر روح معنی آتشی است یعنی آتشی که از آیدمان و منتهی جینی
 بنوعی بر این استقام و در این معنی در دو دو در امان و منتهی آتشی
 بنوعی بر این استقام و در این معنی در دو دو در امان و منتهی آتشی
 بود فی و اسط مناس شری
 اما فی آتشی است سیم اگر روح معنی آتشی است یعنی آتشی که از آیدمان و منتهی جینی
 بود فی و اسط مناس شری
 و زمین است علی شریعت هر دو طرف مکان غلبه است و گفته اند که
 از اجسام است که شریعت را شریف نامیده اند هر چه شریف کرده اند که شریفی
 و شرف مرتبه را بپنداری از شرف مکانی تعالی تعالی و یکدیگر و یکدیگر
 شریف معنی شریفی که در فی معنی شریف است و بعضی از ارباب است
 بر یک ارباب و یکی است حال شریف معنی کاه و مقام و مقام
 و یکی میگویند در مقام عذاب و یکی کاه و بر عکس عبادت الله عزوجل
 بر وزن قاهر است از طریقان که معنی از کشته شدن از حد و انداز است و در اصل
 طبعیت بود که لام الفعل از ابر خلافت قاهره و فاین بر صریح الفعل
 مضمر است اندک بعد از آن عکس کرده اند از ابر اسط حقیقت
 بالغ و کاه عزوجل و ابر عزوجل معنی اطلاق میکند معنی کاه و شیطانی و
 اصنام و هر کس که بزرگ و رئیس اهل خلافت باشد و هر کس که مانع آید کسی
 از عبادت عبادی تعالی و هر که عبادت کند کسی را غیر از تعالی تعالی و کاه
 دیگران مضمر و مستقل میشود و چنانچه در آیه که بر میخواند **ان تعالوا لله**
الطاعة و لله امر و ان یکفروا لله معنی میخواند منافع تعالی که با وجود
 دعوی ایمان مرا قهر و در اسبوی طاعتی با فی بر بندگی ایمان ایشان می کاه

و حال آنکه ما میگوئیم که آتشی است و سبب نزول این آیت آن بود که بود
 با منافع خاصه اشیاء و و جانی معنی شریف شد که برش او بر هر چه خود کند
 میبودی منافی را بلکه بنوعی کشید و حکم شریعت معنی شریفی را میخواند
 و منافی بگوشت کتب بن الاشراف که از جمله اشراف تعالی بود و پس بود حکم
 حضرت رضا و پس حضرت عتبات این آیت را اوست و کاه و کاه
 کاه به چنانچه در آیه که **ان الله یحب الذین یؤتوا المال لیسئلوا الله لیسئلوا الله**
الطاعة و لله امر و ان یکفروا لله معنی میخواند منافع تعالی که با وجود
 دعوی ایمان مرا قهر و در اسبوی طاعتی با فی بر بندگی ایمان ایشان می کاه
 این معنی آن و بیان و بیان که کاه عزوجل و منافع عبادت را از ایشان
 که بر روی می آورند این را از انوار که عبادت را از ایشان میخواند
 طاعت که عبادت از کفر و زندق است و طاعت یعنی عبادت است و طاعت
 فی درین مقام از روی عبادت میماند و از انوار فی الصلوات که از روی عبادت
 بود و سبب حقیقت طاعت عبادت است بلکه شریف معنی کاه و طاعت
 دارد و معنی که مضمر است را با طاعت و معنی شریف معنی کاه و طاعت
 شد و معنی که مضمر است را با طاعت و معنی شریف معنی کاه و طاعت
 گفته اند که معنی معنی آتشی است یا از برای سبب باشد پس تو که تعالی
ان الله یحب الذین یؤتوا المال لیسئلوا الله لیسئلوا الله
 و منافع خاصه اشیاء و و جانی معنی شریف شد که برش او بر هر چه خود کند
 میبودی منافی را بلکه بنوعی کشید و حکم شریعت معنی شریفی را میخواند
 و منافی بگوشت کتب بن الاشراف که از جمله اشراف تعالی بود و پس بود حکم
 حضرت رضا و پس حضرت عتبات این آیت را اوست و کاه و کاه
 کاه به چنانچه در آیه که **ان الله یحب الذین یؤتوا المال لیسئلوا الله لیسئلوا الله**
الطاعة و لله امر و ان یکفروا لله معنی میخواند منافع تعالی که با وجود
 دعوی ایمان مرا قهر و در اسبوی طاعتی با فی بر بندگی ایمان ایشان می کاه

و منافع خاصه اشیاء و و جانی معنی شریف شد که برش او بر هر چه خود کند
 میبودی منافی را بلکه بنوعی کشید و حکم شریعت معنی شریفی را میخواند
 و منافی بگوشت کتب بن الاشراف که از جمله اشراف تعالی بود و پس بود حکم
 حضرت رضا و پس حضرت عتبات این آیت را اوست و کاه و کاه
 کاه به چنانچه در آیه که **ان الله یحب الذین یؤتوا المال لیسئلوا الله لیسئلوا الله**
الطاعة و لله امر و ان یکفروا لله معنی میخواند منافع تعالی که با وجود
 دعوی ایمان مرا قهر و در اسبوی طاعتی با فی بر بندگی ایمان ایشان می کاه

که سلطان وقت اور القید را آورد و با شد و مقرب است که چون در وقت
دست اور امانی گنجی که از او جدا شد و قطع نماید و گوش ای و اورا بر
اورا جدا و بر جسته آن باشد که جلد از او جدا گاری کند که دست او باشد
و گوش ای و او از دست قطع برود و جسته آن و است و باشد که با دست و اعضا
که در او بکار رود و باشد برید و برید و قطع آن نیز خواهد بود و با غیر و بعضی اعضا
که در آن باب از اید اهل بیت علیهم السلام وارد شده است در آن کتاب است
مفصل ای و او خواهد یافت و درین وقت که در کتب است از این مختصر بود که در کتاب
کرده است از آن مختصر و قاصد که باقی در آن کتاب است که در میان آن کتاب
مختصر ای و او خواهد یافت که در آن مختصر است و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
الف عبید بن جریح و البراء بن الحارث بن ابی رافع و الحارث بن ابی رافع و الحارث بن ابی رافع
میان موت و قیامت باشد و در وقت که در آن کتاب است که در میان آن کتاب
موت و قیامت در وقت که در آن کتاب است که در میان آن کتاب
بر آمد بسته و گویند که بریده بصیرت ملاحظه شود و درین مقام جسته
کافی باشد و الله اعلم بالصواب و شد عاقل که آنکه آنکه و تفریر کرد که در آن کتاب
آن کتاب بود و است و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
التمایلی شده و از آن کتاب است که در آن کتاب است که در میان آن کتاب
و جیمی که مرکب است که از آن کتاب است که در میان آن کتاب
در میان آن کتاب است که در آن کتاب است که در میان آن کتاب
سبک است باید بود و اگر چه در میان آن کتاب است که در میان آن کتاب
قاصد این معنی دارد که کلام مختصر ای که آن کتاب است که در میان آن کتاب
عقلی انفسهم قالوا انما سقیمین فی الارض قالوا الم تعلم ان الله یوحی

فیما فیها و لیکن ما و یحیی من سائر معجزات و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
جاعتی از مسلمانان شل میگردیدند و دلیل و اشال ایشان با وجود قدرت از کتب
جست کرده و در چون روضای قریش بکتاب بدری آمد از ایشان که در آن کتاب
بر کلاه و حاکم گشته و نیز مسلمانان گشته شد حضرت عزت و شان
ایشان این آیه بر ستاد یعنی بدرستی که آنکه ملائکه یعنی ملک الموت و
اعوان او بنقض روح ایشان می نمودند و حال می که ایشان ستمکاران بودند
بر نفس خود بود و بر خط ترک جوت از کتب با وجود قدرت از آن کتاب که در آن کتاب
بایشان از روی سر زشت که در کتب مشغول بود و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
اشکال و است که با دیگران با مقتدان ایشان گفتند و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
در روی زمین و کتب با غالب بودند و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
در آمد و گفتند که زمین شد و از آن کتاب است که در میان آن کتاب
بطرف دیگران چنانچه مهاجران جسته و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
جوت جانی ایشان و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
و حدیثی که در آن کتاب است که در میان آن کتاب
حاصل است اهل محاسن از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام که
تقریرت نمی شود و در آن کتاب است که در میان آن کتاب
از اهل ضلالت و کفر ای آن شخص گفت بر من معجزه لازم آید هر که از آن کتاب
میگوید که کتب و بر اعتقاد خود ثابت و راست باشد امام علیه السلام فرمود
اما خاف انی ترک بیعتی فی کتب یعنی ترستی از آن کتاب است که در میان آن کتاب
و کردار او ملائکه بر و نازل شود و آن کتاب است که در میان آن کتاب
همه شمار از آن کتاب است که در میان آن کتاب

نہایت

طوبى ورحم

10

[illegible]

عَوْنِ

شایفی یکدکرت غیاثی جمع میان ایشان بهر چه ممکن نیست و بعضی معتقد
 که بعضی از این صاحب بعضی هستند باجماع وضع احادیث بواسطه قرب و دوری
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درین حدیث اشارت بآن کرده اند و اما در دفع
 شده است از آنجه که حاکم کرده اند که کیفیت آن بر اثر مجلس ممدی و بعضی
 داخل شده چون ممدی را محبت و میل بسیار ملبس که بر او بود بواسطه
خوش آمد او گفت فی خبره اصولات الله علیه و آله فرموده است لا یخفی
الافی خفیة او احوال و احوال او و این حال که میفرماید در شرح حدیث اول
 سببش ذکر کیفیت او و این حدیث میت ممدی را الحاق با او می
 افتاده و فرموده که در هر دو روایت در وجه انعام او و رسانیده چون از مجلس خبر حضرت
 الطرافت یا اثر برآمد ممدی را خبر است دریافت که حال صلب گفت است
 ان قضا و قضا که است علی رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی نواحی سید که
 قضای او شایکست که بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله در حق است
 است هر که غیر جلوات تعدیل و الیکه است که او هیچ نهایتش این بود
 هو است که باز از آن ناید و خوش آمدی و کار ما کرد و در حال فرمود که بر
 این را و این کرده و گفت من او را برین عمل دوستم یعنی صلی که از این پس نیز
 ظاهر بود او را برین الحاق و است و بعضی از آن و حدیث بسیاری در دفع
 کرده اند و همچنین غلای و غلای چنانچه از بعضی ایشان روایت کرده اند که خدا
 انکه از برای او و الحاقی خود بر کثرت است و گفته گفتند و دیگر گفته اند
 احادیث و بظاهر آید که اگر در امیکید زیرا که ما نیز با او هم که هر گاه درای بی
 سبب عدم از برای آن حدیث بسیاری در دفع میگردیم که مطابق آن
 بنوع و بعضی کما مثل حسن بن محمد صفانی که در علم تحت انعام وقت بود

وفاقی کو بیہ

ایمان

اینهارا از پنج جلالت الله علیه و آله شنیده ایم صاحب قاسم که محمود است
بعقبت خبر ناموسی باشد که میگردان احادیث را از احباب احباب او
شنیدیم و منشی نجاشی تصنیف کرده است و اثبات کتب احادیث مذکور
و از آنکه شریعت ما بر تمام کرده و باطلی احادیث موضوعه زیاده و زیادت که بران
بیان آنرا بعد از تقدیر آن بر آورده اند **الحاج** باید دانست که این حدیث صحیح
است که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام آنچه شنیده است و آنچه خواهد شنید ممکن است که محمول شود بر احکام علی
و مصلحتی که واقع شده است و مسایبی که واقع خواهد شد و کسب نمود که
محمول بر بعضی علوم عینیه شود که حضرت عزت جل ذکره رسول خود را
بر آن اطلاع داده بود چه بد رستی که احباب بر روی آن درستی کشید
نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام از آنکه معیشت بخرمید به مثل آنکه وقتی
که طایفه از پسران حضرت از آن خواستند که بقصد سفر آید و آن منتهی
الهی شود فرمودند و الله ما یزید العلم و لیکن یزید ان البصر و ان
الله تعالی سیر و یکدها و یغفر فی بها یعنی خدا قسم که ایشان را
عمر بخارند بلکه اراده دارند که بصره و غیره مقامات دیگر را و فتاوی
بد رستی که حضرت عزت بفرست بر او میدادند و این که بر این را
را اینان و طایفه خود را بر ایشان و مثل اخبار آن حضرت بر عدم قبول
خارج ندانند و آنرا بد رستی و کفر و بدعت و بدعت و بدعت و بدعت
صلی الله علیه و آله آن مصرع هم در بعضی جاهاست که میگوید که عمو که بد رستند
از نه و حال آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله خبر دادند که من عمل
و اتفاق در آن ایشان بر جان فدا که این از فغان شنیده شدن ایشان شنیده

۲۱۴

2.

الفصل

2

Q. 11

[illegible]

برنگاه یعنی نزد فرارسیدن وقت رکوع و در آن وقت تقاضای سال است
 زو طایفه و حیوانات و سال رکوع و در آن وقت تقاضای سال است
 بعد از گذشتن از آن ماه و تمام بر ملک بودن قدر نصیب از آنجا که خود
 شروع در ماه از آنکه آن واجب میشود و در آن وقت تقاضای سال است
 علیه و آله و است که از آن جهت بویستی با آنجا که در آن وقت تقاضای سال است
 بهیچ وجه بر آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 بر آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 بسیار و در آن وقت تقاضای سال است
 از آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 آنست که در آن وقت تقاضای سال است
 و چون او در آن وقت تقاضای سال است
 نه نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 شود و در آن وقت تقاضای سال است
 بعضی چیزها که در آن وقت تقاضای سال است
 هر چه بی رود و از آن جهت که در آن وقت تقاضای سال است
 بر آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 علیه و آله و است که در آن وقت تقاضای سال است
 بلکه در آن وقت تقاضای سال است
 کرامی دارد و در آن وقت تقاضای سال است
 و از آن جهت که در آن وقت تقاضای سال است
 طاعت است که در آن وقت تقاضای سال است

در

که خود در آن وقت تقاضای سال است
 طاعت است که در آن وقت تقاضای سال است
 خانه و در آن وقت تقاضای سال است
 که از آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 بطاعت است که در آن وقت تقاضای سال است
 در آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 بر آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 است و در آن وقت تقاضای سال است
 و اینست که در آن وقت تقاضای سال است
 باشد و در آن وقت تقاضای سال است
 علیه و آله و است که در آن وقت تقاضای سال است
 نشسته اند و در آن وقت تقاضای سال است
 از آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 عدوی شاول میکنی من امام علیه السلام بودم و با ایشان بودم
 نشسته بودم و در آن وقت تقاضای سال است
 خارج شدند پس بر آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 و در آن وقت تقاضای سال است
 و در آن وقت تقاضای سال است
 اگر شما از آن جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است
 و در آن وقت تقاضای سال است
 که حضرت از ایشان جهت نیست که در آن وقت تقاضای سال است

بش نهاده

که

شما افکار کثرت پس ایشان وقت شام خدمت امام علیه السلام استغفار
یا فقه و حضرت بابائشان بر کینه طهارت شاول کرده و بنا بر چه طاری
و بعضی انجمنی را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند
اعلم و حق الامل در حدیث و اردست که او صحبت فلاحت نفس باشد
و او است صحبت فلاحت نفس با القیام و قیام من حیث لم یکن و قیام
و قیام من حیث لم یکن لا قیامی با انکسار عذایق چون سبب می شود که
با نفس خود حکایت شام کن چون شام در نظر صیانت باشد در حال
چون بود مطهرت خود و خیره برادر در وقت صحت فکر او آن من می کن
که تو میدانی فردا چه نام خواهی داشت یعنی در ملک زندگی و شام خواهی
داشت یا در شام مرد و در خواهی آمد ترا شربت خواهند گفت یا با خود
نامیده می تواند بود که در دوزخ و در دای صیانت باشد یعنی می تواند بود
مباحث کرد در ملک و ترا می شود قبول داد و معجزه خواهد نمود و انچه
افعال زشت و بد کردی در هر که نشسته اند و آمده نام ترا شوق خواهند گذاشت
و از این امر من علی التمام نفقت که کثرت فرمودند اما اخلاص
علیکم اغنی عن اشباع الهوا و طری الاصل اما اشباع الهوا غایب
عن الحق و طری الاصل غایب عنی الا حق منی برستی که بر شام
که از جوهر حقیقت هوای نفس که فرمان برداری اوست در اعمال
اعمال و طری الاصل که مبارک از دزدی آرزو و امید است اما از حقیقت
هوای نفس بر اسطه که آن مانع می باشد از حقیقت و فرمان بر
حق که یک خانه در میماند بخند و اما از طری الاصل که از دزدی آرزو
می سازد از خاطر نما آخرت را و فکر آرزوهای مادی بر دوزخ است

شده است از اسامی بن زید که در کتب معتبره در حدیث و سایر اهل علم و کمال
این خبر بسبب معشوس نبوی رسیده و نموده الا یحییون من اسم الله الشکرت
الی شجران اسامه الطویل الاصل یعنی آیا تحت شجران از فصل اسامه که بعد
یکماه جزئی خود در دست که اسامه بطویل اصل گرفت است و بنا بر دست
که نسبت طری الاصل غایت مکرر دستنی و دنیا و صل ز غایت و لذت
آن زیرا که چون اسامه را معواذ است و العفت بر دنیا و لذت او که
مغایرت است و جدا می آید و بر کران می آید و میکی آن در نظر می شود
پس خود را از فکر مرک و خیال مردن که نسبت صراحت است از دنیا
در رسیدار و بهر آنکه چون دوستی جزئی و در دل می کشد و فکر می آید
که سبب در حال است بخاطر راه نمیده پس می شود فکر با خود و ام
و علی الحقیقت او در وقت آرزو می دهد پس در میان می زند و می گوید
من طری الاصل و مال و اسباب و ادوات و انچه از آن است چنانچه فکر
او مستغرق می شود و امری که خاطر او می رسد مرک و اگر سبب است
خاطر او خطا کند که می آید مرد و تو بهر آنکه می می آید گرفت و بی غرض
آخرت سبب مطول و غلبه چون ترا بجا و دوزخ می برداده است بنابر
آنرا دوزخ را از دوزخی روزی و از نای و طایفه و از سالی اسالی و میگوید چون
او آن جوانی بگذرد و در حق که هست و در آن مقام خواهد شد و چون
و حصول این حسن است میگوید هر یک از این نعمت و ادوات هر یک از
و چون آن تر دست میگوید تا فلان عکالت با ما رسد و چون آن
نیز شد میگوید تا فلان شتر زده خود را و او را که در فلان شهر مرگت تمام
و همین بود و در آنکس غایت را از ما می کشی می نازد و از سالی اسالی

بسم

مشکری فرمودند رب عیبتک بلسانی و لو شئت و عیبتک لا یخرب شئ
عصیتک یغیری و لو شئت و عیبتک لا یخرب شئ و عیبتک لا یخرب شئ
و عیبتک لا یخرب شئ یعنی ای عیسان تو کرده ام بر جان خود و اگر خواستی
و بر زنی تو که هر آینه بدام انگ میگردی و عیسان تو نموده ام بر جان خود و اگر
مشتیت توانی خلق میکردی بجزت و بر زنی تو که هر آینه بدام انگ میگردی
و عیسان تو نموده ام بر جان خود و اگر خواستی و عیبتک لا یخرب شئ
بجزت و بر زنی تو که هر آینه بدام انگ میگردی و عیبتک لا یخرب شئ
کاه که مستوبست با نام الموحدين اما مدين العابدین علی السلام از ایشان
مقام بسیار و ائمه که اشعار بر صدر و عیسان را ایشان صلوات الله علیهم
دارد بلکه از حضرت مقدس تر و علی الله علیه و آله تر جانی خدایت است
که بحسب ظاهر اشعار بر صدر عصمت آن دارد و از آن روایت کرده است که
محمد بن یعقوب کلینی در باب اشعار از فضیلتی که از آن حضرت صلوات الله
که آن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یحب الی الله عزوجل کل يوم
سبعین مرة یعنی هفتاد و سه مرتبه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حق می فرمود
از معاصی و کردار ناشایست بسوی خدای که غر زبست و زکر که در روز قیامت
و اعلی سبست نیز در کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله فرموده اند که منی لا یستغفر الله و التوب الیه فی الیوم الا کثر من سبعین
یعنی بدست من که من استغفار میخواهم و طلب آمرزش میکنم از خدای خود و چون من
بسوی او از معاصی در روز قیامت بپوشم و بپوشم و او را نشان این روایات و اشعار
در طرف منی و ششید بسیار و از دست و مهر جوانی که در این شب بیست و نه روز است
که نهها و الیوم صلی بن علی ارجی جامع کتاب کشف الغم و کتاب مکرر آن

رسول

آن کرده است و آن آیت که انما و لیس فی قلبک لیس فی قلبک
که جمیع اوقات عزایان مستغرق باید انداخته بود و چنانچه در لیس فی قلبک
از آن خارج نمیدانستند و خاطرهای ایشان مستغرق بظاهر اعلی و مربوط
بجانب بالا بود و ایشان همیشه حق را در نظر بصیرت خود داشته و در محبت
و محبت اوست و بر سر برود و از خدا بی امید و از زمین علیه السلام نبوده و از عیبت
کاهت ترا و از آن کم سخن ترا و غایب بر آن که یعنی عیادت خدای تمام
چنانچه که با او را می بینی بر او را می بینی بر او را می بینی بر او را می بینی
در نیز که بر سر و دمی که می شود بکبر و بکبر نشسته اند از امور دنی که از آن کاه
بست مثل خوردن خدای یا اشامیدن این را عیادت عیادت عیادت عیادت عیادت
امری از امور مبارکه ترا می شود و کاه بر زنی می شود و از عیادت عیادت عیادت
میدانستند و در حال مقام استیقرار از آن و در آن آمد و از آن کاه
از خدای خود می شنیدند و از آن کاه که بعضی خدمتگاهان از آن کاه
از جانی که نظر صاحب ایشان بر ایشان باشد و از آن کاه که صاحب ایشان
می بیند و با کل و شرب با طمع مشغول شده و در نظر و دکان و کار و مشغول است
و نماند پس هر کس که داری کاهی که این امر نسبت بصاحب آن و با کسب
مال کان و نوع با بد و با این راست کلام حضرت علی السلام که که لیسان
علی علیه و آله و آنی لا یستغفر الله فی الیوم الا کثر من سبعین
الامر استغفارت المصفرین این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغم و آنکه
قاضی خدای می مذاصحت نمیدانند از امر غفل و کسب و شرب و عیادت که از عیادت
او است بجای که در شرح حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که از لیسان علی علیه و آله
لا یستغفر الله فی الیوم الا کثر من سبعین است که غیث در وقت یعنی غیث از آن

جواب

١٥١

3

میراث

داده و چون حقه بر شما حرامست در مقام طبع آن بر شما شایسته است
 حضرت فرمودند که آن بر حقه بود و در باره این است بعد از آن طبع
 فرمان دادند پس در باب بر سر حکم از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
 علیه السلام بطور رسیده **پیش دوم** آن بر دو رکعت است عند خروج کعبه یا روزه
 یا ای بکفط و یا ای بدو نقطه زمین که در میان دورای بی نقطه و در
 آنست آن بی نقطه قسم آن که نه است و نام شوهرش غنیمت بود و هیچ یک
 غنیمت ندارد و سکون یا ای بدو نقطه زمین و یا ای بدو نقطه خلاف شده است
 در آنکه آورنده بوده است یا از او دارین چه است که غنیمت طلب کرده است
 در آنکه بکاف که می گوید که شوهر او را داشته اند و او را شایسته است
 دفع کفاح یا نه آن اشارت آن عند نه رجوعا تقی یافت نمی کشد و
 کعبه کفاح سه جا نیست عرب میگوید فرشتگان آنرا نمی بردند
 و هیچ کفاح و فرشتگان آنرا نبع و کعبه کفاح نفس آن آن است و
 و لا یصلح و او است و در حسن معنی و نو و نو و یک است و در مصلح این است
 المطلق میکند آنرا در علاقه میان دو سخن که باعث آن شود و یکی
 از ایشان از دیگری می باشد **بروز غیر علاقه نیست** و بعد از نماز شهری و در اینجا
 علاقه ایست که بر آردی نه نیست **الباقی** حکم القصد و قصد آن چه است
 که غرضند و در بعضی وقت که در میان است پس تا بر تعریف دلیل
 در آن رکعات واجب و نه در آنکه در احوال آن بعضی فقها بر پنج
 تعریف کرده اند که قصد عقیقه است که از روی تبرع و غنی شدن است
 کسی دهند بعضی در تبرع بی آنکه نصیحتی داشته باشد و در تبرع مسائل
 رکعات نیست قبا و نه ثلث من الشیء این کلام امام علیه السلام است

۶۲

[illegible]

زیر آنکه در بعضی وقت اگر خیار و استیفاء باشد و فسخ نکند چون فسخ نیست
که پیش از آنکه مال است هر اوستا فسخ میشود و بهنگام او ساقط شد از ادبی و بگوید
برایت نخواهد کرد چرا که وصیت در ثلث مال معتبر است و برین تقدیر بهائی فسخ
مال نخواهد بود بلکه آنچه از برای ثلث مال است که در فسخ نکند و وصیت نکند
از خود خواهد شد و باقی بر قیمت خواهد ماند و از ثلث رفت که هرگاه تمامه از ثلث
و او را از خمس و ابعای اختیار نیست پس خیار استند بر فسخ یا بهائی فسخ
خیار تحقق نیابد **فصل دوم** که اگر چه ظاهر عبارت مصنف و امام علیه السلام
که استثنای الفقهاء را بر ائمه منصوص بخیر لایزال است و در بعضی موارد
اینست که صورتی مستثنی از فسخ در بعضی باشد که فسخ یا فسخ و صورت دیگر
اما بعد از آنکه قاطعاً هر یک که در صورتی صورتی است که چون درین معنی
ظاهر اینست که هر یک که در صورتی است که در صورتی است که در صورتی
مهر باشد و باقی مال صاحب او مساوی مجموع قیمت و مهر باشد و در صورتی
و قیمت نیست باقی مال سی و دنیا را بر جمیع شتند و دنیا را بهیچ وجه
تیر بهنگام مهر ساقط شد آنچه از برای ثلث باقی مال است که برین فرض خواهد بود
از خود خواهد شد و باقی بر قیمت باقی خواهد ماند پس خیار که موقوف است بر از ادبی
کل متعلق نخواهد بود و برین قیاس **فصل ششم** در مورد استیفاء که در صورتی
معتد به بنویستی است و بعد از آنکه هر قول عایشه را که استیفاء لایزال است
و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت دارد بر آن که بگوید شایع است
از او که مطلقاً صدق بر آن حضرت حرام بوده و خواسته صدق و اجابت و جواب
سنت زیرا که الف سلام در تقدیر ما الف لیس است یا الف لام است
چون بگوید تمام می در میان بود که الف لام عهد تواند بود و در تقدیر عموم نکند

در

وینار

فهم شود و همچنین دلالت بر عموم نکند و از ادبی روایت شده است که
حضرت امام حسن علیه السلام در آن صغر خردی که از صدق بود و در آن
که شوال نمایند و صلوات الله علیه از آنجا خطاب کرد گفتند که کینه از
در موردند و شریعت اما لایزال است و یعنی شعور پیدا کرد و با کینه با صدق و عموم
شال آن بر آن حضرت و باطله خلاف است داشت میان آن اسلام و کینه
صدق و اجابت بر آن حضرت حرام بود و است خلاف و صدق است که
بر این آن حرام بوده باین علامه در کتاب مکررة الفقهاء حکایت است که
کرده است و اسرار علشان و رفت بر آن حضرت باینست که آن برین
فخرت رسالت او بر هیچ شک نیست که قبول آن متضمن وقت و ادبی است
باشد و تسلط و تقوی صدق و درین بر و در منصب نبوت و در رسالت
از محل آن و این یکی از ادبی قولی شایعیت درین سوره اما از ادبی
باری می بگوید او نبی علیه السلام ظاهر است که درین حکم آن کینه
و بر این است که قبول صدق و حرام باشد چنانچه اجابت حرام است و علامه
که در رجحان این قول داده است و حکم بر آن بر آن کرده و اما آنچه
امام محمد بن حنفیه علیه السلام روایت کرده اند که حضرت ابیضا عاصمائی که در میان
کینه و عینه و انحن آب می شامند و در وی حضرت گفتند از روی بخت
که آب صدق می آید و حضرت در جواب فرمودند اما حرام علیه السلام
المهر و عینه یعنی هر چیزی که با حرام است است و کینه و اجابت از ادبی
که اصل سنت و روایت آن متفقند و در طریق آن ضعیف تمام است اما
چون ما شمر داشت جمع علمای اعیان و از ادبی که صدق و شریعت بر آن
و قبول آن بر این آن جایز است خواه از محل خود باشد و خواه از غیر

القصص

۳۳۳

جميعه

او در راه از بندگان من کسی هست صلاح او و عیاری است پس اگر بخواهد
 و سالم دارم و از انصادی آورده و تحت حال او در بدستی که از بندگان
 من کسی هست که نهایت جدو جبر در عبادت و ربای او است شهاب کاک
 میرد یکی یکی را در غایب میارم و بواسطه فتنای کیم السوی او است
 پس کوب است این خبر و مصلحت شود و دیگر خبر از خوب وقتی که از برای برکنار
 او معترض است و در تحت در آن حال من عرض خود را و عتاب میکنم با او که چرا
 او را در خوب نگذاشته است و اگر او را دارم او را میان خود او نگذاشته است
 بگذارم که عیاری که او را کرده است از او بعل دیگر آید نه عمل خود که باعث عیب خود
 او خواهد شد و بعد از آن پاک و در آن عجب خواهد بود و در ضای که از نفس خود
 او را عیب آب عیاری است هم خواهد رسید و آن خواهد بود که پسینان عمل خود را
 عیاریت عیاری کرده است و عیاریت کرده است و آن عمل را تصحیر کرده است
 و کار که از برای عیاریت کرده است پس در دوزخ او شد پس آب آن را عیاریت
 من او را همان خواهد بود که من نزدیک شده است و آن یکی که از آب عمل خود
 اعطاء نمائید و اگر در نظر ایشان سبک نماید و نگاه کاران از زحمت من بماند
 نشوند و اگر بپایان ایشان بسیار باشد که باید که رحمت من و تو را اعطاء
 و تقبل و احسان من امیدوار باشند و اگر نظر دیگری من بسوی ایشان
 مطمئن خاطر و دارم بهشت خود در من من میدارم بندگان خود را با مصلحت
 حال ایشان در آن است و من ایشان بر سر مصلحت و از حال ایشان خبر دارم
 پیش از آنکه غافل از این بدست لفظ کل بگویم و اضافه شود و غیره چنانچه در این
 نظر و اعتقاد چنانچه او معذور است و در من جمیع عیاریت عیاریت
 شود و غیره که از من شود و منی که تحمل شود و معذور او شود و عیاریت عیاریت

291

2

حق

مجلس

یا برضی و دارا و طریق فی آنکه سزاگفته حاصل است پس از این سوال
 ایشان مرتب ساختن چنانچه میگوید فاسق و فانی الکنیز و دیگر که بعد از سوال
 کنید از من و یا از راهایت که در هیچ نداشت باشد و باید که دانست که در
 خدای تعالی مرتب بکاران را چنانچه از کلام بعضی اعاظم و مشهورین مست
اول عطا کردن فوقی چند که ایشان را بسبب آن استعدا و بدایت
 یافتن بهم رسد مثل ثبوت عقیده که عبارت از ثبوت و درگاه است و درین
 چنانچه ظاهر هر یک عبارت از باطن و سامع و مشاهده و ذوق و لامر است که
 چنانچه باطنی که عبارت از حس مرتب و خیال و در این و تخیل و در ظاهر و در
 و لایل عقیده که جدا میکند و نظر بصورت ایشان حق را باطل و صلاح را
 خیا و غیره و تعالی و برینها و الخدین اشارت بابت **بسم** ارسال غیر
 و اترال است و آیات چنانچه میفرماید **ان هذا القرآن کذبی لظنی**
و قوم حیاره آنکه متخلف سازد بر دلای ایشان از بعضی و مستور و نماید
 بایشان استیجابی را که باعث برایت ایشان شود مثل جوابهای او
 و الهام و وی و امثال آن چنانچه میفرماید **والله یجب ان یهدی الیک**
سبیلکم آنکه در کمال ایشان غفلت بر نهی ایشان را و او غفلت را
 از گرفتاری بدهد و در وقت آن فارغ سازد و درده خلق را بآزادیش نظر
 ایشان را در او و کلیات الهی را با معانی مشاهده و توحید و معنوی و بپ
 آن که بجهای انانیت و خودرستی که سنگ را در ایشان شده و از بپ
 شود و در او بسیار استخوان آید و میآید و شود و آنچه غیر دوست ندارد و در
 بپاک و فنا آوند و درده و تعلق با سواد که در او پیش نظر از راه و در
 بگوید **عن الملک الیوم لئلا اودع العتق** ثم کان ملاک فی بحیر و فی

2

کتابخانه

۲۱۶

[illegible]

این را در آن موقوف بر حق خود را میسر سازد و نقل کرده است غرض
در کتاب ایضاً معلوم آید اما هر چه با قراینات نام که میفرموده است صاحب
خود اجمالاً این اوراق بقول این آیه فی کتاب الله عز وجل قوله تعالى **الذين آمنوا وعلو علی الناس**
الذين آمنوا وعلو علی الناس وعلو علی الناس یعنی اینان
فی کتاب الله عز وجل وعلو علی الناس یعنی اینان
عراق عرب سکویه امیدند ترا می که در کتاب الهی است وین است که
بایضا دی آنکه این سرور اعلی القله لا تقطعون عن الله کما قل بیست وچهار
میگوید که امیدند ترا است این آنکه که در کتب و بیانی که در کتب الهی
آیند از آنی خواهد داشت بهر دور که از آنی می آید که در کتب الهی
صلوات الله علیه وعلو علی الناس است و در آنکه امید رانی خواهد بود
در رضای او و متنی حاصل خواهد شد که جمیع است او از هر چه شود و باقی
که در باب محو مغفرت و آمرزش الهی هر چند که آن را در فور محبت او
و در است بسیار است و لیکن با بهر کسی که امید بر حق او دارد و او را
چشم آن است که کسان او از هر چه شود و از هر چه میسر اعمال صالحه که
مورث است و حصول آنست و فرود رفتن در کتب و معاصی که باعث زوال
است و او که کور است از دنیا هر چه محبت او میسر و شب آن باشد و یکی از
او صرف آن شود چه در آن معنی را امید و با مرتب محبت پر یاس و امید
متره از آن حاصل نه شد کسی که نمی بخشد در زمین و در وقت حوائج
آز او از آنیک و عاشقانی که سازد و یکا همای بیکان را که چش فساد و عفت
از آن دور کند و بعد از آن بشنید و اظهار بر کرم الهی و لطف او را باره
خود و امید داشته باشد که وقت در هر صدقه غلظت او را حاصل خواهد شد

در

امید را از باب عقل مخرج میداند و خوب می شنید اما کسی که غرض است
شمار خود سازد و مطلقاً محو شدت از محبت و محبت آن شود و تمام محال
لغت بر آسانیش و در محبت خود که در دو یکی اوقات خود را صرف می نماید
و نهو و لعب می نمود و باشد پیش نشیند و اظهار می برده باشد که خدای تعالی
برای او رزق خواهد و باید بود و بسط او غلظ حاصل خواهد ساخت و بی آنکه کسی
و کندی در آن نموده باشد طبع آن داشته باشد که مثل آنچه از برای آن کسی که
در روزی و محبت و کمال که در کمال است است حاصل شده باشد از برای
او نسبت به آن خاص حاصل شود و هیچ سنگ محبت که این معنی بر محبت و در
و در آن خود قبول خواهد شد بر هر چه امید می که محبت است پس در آن
کما تا آخرت است که در دنیا هر چه از آخره و دل مومن نیست و یکی که در آن
می شود و ایمان و طاعات و عبادات بمنزله آنست که بآن داده میشود و با کسی
فقط از آن خلایق به صفات و محبت و بازو اشتن آن از معاصی و امور با شکر
و در کردن مستند و برده و عاشقانی که از آن زمین و کشتن که همای که کمال
فنا و در محبت و در فراموشی و وقت در محبت پس بهر چه باشد از آنکه سلطان
تر از این بهر محض رجاء و امید می که تعریف از استغنی و نفسی و خود را از
با اعمال صالحه و کردار پسندیده و باز نماید و در نظر کن بر حال اینها و اولی که
که در دنیا بهر طاعت و صرف عمر و عبادات محو شده و اند و شب در
خود را از آن فارغ نمیدانند اما این را از رجاء و امید می که در محبت
و مغفرت حق تعالی حاصل است حاصل نموده و میگویند که بآن که خاص
محو اینقدر محبت و شفقت نموده می که محبت محو است محبت او و در آن
عاصی را معلوم آمرزش او را تو و امثال تو عالم تر بوده اند نه ما پیش چنان

زمین

[illegible]

و از دست و پا و زمین است و پس در یاد و ذهن و در دست و پا و زمین است
تقریب علماء امامی و غیره از برین جمله کرده اند و گفته اند که این عبارت نیز بی ادبانه
ایشان منعقد نیست یا منعقد است و لازم نه علی اختلاف قولین و در بعضی
ازین حکم چندین موضوع ندارد و بی ادبانه است که در دست شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب
تذکره حضرت ائمه است که گفت که امام موسی کاظم علیه السلام
آن را بی عار و خلعت مناجات و خلعت قد علی آن را از ایشان اید و آنرا
نقد است که یعنی درستی که از آن است که سوگند یاد کرده ام و گفته ام که حدیثی
راست بر من که او را هرگز نگویم امام علیه السلام فرمودند و ما کن هر چه
نموده که یاد کرده و مندرج و عمل نمای و شیخ شهید علیه السلام در کتاب اربعین این را
این حدیث را نقل کرده و گفته است که این حدیث و فیه الیه و از او کرده
آنکه این حدیث را که در ولادت دارد که در اربعین بی فایده نیست از آن سبب است
توان کرد که در فرزند و مندرج و از آن نیز موقوف است بر اذن پدر و مولی و شوهر است
بنابرین که در باب توقیف عین ایشان بر اذن آنحضرت و از آن شده و این سبب
که اگر از کلام او ای فهم نشد اما تقریر امام علیه السلام آنرا در وقت بلوغ امام علیه السلام
است بآن و توقیفی که تقریر امام علیه السلام بر آن فرموده و در تقریر مسلم آن را
نماد بر آنکه سبب خبر از وی حقیقت باشد چه جایز است که از وی بطریق
استمال کرده باشد و تقریر حضرت بر حجاب است آن باشد در حقیقت
بودن ظاهر از کلام حضرت که **فقد یحذر** و تقریر از وی عین بیان
است و کلام خود مندرج است که تنبیه بر آن باشد و تقریر آن را با بیان
این و لای صغیر از اصاحت آن نیست که اشیاء احکام شرعی بآن توان
من و پس ادبی است که بر این ظاهر نظر اقتضای آن دارد و اقتضای شود

و الله اعلم بحقائق الامور **فما یشاء** دوم باید دانست که ذکر که در بعضی است
یا نیست بر دو قسمت مطلق و معنی مطلق است که در بعضی موقوف باشد
مثل آنکه روزی فردا را ندانند و بگوید الله علی آن اصول خدا یعنی خدا را است
بر این که فردا را روز و دارم بی آنکه بشنای جاری یا آمدن مسافری شرط
سازد و بگوید آن شیء ماضی آن قدم فلان من سفر و فلیله علی کذا و غیره مطلق
آنکه جاری ازین امور موقوف باشد مثل آن شیء ماضی آن قدم مسافری غلظ
علی آن اصول بویا یعنی اگر جار من شفا یا به فلان مسافرم پس باید پس حدیثی بر
من که بگوید روز و دارم کلام حضرت رسالت صلوات الله علیه برین حدیث که
تقریب معصیت شامل هر دو قسم است چه در معصیت خفایه و ضمیر مطلق می تواند
که تحقق شرط باشد مثل الله علی آن از تقریر خفایه یعنی حدیثی بر من که با آنکه حدیثی
دارم از آن دیگر که غیر ایشان باشد بویا در ضمن مطلق نیز می تواند بود و تحقق شده و
معصیت نکرد و شرط باشد و مندرج باشد مثل آن شربت قرآن غلظ علی آن اصل که سبب نیست
اگر چه می شود که اگر چه در حدیثی بر من که دو گوشت نماز که در کای که عرض
و جعفر از آن باشد بویا اگر عرض آن باشد و مندرج موقوف است و اختلاف یافت
آن موجب کفار است و خواه معصیت خبر باشد و مندرج شرط مثل آن شیء ماضی
غلظ علی آن اصول بویا یعنی اگر جار من شفا یا به پس حدیثی بر من که از غلظ
که روز و اشش مرا است روز و دارم و دست ماضی مطلق را مطلق خفایه
و حکم سلطان آن کرده است خواه معصیت باشد و خواه طاعت و تقریر که در
از حدیثی که در خبری که معلق بشرط باشد یا بشرطی که از آن لغت است تقریر آن
کرده است و توان است بر زبان ایشان و از دست پس خبری که از قرآن و کلام
حکم معصیت آن شده و بویا برین معنی چنان باشد و این که از این خبری که در بعضی باشد

فمن نوحه

مصدق خبر و نام بر آن روز با صدق باج رساخته اند و اگر شرط بر آنست
می بود از این خبر که میکرو داشت خلاصه آنچه دست لال برین مطلب ذکر
کرده اند و بنا بر هر یک از اینها یک از لایح و نور و امری نیست که اگر
مقتضی حجت تواند بود و محتاج نیست بهیچ که او حجتی را کرده و در حجت
اجماعی که شخضی کرده ظاهر است چو اجماع و اجماع خود داشت و اما اینکه
بواسطه آنکه نام برین دلالت ندارد که خبر برده و درستی آن را می توان
خدا می آن توجه باشد و هیچ شک نیست که سید مرتضی علم الهدی صلی الله علیه و آله
کرد از آنکه مرتضی برین بوده زیرا که معای نه در مشروطیت را که در مشیت
و در آیات مذکور تعجب نیست بآنکه خبر مذکور از ایشان بی شرط واقع شده
آیت اول بواسطه آنکه آنکه حکامیت از آن خبر نیست و دیگر بود و باور
دلالت ندارد که بر علیها السلام معصومند بآنکه خبر دردم و با آنکه خبر دردم
که در ده و در اولین خاموشی است که در این که در خبر مذکور که در
تقاضای آن نمیکند که در خبر مذکور که در دست و میات نیست که در خبر
او همین کلام بوده باشد و آن گفت که چون غالی از خبر مذکور شده ظاهر است
که غرضی در میان نباشد بلکه بعضی تغییر کرده است که کلام مذکور نیست که
از خبر خود داده که خبر مذکور واقع شده و اگر که خبر مذکور از این و خاموشی
و عدم حکم واقع شده بود آیت پس که این کلام صیغه خبر نباشد و بیشتر آن
مذکور واقع شده باشد لازم می آید که در علم علیها السلام باین کلام محتمل نیست
کرده باشد پس چاره باین برین محل که که خبر مذکور این کلام بوده است
مخالف نیست مذکور را که خبر مذکور علیها السلام نیست لازم نمیدارد و این است که
توان بود که در وقتی که مذکور باشد که سخن خبر مذکور را در مشیت کرده باشد

2

فرموده اند این است که در فعل اوجی ای عجمانی ای وای یک ذکر اهری
کن و الله بر حق و یحیی الموتی یا بن الله و جاعل رسولاً فی فی اسم الله فیکتم
یک و یحیی ام یوم علیها السلام فلما خلعت بها قالت رب انی فی فیکتم لکشی
بطنی فخر ائینی بدرستی که حضرت عزت جل ذکره و فی حضرتش ای یحیی ای اهری که
درستی که من بنیده ام مرا از این ذکر که میگوید با شایسته یوت با منی ای اهری
را از اعلت کوری و او یک می ساخته باشد من در عرض را از اعلت خبی و زندی کرده
باشد مرا و عاثر ابرمان خدای تعالی کرد و انیدام او را رسول از جانب خود بر خی
اسم الله یعنی فرزندان یعقوب چرا که اسم الله نام یعقوب است حضرت علیه السلام
بر حضرت این سخن را برین خود که ما در علم علیها السلام بود و فعل کرد و چون
صلی گفت او و عریم گفت برورد کار اهری که من میذکر در برای تو که تو از کلمه
منسب از او کرده شود از قدیم تعلقات دنیا و خاص از برای تو بوده باشد
و خدمت میجو کند که عیت المقدس است و در آستان خدمت مسیحی و در س
سب بار بزرگ میباشند چنانچه در زمان خدمت فلان کعبه را و در زمان خود
برای آن کار خدای کرد و در وقت عیت ایشان بر فرزند ان العباد و الدین
در امثال این دنیا واجب بود و این حدیث مشهور است که این قول او در علم
علیها السلام صیغه ثمر بود و در دیگر ایشان زلف بوده است و بنود است چنانچه
کشف میگوید چه بعد از اجماع الهی چیست از فرزند است خدای او را از این کلمه
دعا میست که دوست داد و معنی ندارد و جالب است که این آیه است معانی
حیث حدیث زیاده برین دلالت کند که این قول را در علم علیها السلام
بعد از صل او و عریم واقع بوده و این فهم میشود که پس از فعل از او این خبر و گفته شد

بوده است و اخبار خداوند تعالی بجز آنرا بجزشیدن فرزند با و منافاتی ندارد
که از آن ادواتی شده باشد و از چه اخبار که گویند که فرزند گویند ازین
حاصل خواهد شد و بر تقدیر علم ازین اخبار که فرزند از درجه خود اندک می شود
نزدیک و از درجه پیش از اخبار مذکور واقع شده باشد باطل درین است هر چه
دلائل مثبت برامی که منافات داشته باشد بعد از سید مرتضی علم الهدی
و اما آیت هم در آن دو مقام است لال بر مطلب مذکور عبارت عجیب می نماید
که آیت دلائل ندارد مگر روح و غای بنزد و حال آنکه تدری که سبب تزلزل است
بوده است مگر ظاهر بوده است با اتفاق مجمع است و هر آن منتهی است
از آنکه احتیاج به ذکر داشته باشد ولیکن با واسطه نیز که چنانچه با سببی جمع است
مکروه بلکه سوره که آیت در آن سوره است در شان ایشان از آن است و ذکر آن
چند و بی در غیر خود از آن عاقل نفس کرده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام
شده اند و رسول خدای صلوات الله علیه و آله و انبیاء و اولاد و میان جمع ایشان
روی با میرالمؤمنین علیه السلام آورده گفته اند یا ابا الحسن هر شود که نزدی بود و سوره شدن
خود یکی پس از حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام و فاطمه که ایشان خود کردند که اگر ایشان درین
پاری شفا یا نبند هر کدام سه روز و روز و از درجه چنان ایشان بود که وقت ایشان
نزد شد پس میرالمؤمنین علیه السلام از منجمی خبری رسانید و فرض کرد و فاطمه علیها
صالحی را از آن در دست مبارک آورد که در پنج فرض آن چنان پس چون وقت
افتاد شد نامهای مذکور را پیش خود گذارند که بآن افغانی نماید که یکی بر ایشان
و ارد شده و از ایشان در یوزده توفی کرد پس اطعام او را بر خود آستینا کردند
و آن پنج فرض را بر السبیل دادند و آن سبب را بی آنکه در آن سواقی آب چری
شاه ل کرده باشد نه در آن و در درفش یا نه در ده رفته چون تمام شد

در

علی

طیعی که بر سید مرتضی و در گذشته ترتیب داده بودند پس خود که شایسته
اطعام را نمایند یعنی که طعمی از ایشان خواست بعد از ادا و داد خود بچنان که
آبی گفتا کردند تا نزدیک شد و ایشان بر همان ایستادند و آن قیام نمودند
وقت افطار را داده و صرفت بخیر توفی که داشته اند و مذکور است بر روی ایشان
چیزی طلب کرده و ایشان بر همان منوال روزی که گذشته مسلک کردند
پس هر اصل علی السلام تا نالی شده این سوره را بر پیشانی ایشان فرود آوردند و
بر کلام قاضی مضایق بود و در غیر خود و اما استلال بعد از من آن
طبیع الله علیه اگر بیانی که در انطباق آن برده طای مذکور شده نام خود را
خود کرده و آنکه در مشروط مشرب نباشد چنانچه از آن عاقل و حق ظاهر میشود
بآن عاقل نیستند پس آنچه جواب نمائید از آن جواب میزنند و میگویند
سید مرتضی علیه السلام چنانچه سببی ذکر یافت و در توفی خبر اعداد است
نمیدانند بعد از آن عمل نمیکند پس امثال این اخبار بر وجهی نخواهند بود
که ابی القحاح کتافی روایت کرده سید مرتضی علیه السلام که از آن مستقار میشود
قابلیت چه زیاد و برین از آن فخر شده که نام برین عبادتی که معانی نیست
از خود معصیت نه سبب چنانچه سببی که از برای انبیا می خواستند امثال آن
و از آن معلوم نشد که چنانچه مسیح در نسبت برین می نمود و گویند از عبادت
مصحح آن باشد و در کرم می است و در شسته باشد برین تعلیق بر خط و عریان بر
بشد که سید علان کند و مطلب مذکور که سبب تدریعی است یعنی که در آن
است از این پنج فرض علی علیه السلام و حضرت علی علیه السلام از امام حسن و امام حسین
که اذاعال ارجل علی المثنی الی بیت الله و بر محمد بن علی علیه السلام که اذاعال العین
یعنی حق تعالی الله علی المثنی الی بیت الله و بعد از آن که در آن علم اعلی که آ

دارد که بخورشد
احتمال معنی ۴

مردی که خود را با عیال و زوجین در این شهر و آب و اما بجای نذر آیه ای حکم
دارد و از شهر ریان علمای صاحب اینست که در نزد است که محقق این کار
و بهتری بجهت است و استیانت خود را با عیال و عیال خود و از آن که بگوید
مباح هیچ نباشد که نزد بعضی که نزد از برین نکول می رسد و است اندکی بگوید
کسی که نکند حدیث را بخواند و بهیاری و آب میشوید و برود و حق بخود عیال
عالمی که خصوصیت مذکور را در حق نیست نه در این و از روی این جهان از نفس خود است
و اما که کند و در این فرض صدق و دنیا را حاصل است نفس شخص و هیچ یک نیست
که صدق و دنیا را حاصل است و است حدیث از آن که بگوید این را بگوید و بعد از
و که در فرض که کسی که نفس شخص را از خود جدا کند و با بدنش و عیال و آب باشد
که صدق کند نکند که این و واجب مذکور از فرض جهان و دنیا را حاصل است و در هر یک
خود بود و این معنی را که مذکور است بر آنکه نفس بزرگ فی الجمله جهان را از
آنکه محلی است و آنکه با بدن باشد **فصل** در حدیث و اما غلط و بهیاری
و بهیاری بر خود را در کرده است که جواب مذکور با خود نیست و اما است و
کوبایش این باشد که کسی که قابل بلایم از محال منقول نشده و اندر جهان را از
مطلق بخیر و در دنیا و در فرض مذکور نفس از خود بزرگ محلی جهان را از خود
بزرگ لای دل محلی پس نفس مذکور بهیاری است و از بدن و این باشد
که جهان مذکور من حیث الظهور و من حیث الحقیقت و خصوصیت را از جهان مذکور
بر تقدیر است هیچ داخلی نیست این را ملاحظه این تر ثابت و در دنیا و
من حیث الظهور من حیث الحقیقت و در واقع شده است پس نفس و در دنیا
اغیر محلی الا سوره **فصل** در حدیث و اما غلط و بهیاری
بسیار که متصل است بهیاری بزرگ از حدیث یعقوب بکلی محمد بن یحیی الهادی

اصحاب

بنان خردون شتول شتاخری از انماهی مذکور باقی ماند پس چون از ان
 خردون فارغ شد ندان هر مردی که بگذری باز آنچه از ان ایسان خود برداشت
 از هر مرد و دانیان و ادایس رفیع که صاحب سرفرض آن بود گفت بقیه کجای
 آن را بردی که بگویند و چه را داشتیم بر این میان خود و صاحب خج خورانی
 بلکه هر کدام بعد دانی که از تو شتو خود بردارد و آنچه دیگر که من خج دهم بر دادم
 تو دهم بر داری که چون میان ایشان بر سر این قسم تراست و هر دو را
 چش نیست از این که من علی السلام آورده که میان ایشان بر سرستی حکما بر سر
 این که من علی السلام چون هر دو را شنیدم و حقیقت هر دو ایشان را گفت و بخت
 ایشان گفت با هم صحت که حقیت حاصلست و بخت ترس خدا و ایشان را شوال بخند
 گفتند که میان بر سرستی که من و تو را از این خج بخت بر داری که چون
 دیدم که میان ایشان صادقاری نشود و هر معاصرتی آن را بخت آن را که بخت
 و خود را از این صاحب خج فرض نام و از آنکه بگویند صاحب سرفرض آن و چون
 را از ان سبب مستحق یافتند نمونند ایشان که یکی از این خج فرض آن را برد و خود
 دیگری سرفرض آن گفتند چلی از خود و ندانند همان خاشاکچه هر یک از آنها
 خود و دست با آنها خود و گفت بقیه کجای است نه هر یک از آنها سرفرض آن خود داشت
 الاغنی گفت بقیه کجای گفت نه تو ای صاحب سرفرض آن سرفرض آن خود را الاغنی برد
 ای صاحب خج فرض سرفرض خود را الاغنی از همان خاشاک سرفرض آن خود داشت
 الاغنی و زبانی ماند از برای تو ای صاحب سرفرض آن از آنکه از تو خود بردارد
 بودی بخت فرض و در از برای تو ای صاحب خج فرض آن در فرض و بختی این
 آورد از بخت در فرض آنچه از انان ما خود بود باری هر بخت فرضی یکدم بر صاحب
 خج فرض که در فرض و بختی از انان او خود است که بخت از بخت است ما خود داریم

در

نموده باشد و صاحب سر قرض آن که گشت قرض را از خود داده بود یکسره
جامع این احادیث گوید که امثال این قضایای غریب و احکام عجیب
 که از امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد بسیار است و کتاب نهضت الایمان
 و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه بر این احادیث استمال دارد و بعضی علماء کتاب
 بزرگی درین باب نوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را در
 دیده ام و نام آن نهضت و معشاد و در آن از حدیث **حدیث شریف** است
 روایت شده است پسندید که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن محبوب کلینی
 از جمعی از اصحاب ائمه هدی که در آن احوال این کتاب ذکر یافت
 از عثمان بن عیسی که گفته اند که در آن امام عیسی بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 که گفت جابر بن سمیرا را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت که ای جابر
 الله صلی الله علیه و آله و سلم را در آن مجلس از آن التوب مجلس از آن مجلس
 نیاید من تحت فیه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انک من
 سنی قال لا قال فقلت ان یحبب من غیاث شیخ قال لا قال فقلت ان یحب
 شیخک قال لا قال فاما کس علی ما صنعت فقال رسول الله ان لی قرینا
 فی کل شیخ و یصح لی کل من و قد جعلت له نصف مال فقال رسول الله صلی الله
 علیه و آله لعل فی کل مال لا فقال له انزل و لم یال اعانت ان یرضی ما احدثت
شرح کلام بلاغت روشن در ضمن و پیش از آنکه از آن کلام
 علیه السلام آنکه آمد مردی مالدار پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت
 بگریه و شکوه بود و فرمود حضرت پس مرد مفلسی که در آن وقت او را گریه
 آمد و در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار بر آن مطلق شد رفت خود
 جمع کرده بریزد انهای خود را و در آن وقت او را در حضرت رسالت با صفا

علیه و آله از روی علامت با و خطاب کرده فرمود بنزد رسیدی که چندی از
 فقر و تنگدستی او را من گریه و شکوه گفت و فرمود بنزد رسیدی که از این
 و ثروت بزرگی با و عاید کرد و گفت بنزد رسیدی که ثروت تو
 چنان شد که گفت نه فرمود بنزد رسیدی که هر چه از این داشت که خاطر او را آرد
 کردی گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر امری هست که در نظر
 هر قبیله را ازین میدهد و خوب و اعیان و نایب و هر خوبی را قبیله می سازد و بد را
 می ناید و من باز را از این قبیله می که با غوی ای او از من سر زد و نصف مال
 خود را با و داد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن مرد مفلس
 که گفت قبول میکنی از او آنچه با آید که خاطر می که از او بخواهد و بگوید
 گفت نه آن مرد مالدار گفت چرا گفت چرا که آنکه در حق خود را ازین
 که باعث اتمام مایمن عمل شد در نفس من در این **حدیث شریف** در حدیث
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درین امر یا بمعنی است چنانکه در آن
من خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بعضی ازین کلمات بر آن وجه است
 استعمال یافته یا بمعنی است چنانکه درین حدیث که موی از نصیحتی است
 است و اوست که **مسلم** در اسبیل الی کتاب تذکره استعیلی
 من از حق السبیل یعنی آید را و بخواهی است که در آن وقت او را در آن
 هر آنکه یابد آن حدیث آید و راست نزد من از آن بگوید و شکوه
 می تو آنکه بود که کان در معنی خود مستعمل باشد بضمین معنی تو هر چه
 معنی مجلس متوجه الی الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که آن التوب را در آن
 مال و کلامی فی القسطی است حضرت شریف است ازین شیخ و مال و پاک
 معنی و شیخ و چنانکه است نقض المور شایسته است خدایه و غیر خدایه فی

72

مجموعه مرشد و معنی کرده است از آنکه فی تروغ مشهور خود یا کسی که محرم افغانست بخمن
کنند آنرا در معنی شکوکه بجا باشد او انگلیزان و معنی کرده است از خود و آنکه در معنی
علا و لغوه و معنی کرده است مد انداز و پیشیدن هر دو وسایع و کج و نامزد از حق
از پیشیدن آنها دو فرموده است صلوات الله علیه و آنکه لغت کرده است و لغت
خود و دو و اوست حضرت عنت شراب را یکی که ثوابیست از خود یکی که از
انگور با عقد شراب بخار و یکی که از مس شراب آن میشود و ساق آنرا و پیشیدن آنرا
و یکی که از آن میزد و یکی که کبابی آنرا صرف خوش خود بخیناید و در ادب آنرا
کبابیه او بر میارند و فرموده است کسی که مس شراب آن میشود و قبول میشود عار و اما
چهل روز و از هر یک روز یک اوجری از آب باشد برضای تعالی لا یشک که بخورند
از دنیا نیست بر شرب شراب اگر عبادت از هر یک روز دنیا نیست و آنچه از هر یک
را نماید بر بی آید جسد بخیناید او را در یکجا دو روز که چون اهل دوزخ آتشند
آنها بجای آب میاشاید و گوشت شده است و شرب آن هیچ آنکه در کبابی است
و کسندی در آن ایشان معنی کرده است از آن روی چهار بیان و معنی کرده
از آنکه گوشت شخصی شخصی که لا و جو یک و جوده فلان یعنی است خود بر تلقی جری
بجو که گوشت بخین است بخین نوعی نوعی که فلان و معنی کرده است از آنکه در آن
آویز و معنی که خطیب بخواند خطیب خود او است از آنکه در آن
کار فرماید یا آنکه میفرماید او خدا است یعنی اول است از خودی او باینه و از
و بعد از آن باید کار فرموده و معنی کرده است از آنکه بخیناید و در حق خود و در حق
کبر را در دوزخ فرموده است بهر صلوات الله علیه و یکی که کبابی او است از آنکه
شرح بخورند و باشد یا منتهی دست و دما و او بطور تندی تعالی از آن
ناید حرام میگرداند تعالی بدو آتش دوزخ را و این میسازد او را در دوزخ اگر

عبارت ناز و غضب اعمال و وقت انقطاع اعمال است و در این وقت با و بیاد
 کرده است و کتاب خود بجای که فرموده است **و من خاف مقام ربه شرف**
 یعنی از برای کسی که برسد از خوف پروردگار خود که بندگان را آنگاه در بر او
 یا از یکستان در پروردگار خود و کار خود را بر سر رساند علی اختلاف تقریر
 و بهشت آمده است بهشت عدل و بهشت نعم که یکی را بسبب ایمان و عبادت
 مستحق میشود و دیگری را بسبب قیام با اعمال صالحه و کردار نیک یکی را بسبب اعمال
 صالحه و دیگری را بسبب ثبات نهای و ترک معصیتها یکی را از عبادت علی و ترک
 و دیگری را از محض تمسک بهست یکی را از ترک لذت و روح او متوجه در بند و یکی
 بسبب آسایش جسم که عبارت از بهشت روحانی و بهشت جسمانی باشد علی اختلاف
 و یکی که برکت چشمهای خود را از اهرام و برجی که در آن آن در او بهشت نماند
 و بر میگردد از خدای تعالی روزی که چشم او را از آن ترک نکند و در آن روح
 نماند و منی کرده است از بهشت کردار و فرموده است صلوات الله علیه که کسی
 که غیبت کند مصافی را از هر نیاید و روزی او در ضعیفی او می باشد و روزی
 بر سر کا و قیامت با وی و باقی نیست تر از حق و در روزی آمد که اهل بهشت
 از آن نهایت اندیشه شده و فرموده است صلوات الله علیه که کسی
 که شک در نماز چشمهای او از ترس خدای تعالی بر آید بوده باشد او را
 نظر که از آن شک او حاصل شود قدری در بهشت مصدوم و در جوار که چشم بسته
 مثل آن ندیده باشد و گویند چشمش نه مانند آن بسته و او را که هیچ از برای
 نبرده و فرموده است صلوات الله علیه و اگر چه در روز شرا که در چشم نماز
 و کم نماید و بسبب نماز از هر چه را اگر چه در چشم نماز نماید و فرموده است صلوات
 الله علیه که کسی که با استغفار و بهشت تصویر با اهر از چشمی که بر کعبه

الطیر

از کتاب آن توبه و استغفار نماید محفوظ و آفریده است و بهشت که در آن است
 و بهشت که در آن است و بهشت که در آن است و بهشت که در آن است
 یعنی از برای کسی که برسد از خوف پروردگار خود که بندگان را آنگاه در بر او
 یا از یکستان در پروردگار خود و کار خود را بر سر رساند علی اختلاف تقریر
 و بهشت آمده است بهشت عدل و بهشت نعم که یکی را بسبب ایمان و عبادت
 مستحق میشود و دیگری را بسبب قیام با اعمال صالحه و کردار نیک یکی را بسبب اعمال
 صالحه و دیگری را بسبب ثبات نهای و ترک معصیتها یکی را از عبادت علی و ترک
 و دیگری را از محض تمسک بهست یکی را از ترک لذت و روح او متوجه در بند و یکی
 بسبب آسایش جسم که عبارت از بهشت روحانی و بهشت جسمانی باشد علی اختلاف
 و یکی که برکت چشمهای خود را از اهرام و برجی که در آن آن در او بهشت نماند
 و بر میگردد از خدای تعالی روزی که چشم او را از آن ترک نکند و در آن روح
 نماند و منی کرده است از بهشت کردار و فرموده است صلوات الله علیه که کسی
 که غیبت کند مصافی را از هر نیاید و روزی او در ضعیفی او می باشد و روزی
 بر سر کا و قیامت با وی و باقی نیست تر از حق و در روزی آمد که اهل بهشت
 از آن نهایت اندیشه شده و فرموده است صلوات الله علیه که کسی
 که شک در نماز چشمهای او از ترس خدای تعالی بر آید بوده باشد او را
 نظر که از آن شک او حاصل شود قدری در بهشت مصدوم و در جوار که چشم بسته
 مثل آن ندیده باشد و گویند چشمش نه مانند آن بسته و او را که هیچ از برای
 نبرده و فرموده است صلوات الله علیه و اگر چه در روز شرا که در چشم نماز
 و کم نماید و بسبب نماز از هر چه را اگر چه در چشم نماز نماید و فرموده است صلوات
 الله علیه که کسی که با استغفار و بهشت تصویر با اهر از چشمی که بر کعبه

الطیر

الحجۃ

و ثلث آن در پنج آن و باقی بواسطه تصویری که دارد و مرتب بقول نمیکند و مرتبه
که از قبله فارغانا غایت است که در هر یک از مرتبه بنشیند چنانچه جایگاه و در هر یک از مرتبه
تأخری و صاحبش یعنی هر چه در پیش قبول بشود و بلکه تمام آنرا بر روی صفات
که بر وجه مرتبه بنشیند تمام شود و بظاهر است که در اجزاء در مرتبه مذکور از غایت است
که از غایت بر حقیقت غایت است پس محاسن معنی نصیر شاکست که بعضی غایب
اگر چه غایت است اما مرتبه پیش نمیدهند و توانی بر این مرتبه بنشیند و بلکه غایت
که بر این مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
باید که پیش قبول میشد یعنی که از این مرتبه ثلث باید و توانی که بر این مرتبه
باید و توانی که بر این مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
که علی بن ابی طالب و از بعد از آن از این قول است که از این مرتبه بنشیند و استقامت
قبول را از این است که معنی می بود و دعای خود که بنشیند بود که مرتبه بنشیند
زیرا که آنچه بر وجه مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
که معنی و مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
استعمال از مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
تقریبی درین است که در این مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
می بیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
از این مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
یعنی معنی که در این مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب
که از این مرتبه بنشیند و استقامت عقاید است که بر این مرتبه است و بعضی غایب

2

[illegible]

و نه ای حیات را از یکدیگر میگردانند و آنرا آنکه در آنست است خطا و خطی که
عقل است که در قیامت او را فرا گیرد و آنرا که در آنست است خطا و خطی که
که از او آن که در آنست است خطا و خطی که در آنست است خطا و خطی که
و کافرانست **مستحق** که از آن کافران که در کافرانست خطا و خطی که
قال الله تعالی **یا ایها الذین آمنوا اذقوا انفسکم انکم لکنتم کافران**
الا یارسلنا من قبلکم رسلنا بالبینات و الا یخلفنا الله و الا ینقض الله
العهود **یا ایها الذین آمنوا اذقوا انفسکم انکم لکنتم کافران**
یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید و گردیده اید که
یعنی خدای چون به پیغمبران را که کافرانست رسل او شده و در هر چه است
جنگست که در این دنیا است یعنی نیت کند و کند و کند و کند و کند و کند
در آن روز نیت خود را و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند
و هر سازد پس با آنکه با او کرد و دنیا و جبر و کبر و ای در این جهان ماند و او نیت
بیشتر که با او کرد و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند و کند
باز گفتی است و در **مفسر** عاقبت شدن بر هر دو مادر و حسیان با ایشان
زیرا که حضرت عزت عاق و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر
و یزید الله فی علمه و یزید الله فی علمه و در هر دو است **و لا یفعل الله شیئاً الا و یزید الله فی علمه**
چون مادر و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر
با یکدیگر بر این من و کنش و دی خدای تعالی از او بخشید و دی در هر دو است
باز بسته است و در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است
هر کس عاق و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر
نماید و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر و پدر و مادر
و قیامت شد آنکه بر او این باطنی و در هر دو است و در هر دو است و در هر دو است

در

شده است و آن است که **یا ایها الذین آمنوا اذقوا انفسکم انکم لکنتم کافران**
یا ایها الذین آمنوا اذقوا انفسکم انکم لکنتم کافران
یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید و گردیده اید که کافرانست خطا و خطی که
برتر از آن که کافرانست خطا و خطی که در آنست است خطا و خطی که
با من مقام نماید داشت در وسط بهشتی که در او نامی آن از طایفه ای است که بعضی
سبب و کفر را نیز از کفار بر خورده اند که با کفر در اصل بطریق اهل کفر و کفر
بزرگ و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا
که عاقبت بود و هر دو با هم و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا
الاستا یعنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت و معنی لغت
الی الا رضی ان یعنی یعنی چون قوم و قوم و قوم و قوم و قوم و قوم و قوم و قوم
بهم آوردند و کفر است زمین از غفلت آن که میروی بر روی و کفر و کفر و کفر و کفر
او با همان رسید و کفر است آن که از کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
فرستاد و حضرت عزت با همان که بر این کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
که این را بخود در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
آنچه رسید و فعل است که فعل از قوم و قوم و قوم و قوم و قوم و قوم و قوم و قوم
نشده بود که **یا ایها الذین آمنوا اذقوا انفسکم انکم لکنتم کافران** و در هر دو است و در هر دو است
المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی صلی الله علیه و آله
و هم و زوجه و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی
الحدیث حکایت از تیره من لغت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
که هر خود آدم علی بنی و علی السلام و آدم و زوجه و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی

2

۵۰

تا کین که در پیچیدگی است این که مصالح را از خراب میکند پس چون که گزند
 دیدند سلطان را بصورتی امری که در کمال حسن و ملاحظت بود گفتند
 که من و عمار اهل خرابی نیستیم گفت علی که چند مرتبه این کار کرده ام
 بکنتم پس چه اتفاق گرفته و ایمانی خود را باین شهر داده اند که او باشند
 و او را بیک از مردان خود که شب پیش او برود و چون مصالح شود
 برای خودش از سادگی و شب دست نهد بر سرش و فریاد کرد آفرین
 فریاد بر سرید گفت که شب که با خود می آید هم در من مرا بر روی
 سینه خود می آید آن مرد از سادگی که داشت گفت بیا بروی
 من خواب چون آنجا که خود را بر می آید و او را از خوابی که می آید
 تا که او را بر این داشت و گفت که او که با او آن کار بکنند پس او که می آید
 آن عمل کرد و عمار بود و در آن عمل کرد و در آن عمل کرد و در آن عمل کرد
 را گفتی این عمل از این که در آن واقع شد پس چون آن شب را بصرای
 آفرید باقی قوم را از آنچه داشتند بود پس از آن عمل نمود و مردان ایشان
 با مردان ایشان بان کار کردند بعد از آن در راهها کین میکردند و هر کس
 میگذاشت او را میگذاشت و با این عمل میکردند تا مردم ترک آن شهر را
 نمودند و ایشان دست از آن زمان باز داشتند و مباشرت کردند مشغول شدند
 چون سلطان دید که کار او در آن ایشان است حکام یافت و هر طرف
 عمل او شد و متوجه زبان شد و خود را بصورت زنی بر آورد و در برابر ایشان
 آمد و گفت مردان شما بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند و متوجه خدای
 ایشان خود را بکار می مشغول سازید تا طایفی آن بکنند و ایشان را بر حق
 طبع زدن ترغیب نمود ایشان سینه بان کار داشتند و پس به طاعت

شب را نه شده بود
 خبر داد و خوشتر
 آن عمل که تا آنوقت

مرد

چون آن حال را از قوم خود ملاحظه نمود و مقام و عطا و نصیب ایشان
 در آن آید ایشان را وصیت بزرگان آن می نمود و ایشان قبول نمیکردند و در میان
 او در پی آوردند تا آنکه چنان شد که مردان ایشان از آنان مستغنی شدند
 و زمان بزنان از مردان عینی حاصل کردند پس خدای تعالی جبرئیل و میکائیل
 را بر ایشان فرستاد و در صدد است بر آن صاحب حال را با هر یک
 سبک و ایشان بر لوط طاعتات که داشتند در وقتی که او بر است و آن حال
 لوط چون ایشان را دید گفت اراده بجا دارید که بر ساری نماز هر کس بخیر
 گفتند ما را نخواهد فرستاده است و بزرگان این شهر لوط گفت که بخیر
 شما فرستاده است که مردم این شهر چنانکه بدستنی که ایشان مردی را
 که بر ایشان وارد میشوند بیکرند و ایشان مباشرت نمایند تا که مردم از ایشان
 روان می شود و این گفتند که ای لوط فرموده است که ما از میان این شهر
 بکنیم لوط گفت پس مرا انجا حاجت است اگر را به آنرا گفت حاجت تو چیست
 گفت حاجت من آنست که انجا بر کس نیست دست دهد و عالم ناپاک
 کرد پس ایشان را از آنست و او فرمود و از آنست و گفت ای لوط
 با تو زمان حاضر کن و از برای ایشان آب ببار و عیبانی ببارد که خود را آن
 بنویسند و از هر ما این کردند چون در هر خانه رفت باران در او خانه ببارد
 لوط با خود گفت ساعت از او خانه طغیان خواهد کرد و این سهراب را
 خواهد زد و ایشان گفت برخیزید که با شما بهتر بود چون شهر آمد لوط در میان
 و بود و بر او بر رفت و ایشان در میان شهر میزدند لوط گفت ای لوط
 من انجا را بر او دیدم که من مردم ایشان گفتند و خواهد باران فرستاد
 که از میان شهر میکند شسته با شرم و عطف حکم او نمیشد که در لوط باقی شست

عزیزت میداشت و بر آن اعتماد کرده بود که کسی ایشان را نخواهد دید و ایشان را
بجای خود در آورده و پیش سلطان جیل برنجی و طغیانی را ازین روزنی برگرفت
و در جای اقامت مشورت در مردم شهر افتاد و بجهت مدینه لوط آوردند و
فریاد آغاز نهادند چون بخانه لوط درآمدند آن بزرگواران را که دیده اند و این
تشییع بر گوشتند که ای لوط تو نیست بر محل غارت آدمی و آنچه ما را از آن منع میکردی
خویشاں قیام نمودی لوط گفت ای قوم این بزرگان همانان هستند و نه ما
که مرا بخت کند و هر آهون ایشان گرفته ایشان گفتند ما از اینها شکایت
رو نمائیم ایشان را با کذا و خودی را از فقرت نمانی راوی گوید پس لوط
ایشان را داخل حجره ساخت و گفت چه میسر اهل بی بسود که تو ایشان
میداشتی که ایشان را از من منع کند راوی گوید ایشان در دهانه لوط
میکردند و بجای می نمودند تا از آنکه دهانه شکست و لوط و ابرگ را می آید
پس خبر پسر علیه السلام در مقام اظهار حال خود آید و گفت ای لوط و دهانه
بخط راه مدینه که رسولان برود کار تو نمیکند لوط فرمود ایشان را بده ایلم و ایسا
بر تو دستی نیست و در حال کنی خاک برگرفت و بر رویهای ایشان ریخت
و گفت سامت ایوه و در سال جمع اهل آن شهر که شدند و چشمهای
ایشان را زدند و افتاد و لوط علیه السلام دانست که ایشان را کذا
آمده اند گفت ای رسولان برود کار من از جانب خدا ای بچه
امر مامور شده اید گفتند مامور شده ایم مگر ایشان را هیچ خبری
خود برسانم لوط گفت پس بر ایشان حاجت گفتند چه حاجت
حاجت تو گفت حاجت من آنست که در ساعت بفرموده اهل
کینه ایشان را یکسانت دیگر صفت ندید گفتند ای لوط موعده امر

نگار

نگار که رسالت و نصیحت نزد یک است از برای اهلان صبی که میفرماید که
ایشان را پس برگرفت و در آن خود را خود را بکنایه کشی و زن خود را بکند
که ایترو اسطوخودوس است و عذراست تا آنجا بود و عذرت بود و در کلام
محمد وارد است که ای سبط الله یعنی آن فلان است تو ای محمد
که در قلب عمل تو موهبتی کنی یا اگر کسی که مکتب آن پیشه و اهل علم
خواید بود و بگو صد ایت الله علیه و آله فرموده است که من کان موهبت
الرجال لم یثبت حتی یجوزوا لی عینه یعنی کسی که در این مکتب مردان
تا مردان را بجا نبخشد و آنچه که با او همان عمل بجای آورد و نیز از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت شده است که من کلمه اخراة فی دنیا و جلا اوفا ما فرموده
ایم النبیه امین من الجیره متأدی بر اینست که من از قبیل نبی
صرفا و لا عدلا و احبط الله علی ویدخل فی قلوب مسدود حساب من حدیث
علیه التابوت البغایه حتی یتشقی فی ملک المسامیر فلو شمع عرق من عرق
علی اربعین الف الف الف و هو است اهل النار عذابا یعنی هر کس ستم
نماید بزرگان از راه دیگر یا بفرمانی کند یا بپای بام روی ستم کند خدا ای تعالی او
سزاقضا منت بجای که بگوید باشد بدن او از روی خود را از آتش اهل ستم
انسان بوی تا واصل و در خشم و متوال کند خدای تعالی او را و در خشم که آن
را در او خدای تعالی او عاقبتی که در احکام بکار برود و عمل او را از سر نه تو
بار دارد و در آورد او را و تا بوقی که بشاید نامی آهسته آنرا آورده باشند
روی او زده میشد و باشت و صفای آن تا بوقت تا آنجا باشد و در غیر نشود
آن مسامیر که اگر کسی از کسای بدن او را بر بدن جدا کند اگر کسی بکند
و نمیدانند که عذاب او بخیر عذابهای دوزخ باشد و از ابرام المؤمنین

باشد و دشمنی بفرموده اند که با کافری مصحف را سوخته باشد از زمین بکشد
 باشد و آنچه از زمین قبل باشد سوخته شری نیست و از منور اعتبار صراط است
شش کوهی ناحی که **و القبر و التثاب** یعنی برای داری کوهی در اوزاری
 فدای و از جلی غیر صلوات الله علیه که در است شده که من شهید شهادت فرزند علی
 زین صلوات و فرجی و من کان من الناس علی عباد الله و هو مع الناس فی
 فی و کمال السفل من الناس یعنی کسی که کوهی و در بر و مسلمانان کافری که
 از باشد یعنی بکافی از کتبهای فدای که بر چرخان او نازل شده ایمان داشته
 باشد و چون چسبید از اهل اسلام کرد و باشد و با آن ایشان در راه و هرگاه
 او بخیر خواهد شد و فرقیات زبان خود او و با منافع خود بود و در میان
 در طبقات و فرج که موسوم در کمال است از امام جعفر صادق علیه السلام
 که توبه شما ده الزم و آن خودی المانی التي الخلف لکها ده و آن شهید صاحب
 یعنی هم نصف المال و آن کان بکشد و فرمودن با شریعت یعنی بفرمودن ناحی
 که مالی و الکلیب شهادت او از کسی نفع شده باشد آن کس او را و اگر
 او دیگری در آن کوهی شریک باشد نصفی را از آن او بد و نصفی را از آن دیگر
 و اگر کسی باز یاده باشد حدیثی که بر بند را بر یک دیگر **مستحب** است
 خوردن که **لا تأکلوا من ثمره و لا تأکلوا من ثمره و لا تأکلوا من ثمره**
فاجبت **لا تأکلوا من ثمره و لا تأکلوا من ثمره و لا تأکلوا من ثمره**
 که نصب کرده اند برای عبادت و تیرای افداح که بر آن فال میگردد و یا
 میکنند با آن علی اختلاف تقریرین پیدا است که دست خیزد و بر شتر
 بعضی آورده است آنرا پس تبناست کند و خود در از آن باز دارد و یا باشد که
 رستگار شود و یا خلع و نیز فرمی یا بعد حدیثین است شرب محمد و

تبعی بر شتر اصنام یا کرده است کفایت از کوهی در دوزخ و کوهی در بهشت دارند
 و در حدیث و ادوات از امام جعفر صادق علیه السلام که شتر من المهر علی الله
 کعبه و التوفیق یعنی شارب خمر در معرض لغای الهی در می آید و شتر عبادت
 کنند و صفت و فرقی میان ایشان نخواهد بود و در کتاب عقاب الاعمال که از
 مصنفات امین بابیه است که آورده که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید
 که خوردن شراب بیشتر من شرب است یا ترک نماز امام علیه السلام فرمودند شرب
 غیر یعنی خوردن شراب بعد از آن که رسیده اند صدای سبب آن جهت انقض
 گفت نه ای شهید رسول فدای فرمودند و نه لای صیر فی حال المایوفت در
 یعنی او را سبب خوردن آن حالتی دست میدهد که از شتر سخت بود و کوهی
 خود با زنی ناله موسوم در کتاب نو روایت کرد و است از حدیث عبادت
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ضمن و غلطی که در خطبه آخرین خود مابین
 فرمودند فرمودند و من شرب الخمر فی الدنیا سقاها الله عذرا و من الاشیاء
 الرزق و من ستم الحقایق شرب شررها قطعه وجهه فی الدنیا و قبل ان یسألها
 ثم یفج لم یجلد و کالجیة فی الدنیا و با بل الخمر حتی یلزمه ربی الله و شاربها
 و عاصرها و عصفرها فی الله و یا یسألها و یا یسألها و یا یسألها و یا یسألها
 سوا فی مرضها و لیسها الا و من سها لکان یسألها و یا یسألها و یا یسألها
 من کان کسبه بها من الناس علیه کوز من شربها الا و من سها لکان یسألها
 لغیر لم یعزل الله و من سها لکان یسألها و یا یسألها و یا یسألها و یا یسألها
 منها و ان مات قبل ان یسألها کان حقا علی الله الی سید یکل جرحه فی الدنیا
 شرب من سها و جرحه یعنی که شرب خود در دنیا میخورد و در آخرت میخورد
 از خردای فاسد شده و در هر چه بهائینی که بریزد از عذبت و عذبت آن کام کوه

و در نهایت این اثر بعد از این نقطه مقرر است و در این حد این نقطه را ذکر کرده
و در کلام بعضی حکما ذکر است که توبه بعد از نجات از این زمان بعد از آنکه
تختیصل علم و بهره از این یافتن ترک آن دادن است و خود از آن غریب
ساختن و آنقدر علم و دانش باس از خدای تعالی و ما امید شدن از رحمت
او که **و لا یستغفر الله لکم الذین تموتون و انتم کافرین**
و انما یستغفر الله لکم الذین تموتون و انتم مسلمین
یعنی تا امید مشوید از رحمت خدای تعالی بر صفتی که نشان نیت
که تا امید نشوید از رحمت او که کرده کافران **سیر و هم** یعنی بودن تا
خدای که **و لا یستغفر الله لکم الذین تموتون و انتم کافرین** یعنی اینست
از کفر خدای مکر کرده تا نکاد آن که بسبب کفر و تقاضای زبان زده بود و چنان
باشند و مکر خدای کند به از کلام که رفتن تا آنکه تقاضای آن بهم رسد و چنان
منو و نیت و بعضی چهارده گانه دیگر این از کلام یکیشم ده اند سومی که
نکود شد و آنها نیز با کلام در اصل بر وجهی که آن ذکر است مقتضی و دلیل در
معوض بیان می آید **اول** میته خوردن و مراد میته مرده هر صفت از حیوانات
و مرغان بر حیث که نفس ساید و شتر باشد یعنی در وقت بریدن گردن و
بر بقوت و ذوق میزدن آید و در وجوهی که ذکر است که عبارت از دفع بر قانون نیت
غذاست از بدن رفته باشد خواه اهل باشد مثل کوفته و مرغ خاکی و امثال آن
و خواه و حتی شش آه و غیره و مرغان و مرغی **دوم** خوردن خون و مراد از آن
خو میته که روان باشد خواه از حیوان ماکول باشد خواه از حیوان غیر ماکول
آنگاه که خون که روان باشد و مخلوط باشد بگوشت حکم آن حکم گوشت دارد و اگر
از حیوان ماکول آنگاه که میته مثل کوفته و کاه و امثال آن حلال است کار اگر
حیوان غیر ماکول آنگاه که میته مثل شتر و مکر آن حرام و همچنین مرغی که شتر

مر

بگوشت شده است مانند هر که مثل آنست یعنی تا به کشتن نماند
و پس از حلال شده است میان علمای بعضی حرام دانسته اند و بعضی
مکروه و اجماع علمای امام بر حرمت آن متفق است **سوم** خوردن گوشت
چهارپای که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان آورده نشود و دلیل بر حرمت
چهارپای آن است که **و لا یستغفر الله لکم الذین تموتون و انتم کافرین**
و اجماع علمای اسلام بر حرمت آن متفق است و اما در این مورد
حکم اسلام بر طبق آن وارد **حسن** خوردن گوشت که در وقت ذبح
و لا یستغفر الله لکم الذین تموتون و انتم کافرین
یعنی می بیند ای محمد بسیاری از منافقان را که گوشت است
اقدام بکنند و در مبارک و بطعم و نفی بر مسلمانان و خوردن آن
سخت را هر آینه حرام نیست که هر یک شده اند این را از بعضی
و حکمت در اصل لغت صحیح حرامست قال فی الصحاح **الکفر** الحرام
و اینجاست بر آنچه بعضی معجزین گفته اند و الله اعلم رتبه است و اینکه رتبه
سخت کفر از آنکه اهل اهل حق عام بر حرام است بنیاد فی صانع و حرمت
آن چنانکه گویا حرام بر حضرت و اولی و غیر آن نسبت بان حرام نیست بگوید
آنست که تحت معنی استعمال تر آمده که عبارت از آنست که مدین لازم
باید در آنست قال فی الصحاح تحت و تحت است آنکه در شتر مژگی
باستغفار و آنچه گفته شدن حی است یا باعث استغفار یا کسی که در شتر
داخل نال خود میکند و یا بگوید رتبه از آن در شتر که حرامست زیرا که
علی الزکری و لغزشی نهانش رتبه دادن کلامی حرمت که آنرا وسیله

حکام بعد از آن بهم رسیده و اما آنکه محمول شود سماح و تلویح در کتب عقل
آن بر یکی از دو وجه است که در شرح حدیث مذکور اشاره باین ازین جهت
اگر چه گفتند اما بعد در است و چون عبارت مطهری و اخصه ظاهر
که طعن است بر کسی که باقی در ترتیب ثواب مذکور نباشد بلکه اگر اعمال محدود
و هر دو در نظر صاحب کتب است و اینست که در کتب ثواب مذکور از اول
بی ترتیب است که طعن درین باب نیست باشد بواسطه قیام بعضی مشایخ و قرائن بر آن
ظاهر است که ترتیب راوی مخصوص ثواب نیز ظاهر باشد بلکه ذکر ثواب نیز در کتب
حدیث و تفسیر و تفهیم و تفهیم و تفهیم است باینکه طعن در ترتیب ثواب
ثواب بر عقل آن و ترک این کتب است که آنرا در کتب دیگر یا عاید است و بی
یعنی خواه بود در او ثواب آن بی ترتیب که در کتب مذکور در حدیث است
موصوفه یعنی خواه بود در او ثواب او یعنی ثوابی که طعن آن امر اخصه
ترک مذکور بود و آن کم کم علی باطل است که آن درین شرحه غیر مستقیم است که در کتب
مستقیم است و میتوان بود که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
با کمال است آنرا شنیده است بر وجهی که شنیده است یا ثواب یعنی در کتب
باشد ثوابی که ترتیب آنرا در کتب با ترک ثواب شنیده بر وجهی که یاد شده است
یعنی اگر چه بوده باشد آنرا شنیده است بر وجهی که شنیده است یعنی بر آن
وجه ازین جهت که بعد از یاد شده باشد و میتوان این احتمال است آنکه در کتب
و دیگر همان کم کم حدیث که باقی دارد است **باب** در ترتیب ثواب
این حدیث حسن است و علامه در بعضی قول در آورده و آنرا بعضی احادیث دیگر
نیز تأیید یافته مثل حدیثی که در است که در کتب دیگر از حدیث بعضی نقلی
در کتاب کافی از حدیثی از محمد بن الحنفی از محمد بن عثمان از عثمان بن

حدیث

از حدیث

از محمد بن عثمان که حدیث شنیده از امام بن علی و ابی حمزه و ابی حمزه و ابی حمزه
صیغه نمودند من بعد ثواب من الله علی عملی و کتب عقلی و کتب عقلی و کتب عقلی
آیه و این کم کم حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
پس بجای آورده آن عمل و طبع آن ثواب بی ترتیب و اگر چه بوده باشد حدیث
با و رسیده است و حدیثی که در است که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
الاعمال از حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
از امام جعفر صادق علیه السلام آن حدیث من بعد ثواب من الله علی عملی و کتب عقلی
که آن را در حدیث آن کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
با و ترتیب حدیثی از ثواب بر وجهی از اعمال غیر پس عمل آورده باشد آنرا آورده باشد در او
اجران علی حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
است که حدیثی از حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
نموده اند و با حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
بر آن پس برین و از یاد با آنکه بعضی حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
شرعی است و این است که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
کرده اند زیرا که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
حسن است که با آنکه مشهور است معتقد بعضی احادیث دیگر نیز است و آنرا
شدنی بدیهه است که اثبات حکم شرعی نزد ایشان صحیح نیست مگر با حدیث صحیح
و حدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود و اگر چه مشهور معتقد با حدیثی که
باشد این بحث وارد است نهائیش این حدیث در حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
نهایت قلیله و سبب آنکه در حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب
و از دست این حدیث نشود و این حدیثی را از حدیثی که در کتب دیگر یا عاید است و بی ترتیب ثواب

آن

زیر آنکه این حدیث دلالت ندارد بر ترتیب ثواب بر قیام بعضی اعمال که حدیث
ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و این معنی تقاضای امری است که
عمل میکند و مستند وجوب امر بقیام عمل است **فایش دوم** ظاهر شد
و چون آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم در اعمال کثیفی عمل با حدیث ضعیف
تجویز کرده اند چه نسبت در حقیقت دلیل ایشان در استحباب عمل بود و این
حدیث حسنت نه آن حدیث ضعیف نهایتش چون بطریق مخالفین است
نقل نشده است بعضی اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این اشکال که توجیه کرده
بلکه نسبت داشته اند عمل کردن حدیث ضعیف را در اعمال کثیفی چنان بودی
که از مشایخ علمای ایشان است در کتاب او که از بعضی بآن کرده است یا اگر
اشفاق دارند بر آنکه احکام شرعی با حدیث ضعیف ثابت نمیشود و درین وجه آن
پروان شده که آنست که تجویز مذکور که او هم واقع شده این معنی دارد که هرگاه
ضعیفی یافت شود که دلالت بر استحباب عمل از اعمال داشته باشد و آن عمل
از آن پیش باشد که احتمال حرمت یا کراهت در آن نزد جایز نیست بلکه نسبت
عمل بدلول این حدیث و اقدام بآن عمل بواسطه رعایت جانب احتیاط و در
اقدام بآن مکان حصول نفع و ادراک ثواب است و احتمال خطر و اذیت آن
بکمال نیست زیرا که عمل کردن بر آن تقدیر دارد و خواهد بود میان اباحت و استحباب
پس احتیاط تقاضای عمل را بلکه استحباب آن خواهد کرد اما اگر ادراک میان
و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال حرمت
در آن رود حکم استحباب آن هیچ ندارد و احتیاط مقتضی آن نیست و اگر ادراک
میان کرده و مستحب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که
احتمال کراهت در آن کشیده دید که در حدیث استحبابش بر مرتبه کراهت رجحان آن

باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش مرتب باشد یا نه
باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مرتب است احتیاط مقتضی ترتیب
بعضی آوردن آن خواهد بود و اگر مرتبه کراهت را هیچ باشد و ثوابی که بر تقدیر کراهت
بر ترکش مرتب دارد و ثوابی داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب
بر فعلش مرتب است احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بآن
عاقبت نخواهد بود و اگر مرتبه کراهت باشد و مبلغ هر دو ثواب مساوی
باشد یا مرتبه هر یک معلوم نباشد جای توقف است و مکان آنست که در
و عقلی اولی باشد زیرا که مباحات بحسب نسبت قوت عبادت میشود و ثواب
بر آن مرتب است چه جای مباحی که احتمال استحباب بواسطه وجود حدیث
ضعیف در آن رود پس چون احتمال حرمت ضعیف در اعمال کثیفی شرط را که
احتمال حرمت در آن نزد استحباب عمل شرط باشد با احتمال حرمت نباشد
و احبات احتمال کراهت رجحان نداشته باشد بعد از آن که حدیث در آن مقام
بجای مانده و از آنست که هرگاه احتمال حرمت در فعل نزد و در آن بواسطه حدیث
ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیری که حدیث ضعیف نباشد نه بر اقرار بآن
جایز خواهد بود زیرا که مغرض اشغالی احتمال حرمت کسی که بگوید که حدیث
ضعیف باعث اشغالی احتمال حرمت در آنکه اشغالی حرمت بقول است
و احتیاط حکایت از احکام شرعی داشته شد که حکم شرعی بحدیث ضعیف نیست
میشود پس حدیث ضعیف سبب اشغالی حرمت نمیشود و اما باشد که
غرض نودی از ذکر بواسطه استحباب باشد و حاصل جواب او آن باشد که در یاد
نموده چون از خارج معارضه است بواسطه آنکه مغرض اشغالی حرمت است
آن بقاعده اصولی ثابت میشود که مبنی بر استحباب احتیاط در اعمال نیست

وین سجد ام از خود احتساب نکند و حدیث ضعیف ثابت نشده باشد
تأخلف متفق علی اینان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق مآدیه
احتیاط است و سبب آنکه عمل با احتیاط پیش دلیل دیگر ثابت شده
باید که مآدیه دخول وقت از برای وجوب نماز مآدیه بود و خداوند تعالی
و درین نظر است زیرا که خوف و اشتباه در مآدیه عملی که حدیث ضعیف
دلالت بر احتیاط آن دارد حاصل است هر وقت بعمل آورد محتاطا
باشد آنکه ثواب آن پیدا می شود و حصول ثواب بیشتر نیست مآدیه که حدیث
در آن نیست و فعلی از برای ترک راجع نیست زیرا که در صحت اعمال غریب است
که انما الامعان بالاثبات فی فعل او بر تقدیر او بر خواهد بود میان آنکه در
مقادیر حدیث ضعیف است سنت باشد و ثواب بر آن مرتب شود و میان
آنکه جهت آنکه در امور دین باشد و در کتاب آن مستوجب عقاب و حدیث
که ترک سنت اولی است از در افتادن بدعت و ترویج پس منکر و رنج و حدیث
شواهد بود که در این میان مصالح و منکرات میان کرده و سنت بلکه حدیث
حکایت بر وجهی است و آنکه این چنین معاف نیست و فاعل آنرا است و فاعل
متیقن نه بلکه کفایت عمل بر آن و از برای میان حرام و سنت از روی ممانعت
و هر اچنانچه خصم است و الا یتوان دعوی کرد که احتمال بر حرمت در آن نیست
تقدیری که در حدیث حسن و ترمذی که احتساب آن حدیث
باشد البته فعلی که حرام عمل می آید و مآدیه است بر آنکه اقدام بر حدیث
قرینت که دلیل بر حرمت احکام شرعی توأمر بود و دلالت بر احتیاط آن
و اقدام بفعل که از برای ممانعت بدعت و ترویج و اقدام بعضی فضلا بر آن
شد از احتیاط و مکر کرده اند که هر دو عمل از آنکه گفته اند در اعمال سنی عملی که حدیث

حدیث

بیمان

میتوان کرد و در اعمال واجب و افعال حرام میتوان کرد و آنست که هرگاه در باب
احتساب عملی حدیث صحیح وارد باشد و احتساب آن حدیث ثابت و
حدیث ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن کند که فاعل متیقن است بر جهت احتیاط
عمل کردن آن حدیث ضعیف و عمل کردن آنکه ثواب بر آن مرتب است و حدیث
که عملی که از احکام شرعی نیست که حدیث ضعیف ثابت نشده باشد یعنی بر آن
و هر که عملی که از احکام شرعی نیست که حدیث ضعیف ثابت نشده باشد یعنی بر آن
از جهت عملی که مستقل نیست با فاعل و مستند است به آن نمود و آنکه در حدیث
و دیگر نیز فاعل آن بود و نیز اینان عملی که حدیث ضعیف را در اعمال سنی این عملی که
و حدیث در باب احتساب عملی وارد است و حدیث ضعیف کفایت می نماید
مالی و اموال آن عمل را حلال است حدیث ضعیف بر آن نموده و مکرر حدیث
صحیح و از برای کفایت بر آن و حدیث ضعیف که در حدیث ضعیف است
از برای مطلق عبارت تمام از کلام این حدیث در این عملی که حدیث
ضعیفی بر احتساب آن که در احکام شرعی این حدیث در این حدیث و در این حدیث
بر احکام شرعی و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
سنی و حدیث ضعیف بر عملی که حدیث ضعیف با حدیثی که مکرر حدیث ضعیف صحیح
سازند مطلقا جایز است و در اعمال سنی باشد و در اعمال واجب و در اعمال
احکام شرعی و امور و حدیث ضعیف و حدیث ضعیف و حدیث ضعیف و حدیث ضعیف
بسندهای که اقصای آنست به حدیث ضعیف و حدیث ضعیف و حدیث ضعیف و حدیث ضعیف
با و به حدیث ضعیف و حدیث ضعیف و حدیث ضعیف و حدیث ضعیف و حدیث ضعیف
و در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
نموده و بر کثرت مآدیه نیست که احتساب نمود و در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث

ایمان ۳

2

رحمت

۴۳

[illegible]

27

یا بعضی را مؤمنین تصفایان صفا شد و مضاطفایم بود که صفات مذکور
باشند از برای ایشان و استعدادی نیست در آن طرف بعد از آن بی معنی
آن است و او افتخار داشتی نیز حکما و چون انفعلی و عرض انکار و رد بود
سازب نمود که بآن ناکیه یا دیگر که در خطب درین کلام حضرت محمد ص
بود و جعلت الله علیک و آلک و بیعتی که ایشان ردودی ننشاند در آن
که افعال انفعلی میباشند و جعلت علیک و آلک و بیعتی که بر مصالح میباشند
تو ایشان نیست که در امتثال این خطبها که در آن وقت که بر مصالح حضرت
رسول جعلت الله علیک و آلک و بیعتی که بر مصالح میباشند و جعلت علیک و آلک و بیعتی که بر مصالح میباشند
کافی که میگویند معنی را یکی شده است و خطاب با یکتا یا یکتا مثل میزنند
یعنی میباشند ای معصیه که بر یکدیگر عرض نشین این فاعله در خطبها که بر مصالح
حضرت عزت بجانب اینها جعلت الله علیکم و آلکم و بیعتی که بر مصالح میباشند و جعلت علیک و آلک و بیعتی که بر مصالح میباشند
نیست که در هر دو از این سخن تردید حاصلست بلکه بعضی از ایشان
منو و از او قائل بآن نیستند و بعضی از ایشان که گفتند که هر دو از جهت
این جمله تمجید از رسول ص که بر آنست و در او عطف میان ایشان
به خطب که در این جمله کشف و بیان آنست که در آنجا که در او عطف و بیعتی که بر مصالح میباشند و جعلت علیک و آلک و بیعتی که بر مصالح میباشند
انفعلی است که بر مصالح درین دو جمله است پس میان ایشان نهایت اتصال
باشد و آنکه در حدیث است که حضرت که عطف شده بود و در آن
جمله نیز بر یک صله بود و عبادت برین بود که آن بر عبادی من لا یصلی الا
الله و البقره و انوعیت نافذ و ذلك فی آخره بنا بر خطب این معنی بود که در حوال
اگر است معنی عدم اصلاح و در کتب جنس آن مندرج نیست و بعضی
و همان تمجید کرده اند بیکدیگر که میان این انفعلی نیست اتصال

که موجب فصل بعد کردن ایشان را یکدیگر است که است که همان
اربعی دیگر قطع و مناسبت ملاحظه شود و عطف یکدیگر را در کمال
و حرف عطف در میان جری آورده تأمل باشد نسبت ایشان میان حال
انصال و کمال انصال یعنی که معین در غیر آن یکدیگر نیست و در کمال
بر روی این است که گفت اند که سبب آنکه در سوره بقره برین وجه و است
در سوره ابراهیم برین وجه که فی ذلک یوم انما یکم عطف بر یوم و یوم
است که درین سوره ملاحظه آن شده است که در کمال انصال میان
کردن ایشان تغییر عذاب میکند و در سوره ابراهیم ملاحظه آن شده است
که در کمال انصال میان خویش خویش فوق مرتبه عذاب است و شدت آن زیاد
بر آن پس که با عین معنی است یا عین عذاب و در تحت فصل و منج
نیت و ما یقرب الی الله یعنی است که الی ما یقرب عذاب کلام
صریح در انکشاف است که عذاب زیاد است بر انحال منت چنانچه
عقربت بتفصیل بیان خواهد شد و عظم موصول شایسته و عجب بلا صلا
و وجهی که حکایت خواننده باین و مثال آن برخورد عجب کرده باشد که
کویند ملاحظه این کلام انیت که خبر عذاب نزد خدای تعالی و دست نیست
از عجب و آنکه عجب و دست داشته است از غیر و عجب و عجب
معنی باشد که گویند چنانچه باشد که در دو صای یکی یکدیگر باشد چنانچه
که آنکه از باب لسان این کلام می فهمد زیادتی مرتبه است بر غیر و عجب
اگر گفته شود که در شهر کسی بهتر از این نیست کسی از آن نخواهد فهمد که این
معنی را که از عجب الی شهر بهتر است نه آنکه بهتر از کسی در شهر نیست و
بود که مساوی او باشد و اراده کردن عجب از عجب این کلامی را که در اینها

در

و اما یقرب الی الله یعنی است که الی ما یقرب عذاب کلام
عین و عجب است که خاص از برای عذاب تعالی است که از نماز باشد و خود
نماز و عجب آن نمازی است که در نمازها درست حرف حدیث و در
معنی لغوی عین و اصطلاحی از این است که بر آن شده است و معنی است
داشتن عذاب تعالی بر بندگان را است که عجب یکسانی را از این است و در
و ممکن و جدا که بر بساط قرب و استنشایی او برادر و در این است که
را که خدای تعالی نسبت میدهد چنانچه از پیش نسبت باعتبار اثر و فایده است
که بر آن صفات مرتبه است و باعتبار مساوی آن صفات و علامت است
خدای تعالی مرئیه را است که توفیق دهد او را که قطع تعلیق را در او بر آورد
عبارت از عالم الی الله است و عجب است که عجب یکسان را از این است
با یکدیگر برده شود و چنان شود که عجب فکر و خیالات او یکی شود و بعد و در
از میان او جدا داشته شود و بعضی از باب عرفان گفته اند که در ادوات
ان معرفت متماثل فاعلینما افلاک یعنی چون خواهی که در این معانی خود را
نزد خود کار خود و دیگر در آنچه قرار باری داشته است در آن فاعل است
سمو الله می رسد میاید است که عجب و از باب قلوب را در این است
روح او و اشارت می نماید که در مقام جان او است و از این است
و قالب بی جان از شنیدن محاسن آن روان برهنایش را یافتن معنی
آن عکس را بر عینیت و فهمیدن آنکه از آن مراد است هر کسی را مقدر فی
بلکه بی مقصود از آن می تواند بود و هر کسی که عجب خود را از این است
انوار و حق خود را در این است که از او از این است که از او از این است
برایست و تصدیق باطنی از این است که از او از این است که از او از این است

اما کسی که بی بر موز ایشان شود بر دو بفرست ایشان است تا شود شد
 بواسطه گرفتاری خط و قاعده و نیز در افتادن مذات ضایع بدیده او را
 نزد نشینان این کلمات خط عظیم از افتادن بظلمات زنده و الحاق
 و گرفتار شدن بهما لک حلول و انجا و تعالی الله ذلک عظیم کبر او اما
 بآن مکلف و مقصود ایشان از این کلمات و طایفه میانه معلوم ایشان را
 ازین ثمرات بر وجهی که فهم آن بر او آسان شود و بی بردن معنی آن
 بر تو مکلف باشد و میگوید این سخن آن گنایه ادنیست و رب و زودگی
 بنده است بمیداد و میان غلبه و تسلط محبت الهی بر ظاهر و باطن و دنیا
 و آخر او را و حضرت عزت تعالی وجهه الغفر و الله اعلم است
 من دوست داشتم بنده را از بندگان خود بکشاید و او را بمقام العقب
 و موالست خود میرساند و او را بکار کشاید و اتصال با خود بجا بیاورد
 که فکر او همه مستغرق در ای امر از ملکوتی گردد و حواس او حیران شود
 حیرتی شود و پشیمانی و زرد و مقام قرب من اقدام حرارت او
 مخفی شود و محبت و دوستی من لک بی و گوشت و خون او را بخورد
 از خود عایت بنده و حواس و قوای خود را در میان زمین پس بخلت و دینی
 من برده مغایرت را در هم در دو تا ترس محبت من خرم دینی
 در هم ستود و بگوید **لطم** پیش نظر است که دل و ورد زلفم یاد است
 چنین بایر و عین دارد و در هیچ آنکه چنان شود که گوش او مملو از ذکر من
 نشنود و چشم او غیر از بنده بنگر و چشم خود را من بدار و در حدیث خود
لطم حریفی نیک و لایق و ناری نیک و لایق که او فانت السع و الله
 و الا لکان والغلب و ید مالتی بطریق کمال و ضم طایفه و آورده معنی بخند

در

و در اصل از بطن معنی الله بلف و تعدی با خود است و باید دانست که
 حدیث از احادیث صحیح است و چنانچه بطریق تشبیه نقل آن بصورت سید
 در میان اهل سنت نیز مشهور است و او را ایشان نیز بدانند که بی در
 صحاح خود آورده اند و برین وجه از هر مصلو الله علیه و آله روایت کرده اند که
 الله تعالی من عادی بی و لایق الله و الله با طرب و با طرب الی الله
 حتی اجه فاذ اجهت کنت مع الله الی یوم یبعث به و یبعث به و یبعث به
 بطنش به و چنانچه بطنش به با سالی لا عظیمه و ان استقامتی لا عظیمه
 و ما زودت فی شئ الا ما غلبه کزودی فی نفس نفس المؤمن میره المؤمن
 و اگر مسأله و لا بد که یعنی کسی که دشمنی کند به و بست من پس حقیقی که او
 میباید حارب او یعنی او را در معرض حارب خود دینی او را در نزد کشتن
 پس بست من یعنی کسی که در من دوست ترا ندارد و او را حارب میباید
 بر دوش زدن میباید من بسوی من با حال سستی با آنکه در دست او
 او را پس چون دوست داشتم او را گوش اوی شوم که با من میباید
 و چشم او میباید که با من میباید دوست او میباید که با من میباید که با من
 که با من بر او میباید و هرگاه از من چیزی طلبد یا عطا میباید آنرا او را
 نباید میباید من نباید میباید او را بخورد و زود و کرده ام هر که در چیزی که
 من فاعل آن باشد من تر دمی که مرا دست میباید در وقت کشتن
 من که ناخوش میاید مرک او را و امر ناخوش میاید ناخوش ابدان او
 مرک و او را که زری ازین نیست غایتش اول نیست نزد و خالی از بی
 که این حدیث مستقیم است چنانچه نیست محتاج به توضیح و تامل
 و چند وجه تامل آن کرد و آنکه در کلام جری تقدیر شده باشد و تقدیر کلام این باشد

که با جاذبه الهی و با توفیق فی شئ فی شئ یعنی اگر بر من قزو و داند خا طریقی
نموده و نزد او شد خا طریقی هم که بر خری من نزد او شد خا طریقی که در حق
مومن میباشد **و هم** اگر چون عادت برین جاری شده است که در مسا
کسی که احترام و عزت او را لازم داند و خا طریقی با و باشد مثل دوست
تو یک و یا رمو ای نزد و هم رسد و در مسا و کسی که او را نزد و یک
و تفرقی نباشد مثل نعم و یا در عتوب و اشغال آن نزد و خا طریقی رسد
بلکه چون خا طریقی که دی و رسید و خا طریقی محلی بی آنکه نزد او
خا طریقی دست و چشیده اند و که بر کینه او قزو و احترام او بجهت نزد او
حال مسا و او از او ای و ذلت او بعد م حصول نزد او آن حال بی آن
ست و اند بود که مر او حضرت عزت تعالی باشد این کلام و اند اعلم آن
که یکس از خا طریقی مر از تو من قدر و ذلت و حرمتی نیست مثل قدر و ذلت
نیده مومن و حرمت او و کلام او قبل است و تمثیل بوده با ک معنی
او در ضمن شج بعض احادیث سابقه سن و کرمایش است **سیوم**
در حدیث وارد است از طریق خاصه عامه که خدای تعالی در وقت
اختیار نموده مومن ظاهر میاید و بر او از لطیف و قوایش و بیایست
بهشت و اعتالی آن الله که اهمیت مرک از طریقت او با و شود و
رعیت تمام با مقال این عالم فانی با طریقی بهم رسد پس که شود
سبب آن ایذا و توفیق او از اطم مرک و مصاعف آن و جهان میشود
که او را نهایت رضا برون بهم میرسد و عزت تمام با آن حاصل میشود
و تشبیه کرده است خدای تعالی این معانی را با معانی که او را کرده
که الهی برساند دوست خود بقصد آنکه در عقب آن نفس عظمی با و عاید

مرد

پس نزد و است باشد در آنکه بخوان این اطرار و برساند که با و از اسبابی
و بی نرسد و همیشه در غایت و صفات یکجهت باشد و نفع که آن اطم
و از دیگر مسک و داند که او را آن غیبت تمام بهم رسد و اطم که بر
در حق تعالی و درین صورت یر کلام از پس عا ر تمثیل و عا بود
با این و بر لب باشد که توهم صفات و مخالف شود میان این کتب
و اشغال این اطم که دلالت دارد بر آنکه مومن خالص را در حق تعالی
آید و غیبت تمام بجایات دارد و میان آنچه از صلا است الله علیه و آله
شد که مومن است تعالی الله اعلم الله اعلم بر من که تعالی الله علیه و آله
یعنی کسی که دوست دارد تعالی خدا را که بعد از وفات روح از بدن بر حجاب
بود و در دست میدارد و خدای تعالی سبب تعالی او و کسی که با خورشید
او را تعالی خدای تعالی و هر که غیبت نماید خوش ندارد خدای تعالی
تعالی او را و پشیمان شود و از هر حدیث که کتب طاهر ولات دارد که
مومن خالص که رحمت از بدن نمیدارد بلکه همیشه نهایت غیبت است
آن میدارد و بواسطه رحمت و دوستی که با تعالی الهی دارد و میداند
که آن بر تو من حاصل میشود و چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
شده است که می فرموده اند آن این اطم طالب آنس الموت من العظمی
شده ای الله یعنی بدوستی که بر او طالب را مومن است و لغت کتب
از مومن است و انفس طفل بستان با خود و نیز فرموده اند در حق تعالی
این عظم مومن طفل شد و نو که توفیق و کتب العظم یعنی فرزانه قیم و معانی
پسیدم بر پروردگار که مومن است و شیخ شهاب علیه السلام در کتاب ذکر اهل
اکمال برین وجه جواب گفته است که دوستی تعالی الهی مقید و محلی

27

رنگین

و سپیدار خوابی و امثال آن و اگر کسی بخواهد که در حشمت و ارادت از آن صاحبان
 صحبت میداند باید بنام خدا بنویسد که در دعای ایشان متعلق به عالم بلاست
 ایشان خلیفای خود بنده و زمین او و آسمان کان هر دو بنده بین او و او را در حق
 که هر امین ایشان است بعد از آن دست مبارک از دست من جدا شود
 و فرمودند برو که او را در حق و استیلا **بسم الله الرحمن الرحیم**
 بعثت رشتن بجهت تعالی فی الصبح الحمد للرحمن ای جبرج ای القدر
 شمس الصعدا الصعدا بصدقه صاد و فتح عین فی نقطه مد الف فی الف
 است که از برای حسن تراید و بقیه بحسب ترکیب بعضی مطلق بود
 نیست که از برای نوعی باشد مثل حبست الف فضا چه ترضا بضم زائد
 نوعی از شستن است یا بیل کین که در آن عظم را با حساب امیر المؤمنین ع
 و محمد ص را از او بوده و در آن حجاج بن یوسف در دست او شستن
 و بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر از آن داده بود آن چه اهل
 او عینه و عا و کبر و او معنی طهرت و معنی الشیء یعنی حفظ و محقق که
 او عا و در حق او عا نام معنی حفظ و اجمعا باشد عا و کین یا ی ربانی
 یا ی نیست بسم که ربانی معنی منسوب بر رب باشد و یا ی مدین لطف
 و توفیق پیش از این بر خلاف قیاس است مثل ربانی و در ربانی نیست
 که در شستن پروردگار خود و صورت بسیاری حاصل کرده باشد حال
 الصبح از ربانی الف الف العارف بالله تعالی و صاحب کائنات بر مومنان
 او کفر و صاحب کثافت جلالی که تفسیر آن آیت می کند که و لکن یؤتی ربنا
 ربنا ینزله ذکر کرده است که از ربانی می شود یا التمسک به من یتمتع تعالی
 و طاعتی به بانیست که نسبت به طاعت خداوند تعالی و طاعت خداوند است

الحکم نویسن

عاطف

بسمه

و مستند قول خود ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از شستن
 عبد الله عباس گفت ای مرامات ربانی ذره الاثر یعنی امر و در هر روز
 ای است و شستن و شستن بر روی کسی در مجمع ایشان آورده که در حق است
 که نظام دید امور مردم و متوجه بود از او صلاح پذیر و حال ایشان با صلاح او
 و متعلق علی سبیل محبت یعنی امور نه علم بعضی حصول محبت یعنی مقصد او از
 آموختن علم ائمتین در آخرت باشد از ممالک و اوقات آن نشان دهد
 و تحصیل خط و دنیا و لذت آن اینجا ترشیه یا کثره نبای این زمان است
 و شستن بر روی جمع جمع محبت و محبت کس که می کند که بر روی و
 و چشم حیوانات می نشاند استخوان کرده اند حضرت از ابو اسحق هاشم
 و محمد امیر اردوی حیدر و شستن و خدای ایشان و در او بر عا و شستن از این
 بی نقطه عوام الناس و مردم ادانی و زبولست اتباع علی عا و شستن از این
 و شستن که در وقت را چون کوششندان بکار می برد و او از آن
 کلاه را سبک می گویند و در ادانیت که ایشان بود بعد از شستن خود
 بر عینه از عا و شستن که در این خود و در این مایع شود هر کس ایشان
 برای بخواند و عا و شستن که هر کس دعای بخند حقیقت و در عا و شستن
 شد و کول هر کس را بخواند و عینه است که حق که است و باطل که است و
 معنی است و مطلق که شاید این مستم مردم را بعضی جمع و در آن
 و در وقت از آن را بعضی معنی یا بی باشد با آن صفت از هر دم که است
 و آن در وصف که و الله اعلم العلم و علی الانفاق و کثافت انجی
 بعضی نمک کردن در یاد شده است و علی است و در کفر یعنی ستم است
 یافته باشد چنانچه در ذکر کرده است **بسم الله الرحمن الرحیم**

هو اندی ربنا شمس
 بدیده در و اصل و یا و معنی
 ربانی

الذکر

بعضی مد

شش شش یعنی ایشان را قابلیت و اهلیت آن نیست که متولی امور این
 باشند و درین کلام اشعاری بان نیست که دانشمند حقیقی و الهی این
 یعنی امور دین منوط بر این و رویه است که آنچه که بدان عمل می کرد
 نمی کند و آن اجزاء باید که محققانند که حضرت امیر المومنین درین حدیث
 منقسم ساختند یعنی را که احتمال علم و امتیاز علم در ایشان می رود و در چهار
 قسم اول یعنی از ارباب مستحق بود که با آنکه مستحق او هم آن دارند و در آن
 بهیولتی می تواند کرد و او می بیند بان رضای خدای تعالی را و بقصد قربت
 مشغول تحصیل علم میشود و بعد از آن جتنی بزیادتی شهرت میان حقیقت و علم
 خود را ادا می سازد و آنکه بان صیدی می نهد و وصل بذات ربی و شهرت است
 و در جمیع کارها صلاح و سودا و در هر چه که می بیند و می بیند و در هر چه که
 بصیرت آن نیست که تفریح بر او نیست رسید و بر هر چه که از کلام اهل
 تو است یافت بلکه همین بظاہر آن می رسد و با دل مبتنی که بر این است
 شود و شکی نماند از این خاطر ایشان را و می باید و در حال از او می گذرد و می گذرد
 که علم را که رسیدن به طالب اینی و اعتبار میان خلق و شهرت خود
 نیاید و آنچنان نیست که بصیرت هم تفریح نیست بهیچ وجه و از او می گذرد
 کلام خود را می رسد و لیکن گرفتار بهجات نفس اند و در دست توانی بچی
 مسیح است و در این و در این لذات موجود و این شهرت و شهرت و شهرت و شهرت
 اوقات ایشان صرف آن میشود و در نگاه و می بیند و در دست و در دست
 که از صفات و علم و نور و صلاحی با آن و در سلوک راه است و طریق حق را
 شعار خود دارند و لیکن بصیرت ناخوش دیگر گرفتارند که آن حبش و میل
 بدینا است و ذوق و خیره که نهتن در بسیار کردن مال و وجه و نعمت ساخته

جست

علم

۲۷

علم را که پس از این بسیارند پس از این است کسی را که طالب علم حقیقی
 که اهل نفس خود را از ثلوث اخلاق و غیره و او را در دست سپید و شست و شست
 و در از آنکه دانش و علم عبادت و طاعت و کمال و شادان است و چنانچه که
 و علم خود را در علم است و در دست نیست که در باک ساختن و عصا و علم
 آلاش نیست و نکات و در دست عبادت و در دست و در دست و در دست
 ساختن بان آلاش اخلاق و در دست و در دست و در دست و در دست
 العلم و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 الحق و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 فنا در حال است و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 زیرا که نمی بیند و آن کسی را که در دست و در دست و در دست و در دست
 و چنان که در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 در میان خلق باشد بلکه ناچار است زمان را از زمان می گذارد و در دست و در دست
 حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه مقتضی قواعد ارباب عدل و در دست
 و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 علی لا تحمدا الا رض من قائم بقدره اقامه ظاهر است و در دست و در دست و در دست
 فانی نمی تواند روی زمین او را می که برای و در دست و در دست و در دست
 معارف الهی را با ایمان ظاهر و در دست و در دست و در دست و در دست
 علم است و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 موالف بر آن اخلاق دارند و یا یعنی آن اخلاق و در دست و در دست و در دست
 مستظهر بدعوت امامت و رعایت هر اسم آن باشد و در دست و در دست

آنچنان

صلوات الله عليه وآله وسلم و زمان غنای فیکر کیش از امام مکرور بود
و مثل حالت امامانی که از ذرات آنحضرت بزرگوار محضی با هم امامت مقام
داشتند و فیضیه شد اظهار نمود و چنانچه درین زمانست از احادیث
الامام علیه السلام و احادی آنحضرت از نظر صلیبی با و قتی که آورده است یعنی
بطوریکه در بجهت هم العلم علی خانی الامور و ما شرو اروج البقیه
از این سخن و عکس حضرت در ذکر اوصاف امامان مکرور و فرمودند
که ایشان جمیع اندک اظهار یافته اند بعلل لدنی که تمایز بتعلیم و تعلیم حقیق
بر حقایق اشیا آشنایی هست از حوصلات و معنویات و تکلیف
شده است برای این آنچه در برده است خفا محجوب و مخفی بود و پس از
و انشدانه و چنانچه هست در نفس الامری بعضی یقین شده کرده و
ایشان را است که در ذوق و روان باقی مانده و و لهای ایشان را اظهار
تأیی بهم رسیده و اروج ایشان از کدورتان امر حجت یافته و عبارت
ازین حالت حکمت حقیقی که در قرآن وارد است من یوقی الذلعه
و یوقی الجور یعنی هر که حکمت دادند برستی که داده شده است
و ویر کسب از روح بقیه احادیث گذشت یعنی است و اصل امامان
استو عره المرفون و در بقیه او و سلون عین در اصل حکمت یعنی بزرگوار
و نهاده است در مقابل سهل و از آنجا اندک کرده یعنی شکل استمال است قال
فی الصحیح یقال جل و قدر مطلب و در و تر و است یعنی مستقیم است و نحوه
از تر و بقیه که معنی نیست معنی آسان ساخت بر خود و آنرا باب ششم
مکمل ساختند از اصل ترک شبهه های بدنی و قطع تعلقات دنیوی و
مدامت خاموشی و مدداری و تحمل کسب و تحملی و اخرا از آنکه سنگ

۳۲

عجز ایشان صرف شود و چیزی که موجب زیادتى قرب الهی و ازین
مربطان و در آن نباشد و امثال آن از آنچه شمار دوم از باب یک
و اصحاب عرفانست و صبحه الله بیا بیا در او حیا معانی باطنی و اعلی
یعنی گفته اند از ایمان و لهای خود و اخبار تعلقی باین خرابه و حش و کبر
در وی آورده است اوج ایشان پیش از بحال الهی پس در ایشان از
و صحبت از باب دنیا و انبای زمانست از اول خانیان معاصره و علم
بالامان آ علی که عالم مقربین و اوج قدسی اند و حسن اولیای ائمه
خلفاء و ائمه فی ارضه معرقه ساختن مسندله درین فقره و ما بحال است بود
است که لا ینکسر بر اینان سر او اند تا بگویند این صفات بایشان
باید بواسطه الصفات صفاتی که بزرگداشت چنانچه در بقیه کبریا و اولاد
علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
برین و چه گفته اند اما مشوقالی درویش هم سبب شکست در کینه
سوق آنحضرت بیدار ایشان در اعلی مرتبه بوده است زیرا که صفتیت
صفت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
از باب عرفان و مقتدای اصحاب است و اهل ایمان بوده است
چنانچه بعد از صفات انوار حضرت امیر مقلید و از انوارش و در پرت او
مستور بود و از این باطن ظهوره نفس بر نفس همیشه مستغرق شده
جمال انبیا فی شمس خود بوده و خاطر مبارکش ایمان تعلقی در یافت الهای
اصحاب طریقه خود سلاطین علیهم السلام و اهل استقامت که این
حدیث اشعار باین دارد که روی زمین هرگز خالی نباشد از امامی که بتوفیق
ضی صفات مکرور باشد و همچنین آنچه خدا حدیث مشهور و مشایخ

و در عرف امام زمانه مات مرتبه جاهلیه است که تحقق علیه سنی نیست
 یعنی کسی که عمر و دانشش امام زمان خود را میبرد و در آن ارباب جاه
 و بجای که از دین بکانه اندازد و بپای امامیه که فایده ناکار امام زمان
 ایشان امام محمد مهدی است علیه السلام ظاهر است و محال لغافل ایشان
 اهل سنت و جماعت دین امام تشیع بسیار بر ایشان میگذرد و میگویند امامی
 که در صول او کسی را ممکن نباشد و در اکثر مسائل احکام دین از روی خود
 میزند و بر خود شافعی او چه فایده مرتب خواهد بود و کسی که بگوید و شافعی است
 حاصل نموده باشد از دین بکانه میبرد و امامیه در صول او علیه السلام واجب
 ایشان میگویند که فایده شافعی امام زمان خود همین دین و در اکثر
 مسائل و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بوجود او و اعتقاد الیه اوست و صلا
 در زمین امر نیست که فی ذاته مطایبت و کینیت از اركان اسلام میگویند
 یعنی که در هر صیغه صلوات الله علیه و آله بود تصدیق بوجود آن حضرت
 و اعتقاد خیرت او ضروری دین ایشان بود و قطع نظر از دین و در اکثر
 مسائل و احکام دین از روی او و روایت شده است از عبا بر بن عبد الله الصا
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله احوال امام محمد مهدی علیه السلام کردند و فرمودند
 که ذلك الذي يفتح عرجل على يد منافق الارض و عمار بها غيب
عن اوليا عتبة الامميت فيها الامن امیر محمد علیه السلام را
 بکفر فتح خواهد کرد و خدای عز و جل بر دست او عام روی زمین را
 از مرقع مأمون غایب میشود از دوستان خود غایب شدی
 که بر تصدیق بآن نبوت نمی اندک کسی که خدای تعالی امتحان کرده باشد
 دل را از اجابت ایمان جابر انصاری گوید بقیه نعم ای رسول خدای بیا

اندر

بگو

شیعه و دوستان او را انصاف خواهد بود از روی امام غیبت و خیرت
 صلوات الله علیه و آله فرمودند که ای و اللهی بعضی باطنی شما امام
 یستصیون نور و یستغفرون و یلتم فی غیبت کا قلع السلسل من ان
 غلام الشهاب یعنی آری با خدای هست که هر روز شده است بخیر
 راستی که ایشان یعنی شیعه را دلیلی او و دینی میگردند نور او
 مشفق میشود و دوستی او را میام غیبت او چنانچه مشفق میشود در علم
 آفتاب و اگر در دربار پنهان باشد و امامیه میگویند با ایشان
 تشیع که شافعی درین باب بر ما میگذرد یعنی درجه و در دست زیرا که
 بران رفته اند که هر امام زمان و در دست مکرر صاحبان گوشت از
 پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس باشد خواهد عالم باشد و خواهد جلیل
 خواهد عادل و خواهد غاسق هر میگویند چه فایده مرتب تواند بود بر شافعی
 جلیل غاسق یا اگر کسی که ببرد او را در شافعی باشد که فرمودند از دین
 میرد و باشد بعضی مدعی لغافل یعنی متغیله شده اند و بران رفته اند که
 مراد امام زمان درین حدیث کتاب التهجیت که قرآن مجید باشد
 و امامیه میگویند بنابرین بعضی امام زمان انصاف که از حدیث مذکور فهم
 میشود و وجهی ندارد شافعی خواهد بود و بر بعضی مکرر استخباران و در دلائل
 بر عصری غیر امام عصر ذکر باشد و قرآن در هر عصری یکیت و توحید
 در آن را نمی تواند کما القراض عالم و نیز جمعی را داده شده است از حق
 قرآن که کسی که آنرا حاصل کرده باشد کافر میبرد و اگر در آن صورت
 و عبارات و دانستن معانی است چنانچه غنی نیست بسیاری از مردم
 مشکل میشود و اگر مراد مجرد تصدیق بوجود است همان تشیع که بر ما

فیطمعون علم

الحقائق عرض شود و کشف بر عارف الهی که بحال الهیون یقینون و عوالمی و عوالمی
و تولد ان الشیخ مید و لا فنی الفقهی و بقا و کمال الله یظهر بالتب و الاثر و
و یخافون و یقینون حکم من غیر ایمان و یحجون خلافت و یقینون غیر اذان حکم غیر
و واجب الیقین علی خلافتی و کذا که انتم یقینون ان ان اول الاجتهاد و ان اول الفقه
و باقی یقینون فی العالم و ان الله لا یجرب علی شیء الا یجرب احدا له و یقینون ان الاجتهاد و الاجتهاد
و التعلیم الالهی و الاحکام الشریعه و عوالمی غیر من فاسد الخیال یعنی بدست یکر
خدا یزید اهل البیت که هر دو خواهر که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام او سوسه و اروا نام رسول خدا صلی
علیه و آله و اوجیه اوسین بر علیت علیها السلام است خواهم که در باب دوم
در جسم خدا صلی الله علیه و آله در میان رکن معانی و مقام ابراهیم است و در باب
یخف فاعنی و یخفکی خلقت و صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در
از وصی الله علیه و آله و خلق یخف فاعنی و یخفکی خلقت و صحبت رسول خدا صلی
ترین مردم صحبت او اهل کوفه خواهند بود و در کافیه خواهر که در میان مردم بحال
یا حضرت سال از سال و جریه خواهند بود و کافیه که بی انزه و نصاری و اهل
ایشان و خواهر که در مردم از این خدا صلی الله علیه و آله و صحبت خواهر است
خواهم گفت بر از روی زمین و باقی نخواهد که در دین حق را در میان
که مقدس علماء و ارباب اجتهاد باشند چنانچه او را که بر خود و انوار
بر ان رفته و حکمی کند تحت حکم او در خواهند از روی اگر او عالم است
خواهند که او در هر نوعی و در آنچه شری که از غیر او داشته باشد و ان
باشد به بود و او را سلطان و غیر از خاصان ایشان و صحبت کند با عیال
و دانیان از اهل حلقه و ارباب عرفان از روی شهر و کشف بر عارف الهی

یعنی بشناختی که از اجانب خدای تعالی بآیت یافتند باشند
و او را در می باشند اجانب خدای تعالی که بر باری دارند دعوت او را
باری میداده باشند او را و در دعوت مردم بین حق و اگر نباشند که کمترین
و نباشند هر آینه قنوی و فتنه فضا بعل او و لکن ظاهر سازده خدای تعالی با او که
و کرم که نصیبانند و فایده بکنند فضا بجهتین کرم و اطهار او در بر سیدان
از بر خا و در قبولی که احکام او را از این احوال با او داده باشند و در باطن حق
او باشند و واقعا و در سبب باشند و در باطن او که می که در میان ایشان در حقیقت
غیر حقی که ایمان کرده باشند که صلاحات و حکم او بر حق نیست و چون
ایشان را اعتقاد است که بجهتین در میان اجتهاد و القطع یافته است و چون
در عاقل باقی نیست و خدای تعالی بعد از ایمان ایشان کسی نیست را و چون
ساخت که در وجه اجتهاد برسد و اما کسی که دعوی توفیق الهی گویند حق خدای
در احکام شرعی را از دایان بیوکی و دوا و خیال و رای منسوب است اینجا بود
کلام مکرر بر نفس کن در آن و بویژه بهیرت و در مکرر بختی که گونا نباشد از
رسیدن بشناختن آن بچند میوه مقصود و اول آن اقدار بنای خصوصاً در
او که آن اندیشه فی الارض مضارب اعتقاد است در روی او و اولی او که سالار
به اهل الکون سعادت خیزترین مردم محبت او اهل که خواهند بود و قول او که اعتقاد
معتقد العلماء و اهل الکون اجتهاد و دشمن او که معتقد علماء و ارباب اجتهاد در
و قولی او که لاتم یعقودون ان اهل الاجتهاد و نه در انقطع ایشان را اعتقاد
که اهل الاجتهاد در زمان محمد شدن انقطاع یافته است و بجهت دیگر در باطن او که بویژه
که سالی که مقصود او درین عبارت محبت و این کلام چهارده و از این سخن که
باعتقاد او صاحب الامر علیه السلام الان بر روی زمین موجود است و صاحب

عبادت قبول طاعت بهترین فیضها و تقدیر کرده است شیخ مذکور را
فلاح را در قول خدای تعالی که وَاللَّهُ يَهْدِي الْقُلُوبَ لِمَنْ يَشَاءُ و فرمود که
که عبادت از فیضی یا حق و سعادت منتهی شد است و شیخ ابو جعفر
رحمه الله نیز در نفس خود که موسوم بنیاست گفته که ما در مملکت ارباب عبادت
و فیض و تقدیر را که در آن کرده اند و با خداوند است و از خدای تعالی
بسیب اعمال خیری که از ایشان در وجه و آمده است و از برای ایمانی که بخواهد
و دین او آورده و آن نیست که فیضی و سعادت منتهی و در تقدیر تاضی و عبادت
و محبت که الفاضل هو العابد بالمطلب و همین سبب در کتب و تفسیر است
آری تقدیر کرده است شیخ ابو علی طوسی فلاح را در کتب فَالْإِيمَانُ
بغیر ثواب نهایش از این فلاح در آیت مذکور باین سبب لازم ندارد که
هر جا و آن شود باین معنی که در تقدیری که در آن معنی حمل شود و سبب
باین بر مطلب مذکور کافی تمام است بلکه فاعل آن محمول باشد اما اگر فاعل
محمول شود و معنی آن شیخ ابو علی طوسی علیه السلام نقل کرده است آیت مذکور عبادت
و لالت بر معنی خواهد بود بر آن تقدیر معنی چنین خواهد بود که بر آن وجه که
محمل آوردن مذکور سبب آن شود که نماز و عبادت از عبادت بر سبب این
لازم دارد که اگر باین تقدیر محمل می باشد فی معنی که در سبب بر آمدن و
و تفاوت اعضا میشود و اگر در وضو آن تقدیر کند با اتفاق و منتهی با محبت اگر هم
گفته تصدیق آنرا با تقدیر و در محبت آن خلاف کرده اند با خود خواهد بود
پس هر چه عمل سبب آن شود لازم نیست که تصدیق آن معنی باشد و اولی است
که استدلالاتی بر مطلب مذکور بجای که در آیت کرده است آنرا شیخ مذکور
محمد بن یعقوب کوفی در کتاب کافی بطریق که حضرت از مردان بن عماره آورده

اندر
اندر

م

حضرت صادق علیه السلام که گفت العباد و غنم قوم عبد و الله عز وجل خود را
ملک عباد الله العبد و قوم عبد الله تبارک و تعالی طلب العباد ملک
عباد و الا چرا و تو هم عبد الله عز وجل تمام ملک عباد الله الا چرا و بی
افضل العباد و جمیع عبادت کنندگان رخصه کرده و عبادت خدای
میکنند و خدا ایشان را عذاب است و این عبادت کنندگان است
تا دین خداوندان با داور و نهای ایشان قیام نمایند و جمیع عبادت
او قیام می نمایند بواسطه او است و ابواب او و این عبادت برود است
که بواسطه در دست آوردن اجره آن فعل قیامی نمایند و جمیع عبادت را
بر پای می دارند بواسطه جمیع که با داور اند این عبادت خردمند آن را
و متوجه است و این عبادت بهترین عبادت است برین وجه که باین
حضرت درین حدیث که می افضل العباد و جمیع این عبادت بهترین
عبادت است از عباد بر آن دارد که آن دو قسم است اول بر انصاف
بسی دارد پس محسوس باشد چه عبادت باطل و هیچ معنی تصدیق
پس مطلب که حق عبادت است کافی که تصدیق حصول و سبب خلاصی از
عذاب محمل آمده باشد ثابت باشد عَلَيْهِ دوم جمیع ما انصاف از عبادت
تصدیق محمل و آب و خلاصی از عذاب واقع شود و تصدیق مذکور اجتناب از
ایشان انهم می شود و باعث شهرت و عبادت میدهند و اگر با تصدیق
جمع شود و اما باقی ضمیمی که عبادت سبب حصول آن می شود و خواه تصدیق
و خواه در مثل خدا حسی از انچه او دانسته سبب آنرا کردن او را
و برین از طعام در روز و شب و برود و خشک شدن اعضا در وضو
نامومین دخول در نماز و دیگر احرام و غیره اوقات کردن غنیمت استال بنابر

عزاف خانه کعبه و امثال آن از عبادات و محی فطرت است و خود در
برخو استنجا از شرب و امثال آن ظاهر است که قصد آنها غیر شرب
این است بطریق اولی باعث فساد عبادت باشد و اما آنکه قصد تحصیل
نواب را باعث فساد عبادت نمیدانند خلاف کرده اند و اگر آن
قصد با مطلق است باید اکثر اربابان بر آن رفته اند که مطلق نیست
چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب صیوفا و شیخ ابوالفتح
در معبر شیخ خضر فیض شیخ جمال الدین مطهر علیه السلام در کتاب صیوفا
الاحکام و مشتی جزم باین کرده اند که امور مذکور چون الله جل
قصد آن بعد از آنکه قصد قربت متحقق باشد نقصانی ندارد و بر ایشان
و از وی یاد کرده اند حصول آن جایز است و ذکر بافت لازم ندارد
قصد آنرا و مشایخ علمای اصفهان و الله علیه حکم کرده اند بطلان
عبادت گاهی که با قصد قربت یکی از قصد های مذکور جمیع شیوخ
جمال الدین مطهر در کتاب نهجیه و قواعد الاحکام چنین بیان کرده
است شیخ خراسانی و ولد او شیخ شهید علیه السلام در کتاب بیان
آن شده اند و این قول از همان داده بنا بر آنکه اخلاص که در عبادت
مطلوب است با انضمام قصد امور مذکور متحقق میشود و این در باب نیست
و شیخ شهید در قواعد خود و احتمال بعضی نیز از داده است برین وجه
که اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد و قصد ثانوی دیگر بر عینیت
آن واقع شود عبادت صحیح و اگر امر بر عکس باشد یا هر دو مقصود
بالذات باشد باطل و باید دانست که آنچه قصد آن با نیت قربت
یشود و اگر فی الغرض همان شرعی و یا غیره باشد یعنی واجب باشد عا

بایست و قصد آن از روی وجوب باشد که مثل اساک از طعام در روز
داشتن کافی که بواسطه حفظ بدن اساک مذکور واجب باشد و اعلام کما یجوز
بدخول در غار قصد را نفی بر غیر شرب است که مضر و حجت عبادت باشد
چه قصد آن ضایع باشد قربت نیست بلکه موهبت است بحث و اموال بضم
آن با نیت قربت ملا حظ باین آن تواند نمود پس روزی کسی که با نیت
قربت در آن قصد اساک از طعام کرده باشد بواسطه حفظ بدن خود
خواه روزی مذکور واجب باشد و خواه نیست و خواه واجب مذکور متعین
باشد مثل روز رمضان و غیر متعین و خواه غیر متعین باشد مثل روز عید
و غیر متعین نباشد در خاطر از محبت از روی غیر متعین کی هست عدم
محبت نیز احتمال دارد و الله اعلم **فایده** شیخ موسی قزوینی گفته اند که بعضی
نقصان نیت را با داده ایم و الفصل علی الوجه المأمور به فی الجمله اراده
موجبه و ساقط فعل بر وجهی که از جانب شارع امر بآن شده و امر او را داده
اراده فاعلیت و فعل ایضا باشد از فعل و از استنجا نفس بر نفس
تا بیرون رود از تعریف مذکور اراده کله ای تعالی مفعول متکلیف از بیرون
که آن اراده فاعلیت نیست و فعل است و نیت روز و نیت امر صریح و
مثال آن با نیت عبادت ظاهر اراده فعل نیست بلکه اراده ترک فعلست و علی
الوجه المأمور به شرعا مطلقا با داده ایم و با نیت که اراده بر آن
وجه باشد تا غرض از تعریف بیرون رود چه در غرض لازم نیست که اراده
بر آن وجه باشد بلکه غرض فعل اراده ایجاد است بر سبب نیت خواه بر
وجه مأمور به باشد و خواه نه و این تعریف را علامه در کتاب قواعد الاحکام مذکور
کرده و شیخ علی محمد آملی بر آن اعتراض کرده است که اگر از مأمور به واجب

از او کرده و بنا بر آنکه امر و حقیقت از برای وجوب و در وجوب بطریق محال
است محال میشود و لازم می آید که شامل بنیت نباشد پس توفیق
جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است بآن مطلق آنچه فعل آن مطلوب است
و از جانب شارع حقیقت آن حاصل و اگر چه بر وجه مباحث بوده باشد مثل
آنچه مطلوب است و در قول خداوند **وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** و این چه کاره فعل
شده و از امر خود را با تمام رسانیده و حقیقت شمارا که صدق کند با کمال
کلام است بر مبنای مجازی صادق خواهد بود و بر اراده بوجود آوردن افعال
متبادر و حکم بنیت بودن آن نزد فقها بقدر و در هر مقام شد بر وجه کلام
شیخ علی بن محمد در شرح قواعد و کلام و نظر است بر آنکه مأمور به عبادت
از امر است که بعضی از دین آن یک شریعت و جهان و کشته باشد
بر آنکه آن پس نیست و افعال باشد و مصالح خارج نزد کسی که قابلیت
نا آنکه آنچه حقیقت آن سبب از جانب شارع واقع شده باشد معلوم
ترک بجهان دارد و مله و اینست ملاحظه میشود که در حال است نسبت در مأمور
مناجات دارد و آنچه حقیقت است که استعمال امر در وجوب حقیقت
در غیر وجوب نسبت مجاز و نه فعلی که در توفیق استعمال می آید ظاهر نیست
که بر مبنای حقیقی متعلق باشد اصناف او و بواسطه آنکه در انسان با مری که گفته
نسبت حقیقت از برای وجوب است صیغه افعال است و آنچه در مبنای آن شده لفظ
امر که مرکب از الف و یح و در است بر امر مذکور در آیهان از برای نیست
که مرکب میان و حب و نسبت یعنی مطلق ترجیح و بهتری زیرا که حکم کرده
تا آنکه نسبت نیز حقیقتا مأمور به است و بنا بر تفسیر بعضی در شرح مختصر اصول
نقل آن کرده است و حکم مذکور چنانچه فی حقیقت تقاضای امر است که میکند

نهایت آنچه توان گفت و در باب است که اعتراض شیخ علی بن محمد
بنی بر افاض غیبی باشد از آنکه مأمور به شامل نسبت نیست و ایشان حکم بر
شمول مذکور کرده اند و عرض او ضلعی ساقط توفیق در اصل نباشد بلکه بحث
او با علامه مختصس سر بحث از برای شده زیرا که علامه اگر چه در کتاب بنیت
کرده است در آنکه نسبت مأمور به است نسبت حقیقت باشد اما در تفسیر
اصول جزم کرده است بلکه نسبت مأمور به نسبت و بحث مذکور با و بنا بر این
و نسبت بهایش بنابرین چنان نفسی نسبت مذکور مرتب نخواهد بود
تا آنکه ظاهر از کلام او است که امر او اعتراض بر توفیق باشد و اثبات آنکه
توفیق بر وجه خوب نیست نه بحث از برای و الله اعلم **بیش چهارم**
استشمار یافته است میان علایق و انوار الله علیه که از جهت اول و آنکه
در عبادت مباح است از غایت و تائیت گفته عبادت است چه نسبت فعل
خداوند تعالی است و کلام مجید که **وَمَا أَرْأَى لَكُمْ كَيْفَ تَلْبَسُونَ**
لَهُ الدِّينَ و در دلاله این آیت بر مطلب مذکور نظر است زیرا که در این
آیت نسبت ترکیب معقول مخلصین و ائمت و غیره امر و از جهت ثانی
تواریت و بطلان امر او نیست و الله اعلم که مأمور شده اند بهود و نصاری
که آنکه مذکور است که خدا را در حالتی که مخلصین باشند و زندگی خود و کسی را مثل
عزیز و عیسای ترکیب او نشانند و زندگی او چنانچه شیخ علی بن محمد
خود که موسوم به جامع الحامص است حالی که تفسیر این آیت میکند که نسبت
منفی است است که مأمور شده اند ایشان در توفیق و پیش هر که بر کفر
و لکن توفیق کرده کتاب خود را و مصل کرده اند و حکام آنرا با آنچه میگویند
و صاحب کتاب نیز در کتاب خود منعی این آیه را برین وجه ذکر کرده و نیز

قال العلامة في بحث نیست فی تصور من نهائیه الاحکام لایجب التفریق
 لکنی حدیث معین فان بواء کان هو اثبات صحیح اجماعا و لو کان
 غیره فان کان غلطاً فما لا قرب القیاس عدم اثباته انما القیاس لایحاط
 غیر الغلط فیها و ان کان عامه انما لا قرب المطلقان لکن لا یحاط بهما
 واجب نیست در تصور حدیث معین پس اگر حدیثی که اثر او را
 در واقع حدیث بان حدیث باشد و ضوی او با جمیع صحیح است و اگر
 دیگر موجب وضوی او شده باشد که تصدیق او از روی غلط و او اشتباه با
 اقرب در قیاسی است که وضوی او صحیح است که از روی عدم دانسته می باشد
 اقرب بطلان است بوسیله ظاهر است و باری کردن او بطلان است
 قوی او که تسلط علیه الطمانه و تعیل او را بر باری و طمانیه و بطلان به کل
 کردن است و است که در آن صورت نیست در واقع حاصل نیست
 از قیاس غایت و باری نمی بود و در افعی که از علایق اهل سنت است و است
 عزیز که از مضغفات است و است میگوید از آن روی وضع حدیث المضموم بطم
 و انما بال نظر فان کان غلطاً صحیح وضوی او کان عامه المضموم لانه
 طالع بطلان یعنی اگر حدیثی که وضوی او غلط است و اثر او اشتباه
 واقع در باب مکرر و باشد بکلی موجب وضوی او بلی باشد بخلاف او و اگر حدیثی
 مکرر بر سبیل غلط از واقع شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از روی عدم
 و دانسته می باشد و دانده که از حدیثی واقع نشده است وضوی او
 صحیح نیست زیرا که او در آن صورت طالع باری گشته خواهد بود
 باطلات پس دانسته شد که غلط گشته اما بی گفته اند و عامه را
 واجب و باری گشته بوسیله آنکه در صورت غلط تصدیق حدیث فی

الجماعه از واقع است و در صورت عدم نیست گفتن بگوید عبارت
 مذکور از این بیان واقع شده از روی محال نیست بعد از تشبیه بسیار
 هست که قیاس بر آن تصورست چیزی باشد و است آن چه اطلاق می کنند
 چیزی که گفته اند هر یک از اینها که در میان آن و در میان آن هم غلط شوند
 چیزی که قیاسی است از یکدیگر می توان کرد و وجهیست که بر حدیثی که از روی عدم
 گفته در حدیث عامه بطلان را با آنکه بعد از آنکه حدیثی صحیح است بطلان
 شد و حقیقت بر خلاف آن ساز خواهد بود که افعال افعال بایست و حقیقت
 و است غلطیست بر این حدیث که در شهر اسلامان باشد گاهی که از حدیثی
 شود بکلی بطلان می شود که قابل آنکه بگوید از روی عدم و توقف بر غلطیست
 آنچه از بصورت غلط واقع میشود و در واقع غلط نیست بوسیله غلطی
 نیست و نیست چون قصد تربت خود است از کمال و قیاس و واقع شد
 که قصد تربت که در او از آن آنچه قصد اعمال امر است و است از کمال و قیاس
 نیست و خود در این حدیثی که از او امر شرعی مأمور علیه اند و طمانیه غلطیست
 بسیار از حدیثیست غلط از روی بطلان ایشان بر آنچه صورت نیست است اطلاق
 نیست کرده اند از روی مجاز و داده مکرر و اند بان آنرا که در حدیثیست
 واقع نادیده و غیره و نیست تا در آنکه بر ایشان آنچه غلطیست و دانی
 در رساله المنوذج بر ایشان وارد دانسته است و گفته است که حدیثیست
 از قصد است و قصد رفع آنچه اعتقاد حصول آن ندانسته باشد
 که از بیرون واقع شود و جامی انسان پس قصد رفع حدیثی که میدانند که از
 واقع شده است مقصود نباشد مگر از روی غلط و اشتباه باشد پس
 تعین آن غلط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد محرم است

کفاره

تکرار

۲۱

2

عقیدہ

۱۰۰

٧

[illegible]

تہرہ است از رنگ گل صبر

در کتب معتبره

معنی برای وادی ثمار از او است که می باشد و ظاهر است
که مقصد از نسبت از وسیله نسبت اعمال و الی نظر در حکمت و است و اعمال
در آن می کشد بخلاف عملی است که علی معقول بر است پس از این عمل
ولی بهتر شد از اعلی اعضا **نفس** اگر چه است که نسبت بعضی اعمال است
نفس و چهار و امثال آن بهتر است از نفس بعضی اعمال خفیه مثل تلاوت آیتی از
قرآن و تصدیق یک کلمه **نفس** از این است که **نفس** اگر لفظ خبر در است
استم فیض نسبت بلکه معنی است که نسبت مؤمن عمل خیر است از جهت اعمال او
نعم عمل مؤمن من بتعقیق است و این توجیه از نسبت در نفس علم الهی
مستولیست و بیان دفع می شود ثانی که میان حدیث مذکور است و میان
حدیثی که از بنابر صلوات الله علیه روایت که افضل الاعمال آخره یعنی بهتر
اعمال علیست که مشقت در آن بیشتر است هر دو دل حدیث مذکور اتفاق
آن می کشد که عمل بهتر باشد ازین رو که مشقت در آن بیشتر است و عمل
مشتری که در حدیثی ذکر یافت در آخر این حدیث کرده اند که در ظاهر
من عمل و بنابر این توجیه لفظ بهتر در آن گفته است نسبت مؤمن بود و عمل
معنی این خواهد بود که نسبت کار خیر است از جهت اعمال او نه از جهت این توجیه
معنی نسبت در حدیث که ما در حدیث آنیم جاری می شود و در حدیث
که در بعضی اشکال مذکور است آن حدیث باین توجیه نظر است که
اشکال مذکور بنا بر این است که نسبت منافعی بسیار از حدیث مذکور و آن است
آن این است که از اعم بالمعنی است و هر چه سنگین تر نسبت که بنا بر حدیث
بجانب ظاهر تقاضای آن می کشد که نسبت کار خیر از عمل او باشد و ثانی
آن می کشد که نسبت او برتر باشد زیرا که در این مقام سواي این معنی

دکتر

که موجب عقاب باشد و مفاد حدیث است که قبل از آمدن عملی عقاب است
مترتب نسبت پس منافات مذکور بحال خود باشد اگر گویند مفاد حدیث
ان این است که هر چه از این نسبت که قبل از آمدن عملی شریعت است
عقابی مترتب نسبت و این معنی منافات ندارد بلکه بعد از آن عمل
ترتیب بدین وجه که نسبت حدیث عقاب که در عمل حدیث خود خوب نیست
نسبت اندر بود که این نسبت باشد می کشد اگر این تفسیر را می شود و بدون این توجیه
برستانی میان حدیثین نمی بود و زیرا که چنانچه می تواند بود که بعد از آمدن
عملی نسبت که از حدیث عقاب مترتب باشد و در عمل حدیث است و در حدیث
عقابی که نسبت او بعد از اتمام عمل ترتیب می یابد و یا در حدیث عقاب
که در عمل ترتیب نسبت پس نسبت این اشکال توجیه مذکور می کشد توجیه اول
و توجیه مذکور است باشد و توجیه بر وجه این ثانی و اشکال بوجهی دیگر می کشد
و آن است که مذکور است در حدیث که اتصال الاعمال آخره باین است که هر
عمل را که ممکن باشد که با چنانی مختلف بجای آورد بهرین آنها خوب است که
نعم مشقت و عقب در آن بیشتر باشد مثل آنکه روزی که در نماز است
و علاوه که هر چه در آن است شود و آن نسبت است از روزی که در نماز است
هر چه در آن است و گوئی که در وقت کراهی غلبه در حال داری داده شود و نسبت
از کراهی که در وقت از رانی در حال کراهی بهرین منافات باشد و این
آن میان حدیث نیست المؤمنین هر چه عملی که نسبت تیر از چنانی مختلف است و آن
که در آن شود و نسبت سنگین است که نسبتی که در آن خلاصی حرف باشد است
شعبت خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود و بعضی نسبتها که بر آن چه
باشد **نفس** اگر چه در حدیث متاثر شدن نسبت نزد عمل و انقیاد و انقیاد

طاعت بر روی آوردن او بخت او از دنیا گرفتن لذت آن
و هیچ شک نیست که این شکر است چه ای که در دنیا و پیشه و کاری که در دنیا
اعضا نیز شغل طاعت و عبادت باشد و از مباشرت معاصی و منکرات
باز آید زیرا که میان دل و اعضا علاقه ایست تا آنکه متشابه انسان از
یکدیگر میشود و اگر عمل الهی او بابت مثل ترس و وحشت و امثال آن اعضا
در روز عرشته می افتد بر قرار می ماند و دل در حقیقت حاکم و مبین است
و در احوال و اعضا نیز از عبادت امتناع او و مقصود اصلی از حق جو کردن تا
دست پرستگان که به نادان پستی بر زمین که در دنیا و عرشته
ست عرض رسیدن بهائی برین است بلکه عرض نیست که عبادت
باعث زیاده ای تو اضع دل شود زیرا که کسی که نفس خود را در مقام کمال
و اعتقاد می یابد اگر استعانت از اعضا بخیر و اعضا می خرد
نیز در صورت تواضع در آورد تو اضع علی او شدت می یابد کسی
که سجده کند و از معنی تواضع غافل باشد و دل خود را با شغل
و مینوی و لذات آن مشغول دارد و هیچ شکر نیست که از بی اثری
او بدل نخواهد رسید بلکه بهر دو سجده او با عذر می خورای
و نظر بعضی که از آن مطلوب است بر نیست و حقیقت روح عبادت
دل به ناله حیث او پس فضل از او باشد و این چه نزدیکی است به
چشم که سبق ذکر یافت **نکته** اگر کسی بخت عبادت از مجرد این قول نیست که
در وقت نماز و روزه و در کس گفتن مثلا بگوئی نماز میکنم یا روزه دارم
یا بدین گفتن بنام بنیام بفرستند او معانی این الفاظ را افعال و کلام
نی بهات کیست این معنی آنچه از باب حقیقی نیست میداند زیرا که آن

چهره حرکت دادن زبانی و کلمات نقیصت و نیست و حقیقت بر این
تفصیل است و مایل ساقین او با توجه غرض و مطلوب اوست که عبارت از جمل
رضا و قرب حجت و این را یکیش و میل هر کدام از این محسوس باشد و کلام
باین کلمات و لغت معانی آن بهر نسبت از کمال و این کلمات در آن
حال از کمال گفتن می رود که استقامتی طعام هر کدام با میل آن نیستیم
بعضی را گوید از این کلام استقامت میل نکرد بهر سبب و مثل نفس کسی که دل را
محبت شخصی فانی باشد عاشق محبت خود فلان را و قدم در باده دوستی و طاعت
او می نهیم بلکه رافق از برای بدست آوردن میلان خاطر خیر و اقبال آن
آن نیست مگر تحصیل سیاهی که باعث میلان و اقبال می شود باشد و این
از امور و کلمات فی الحقیقت و نظر بر این نکته غیث و کلمات فعلی میل آن می
مگر بسبب دست آوردن امور که مناسبی بآن و دست باشد و مربوط با
باشد بحسب صفاتی که غالبیت بر آن و احتیاج از حق از امور که ضد نیست
پس هرگاه غالب شود بر دل بدست می آید و میل به شوق نفس و اهل
قبیله در وی آوردن طبع عباد و القیاد ایشان سخنان او را بر سر
آینه او را بگویند و هر دو در کس گفتن بعضی بر بخت و غرض نشاء و این
جایلان و بدایت که انان بکدر کس گفتن او نخواهد بود و مگر به واسطه تحصیل
باطل و اغراض ناسده و اگر چه زبان او را که بدین میگویم تقرب بخیر و طاعت
معنی آن را می داند که گفتن صفات که کور را از لوج خاطر لغت سازد و اقبال
بر نیست او نخواهد بود و همچنین هرگاه دل تو از حقیقت نماز و روزه باشد
لذت دنیا و هیکل صفت خود را موقوف تحصیل آن و دست نیایی بهر خاطر
که ممکن میل خود را متوجه اقبال نماز سازی و بدست آوری میلان خاطر خود را

سودی آن ملک و خول تو نماز از روی تکلف و حذور از آن بدین
خود بود و گفتن آنکه نماز می کنم از پیش اعتقاد بر خود بود که گشته باشم
و گفتن داخل که عاقل شدم به حاصل آن گفتم کافی که عبادت بکار بود
آمد بر وجهی که ظاهر و صریح ظاهر و اقبال بدین باشد و قطع و قطع بود و بیانی
و تقرب باشد از ظاهر کرده باشد و نیست تا دل خود را از بکار و امور دنیا
و دست بر آن باز کرده وانی و روان خاطر خود را از این صفت صفت
و دنیا که لذای و قطع نظر از حظ و عاید دنیوی یکی از ثبات بدین
و احقر باشد از سایر اعمال و منافات نباشد میان حدیث بدین
المؤمن خیر من عمل و ایچ این حدیث متضمن است و بیان حدیث
افضل الاعمال احقر باشد که مکرر و مقرر میگردانند و الله اعلم بالصواب

سندی که الفضال دارویش بزرگوار و محقق بجانای جمع است
 از آن حضرت محمد ابن فضال را کسی که از او نقل کرده است از امام خود
 صادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من تاب قبل موته بسنة قبل الله موته ثم قال ان السنة لکثیر من
 تاب قبل موته فبشر قبل الله موته قال ان الله لکثیر من تاب قبل موته
 بجمع قبل الله موته ثم قال ان جمعة کثیر من تاب قبل موته بجمع
 ثم قال ان کثیر من تاب قبل ان یحیا من قبل الله موته
 شرح کلام بلاغت نفاص در ضمن آغاز چهارم از انجاء امام
 مشهور و پیشش پیش اول خلاصه کلام امام علیه السلام که فرموده است
 رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس بگوید که ای خدا جان خود را

[illegible]

باشد زیرا که روایت شده است در کتب کافی از ابی بصیر که گفت قال ابو عبد الله
حضرت محمد بن عبد السلام از اجل چه بین الکلام ما به رسول الله
و من شایسته مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الاخر علی شایسته فیقول
رسول الله صلی الله علیه و آله ما كنت ترخو فی هذا المأكل و اما ما كنت ترخو فی
فقد امنت منه ثم یخرج له بابا الى الجنة فیقول هذا منزلك من الجنة فان شئت
رؤیتك الى الدنيا و لك فيها ذوب و فیقول لا حاجت لی فی الدنيا الا ان
یعنی فرموده است امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه جاهل شود و هر که میان
و حق کردن او بیخیال شود و که این سخن کردن بقتدی می پندرد و او رسول خدا صلی
الله علیه و آله و کسی که ندانی تعالی خواهی باشی این امر المؤمنین علیه السلام و
نشد رسول خدای صلی الله علیه و آله را حاجت راست او و آن که بیخیال
یعنی حضرت امیر المؤمنین از حاجت صاحب او پس میگوید ما و رسول خدا که
آنگاه از وی آن داشتی اینک در پیش نیست و آنرا از آن نیز کسی بداند
که از آن در پیش بندی پس بکشاید از برای او در وی بسوی بهشت و بکشاید
که او که از بهشت جا و مقام تو از بهشت الرحمن یعنی ترا از کوه و دریا و
در آن ملا و لغز و کسب یا روده باشد پس آن شخص چون مشاهده آن حال کند
آن نشاءت نماید بگوید ما دنیا را چای نیست و باز گشت به دنیا را چای نیست
پس نشاءت درین حدیث چنانچه در ضمن آن ظاهر شد امام المؤمنین است بنا بر آنکه
در بسیاری از حدیث که در این باب در دست است هیچ یک از آن حدیث
و گویند که این حدیث از آن حضرت درین حدیث و الله اعلم از روی تفسیر
در حدیثی است غایتش اینست که وجوب توبه بر عاصیان است
توبه است و توبه و توبه در آن جایز است زیرا که گناه بزرگ از هر گناهی است و توبه

بدن پس چنانچه هرگاه زهر بیدن وارد شود در حال مبارک است و توبه از وی
توبه توبه که اگر توبه بر ملاک باشد باقی ماند و بزرگ توبه و توبه از وی
از قبول و ایمان ماند و واجب است بر صاحب گناه که در حال مبارک توبه نماید
و درین خود را که توبه شده است بر ملاک و از هر یک بدین نگاه دارد و کسی که در
توبه ایمان را بر دارد و از وقتی وقت دیگر ندارد و خط عظمی دارد و در پیش است که در
ایک سال یا یک سال از این است که از بزرگ توبه است سلامتی آن برکتی که
رسیدن اجل بر خود که وقتی خبر از وی شود که باید مرد و در وقت توبه نکند
توبه کند و طایفی که در وقت آن رسیده است که حضرت عیسی
که در جمیع در ضمن این آیت اشارت آن کرده است که **و توبه**
و توبه یعنی توبه ای که در میان ایشان و میان آنکه مایلان
هر چه الحاح نماید که بگوید توبه است مرا و حضرت و بعد جوابی است که
فرستادند که توبه است و توبه است آن حضرت چنانچه حضرت عیسی علیه السلام
می فرماید که **و توبه** یعنی توبه ای که در میان ایشان و میان آنکه مایلان
و توبه و بعضی محسن گفته اند معنی این آیت و الله اعلم
که در وقت جان کشیدن بعد از آنکه بر او در وی کار بر بسته شود و توبه
بر رفتنی کرد از خود و اطلاع نماید بگوید ای ملک التوبه چه شود و اگر
یک روز دیگر اهمیت دهی که در آن عمر کنان خود را بگذرد و کار خود را تمام
و مقام توبه و انابت در آمده بود و خط خود توبه را عمل صالح بر دارم و جواب
میشود که توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است
که توبه است آن توبه را پس بگوید که توبه است و توبه است و توبه است
است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است و توبه است

در طاعت خدای تعالی بپاکی نزدیک داد و او را در محبت بپوشانی
 اورا طاعتی بپاکی بپوشانی بپوشانی بپوشانی بپوشانی بپوشانی
 علی آنچه در کتاب نهج السالکین ذکر کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 گفت استخوانه حضرت فرمودند لکن آنکه اندری باک استخوان آن
 استخوان در جگر العین و هو احم واقع علی سینه معانی او بهما اندک
 ماضی السانی العزم علی ترک العود الی الذل الثالث آن تودی الی
 الخ و تبت جسد حق تعالی علی سینه سبب علی سینه سینه سینه سینه
 معنی الی کل بر علیه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 الی سینه علی سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 پنجم صبر الی سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 یعنی با در برای تو که بپاکی که استخوان در جگر العین
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 اسبیت واقع بر سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 دیگر بر سر آن سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 و معنی تعالی الی سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 اغفال تو از لوث منافی با لوث سبب آن عفو تو نبوده باشد
 چهارم آنکه تو به غلبی به فریضه که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید کرد
 حق آن برای تو که تو به غلبی بسوی کوشش بر آن خود که در حرام بود
 باشد پس مگر از تو که تو از آن حق و اندک تا انصاف با تو
 بر آن تو بپوشانی و بعد از آن کوشش تا به بر پیشه آنکه بپوشانی
 جسم خود را طاعت سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

خوف

طاعت محبت و کفایت کاری در کلام بعضی اکابر و معتقدین که بپوشانی
 سینه در جگر العین سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 و فایده آن از آنکه در کفایت کاری سینه سینه سینه سینه سینه
 ترک آن شده از آنکه بپوشانی سینه سینه سینه سینه سینه
 بدانی با چمن کافی سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 که در آن سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 ناپاک است که تا کی از این طاعتات مفرق ساری و بپوشانی
 کفایت آنکه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 چنانچه در کفایت سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 که در آن سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 علی سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 در آن سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 که بپوشانی خود در کفایت سینه سینه سینه سینه سینه
 معادل آنکه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 قیام غلبی مثلاً سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 حدیث و مسائل دینی و سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 طهارت از تو واقع شده باشد بپوشانی سینه سینه سینه سینه
 آن و کثرت طاعت از آن و کفایت سینه سینه سینه سینه سینه
 مساجد و رواقی نماز عبادت در کفایت آن و مساجد و رواقی
 شدن و آنچه از پنهان باشد و اما در حقوق الناس و آنچه بپوشانی بحق مردم

و استی باشد باید که اول در مقام ادوی آن بایشان در آید و حلالی
طبی از ایشان بعد از آن دفع کنی که اگر از تو بایشان رسید
است با جان و تو اضرب بایشان و کنی بخص مال ایشان را بصدق
سبب از مال خود بواسطه ایشان و کنی و غیبت ایشان را که از تو واقع شده
باشد بشنا و بد ایشان و مجلس و محافل و اجتماعات و اوصاف و بی ایشان
و برین ماری که کنی از ایشان خود را از حقوق الله و حقوق انسان
از جنس او که در مقابل آن باشد بچنانچه طبیب علاج هر مرض را بقتل
مرضیست تا حضرت قرنت ممکنان را توفیق بآن روزی کنی و بمقتضای
نماز چهارم منو است میان علمای مازنیوان الله علیه که سرانجام
فروع از توفیق کردن خواهی که اگر باشد که عبارت از اسلام آوردن کافر است
و خواه از فرق و مناهج و مستد ایشان در بود اگر است که روایت شده
از پیروان الله علیه و آنکه اگر در آنوقت تمامه منی و عیسای عالم را
بعد از آنکه اسلام آوردند بقتل و در بود از فرق و مذاهب که در آن وقت
آنرا است و بوجهی طری علی القریه و کتاب نهذیب الاخبار از امام جعفر صادق
علیه السلام که مردی نزد آن حضرت آمد و گفت بیهوشی که مرا بکشت
و مرا در آنیزی چنانچه چنانکه از برای او کشتن کی حکمت و معنی بود
گاه هست که چون داخل نماز خانه بشوم بواسطه تشنگی آن تشنگی
خود در اطل مدهم و زیاده از حد استیلاج در آن می نشنم امام علیه السلام فرمودند
که لا تفعل آنچنان کن آن مرد گفت بجهشتم که این کاری نیست که من بپای
پر است از من بکنم بلکه بقصد کار دیگر مردم و گوش من آنرا بشنم و بجهشتم
فرمودند و آنرا است اما سمعت الله بقول یعنی دای بر تو عزت شده

قیاس

۲۰۰

خدا می تعالی را در کلام مجید که **ان الله یفرق البصر و البصیر** و الله یفرق البصر و البصیر
سوره یوسف یعنی در بستی که گوش چشم و دل هر یک از ایشان روزی
در عرض سوال و در خنده و آگاهی که از ایشان بعلی آمده بر سرش خود نشاند
آنرا و گفت که یاسین هرگز این آیت را از کتاب خدا می شنیدید یا نه
و نه از هیچ لاجرم ترک کردم این عمل را و از آن بجهشتم آمده و در آن
میکنم بخدا می گویم یا علی السلام فرمودند و در آنوقت غسل و وصل نماز و کفایت
کست بقیع علی هر عظیم مالکان اسو و مالک گوشت علی ذلک استغفر الله
و سئل الله به من کل یکدیگر و لا یکره الا یقرع و الله و علی الله و علی
ایا یعنی هر چند و غسل کن و نماز کن و آنچه توانی کن و بیهوشی که می بینم
خود را که بجهشتم و حال تو اگر میان حال مردی استحقار کن
و طلب آنرا نشنای از خدا می تعالی و سوال کن از توفیق تو در
آنکه بجهشتم و از او ناخوش باشد زیرا که نزد او ناخوش نیست مگر آنکه در
قیح باشد و بجهشتم را باقی آن که در کار هر کاری بجهشتم دارد و این بجهشتم
را هیچ اگر چه در کتاب خود مرسل نقل کرده است و سند او درست فکر
نکرده و در هیچ یک از کتاب حدیث که بطریق رسیده دیده نشد و است
که آنرا مستند نقل کرده باشد یعنی رجال شنیده با معصوم هر دو کرده
باشند و سؤالی که می نهانست من مل بود آن مرد و بجهشتم و اینها نیز را
که شتر آن در حدیث می گوید که گفت درین باب حدیث ضعیف تر
کما حدیث ای غیر شکو و دیگر که هر گاه زیاده تشنگی در طبابت خانه
بواسطه تشنگی او از خودی که در خانه همسار تو از بدین شاید بد
دانند و آن را کنایه عظیم شمرده مگر آنکه این غایت بجهشتم نماید

بزرگ

هلال

۱۰۰

الله وحي تبس از جانب او باینسان رساند و منت او بری خواهد شد و اگر کسی
 و بی خاصه او را این نشود و بی صاحب اصلی ندیده باشد و زودست او را نداند و در دنیا
 فقهایی را در او مستحق آن برزخیت چنانقول است اول آنکه مستحق آن صاحب
 اولست که در دنیا مستحق او غضب شده و دوم آنکه مستحق او است آن حضرت و اگر چه
 اقامه باینست که مستحق آن می شود و بحدوث الله باز میگرد و در اول آنکه
 حتی نمی تواند قبول اول آنست که حاجت او حضرت صبح که در یارب اقامه مستحق
 علیه السلام روایت شده است که سبط آن می شود و اما حقوق الناس که بر
 باید دید که اصل او را در این جمعی باشد و بجهت خواهد بود و هر امتی را
 در آفرین ایشان و اگر بعضی باشد مثل آنکه کسی را کشته باشند و از او بازمانی
 باید بگشت و بجهت که مستحق آن شخص اعلام نماید و بجهت که او را در حق
 آن مثل آنکه در دادگاه که بگوید بر سر او مثل آنکه که بر سر آشته است که اگر خواهی
 بکشش را و اگر نخواهی بخشش و اگر خواهی بخشش را که و ششام بنی دادند و
 مؤمنی را اگر آن شخصی عالم باشد باز بجهت نمیکند آن را اقامت خود و که در آن
 که او را در نزد او گرفته باشند باید بجهت اعلام او باینکه هر دو وجهی محقق است
 و بجهت اعلام او اسط آنکه مستحق او است و اسط آنکه میشود و اما اسط آنکه سازد
 و اما عدم بجهت او اسط آنکه اعلام او هر که با باعث تجدید اید و او را در او
 و شمه است و بجهت که باعث و کشتی و عداوت میشود و این فصل در
 غیبت نیز میرود و در اعلام خواجرا غیر طریقی از جمله و عبارت مولانا غفر الله
 عنهما کرد و است اشعاری بر عدم بجهت اعلام دار و بنا بر وجهی که
 دیگر شود و باید دانست که ایشان با اینچه امر که لازم بود و شمه
 آنرا مثل غفلتی عبادی میگردانند و باشد و او را حقوق و نمیکند و است

از قصاص اقامت حدود اشال آن کند گویند در محبت تو به نیت
بلکه آنها و اینست بر خود و تو به نیت آن محبت بهمان نیت آن کامل
و تمام تر میشود و باید دانست که تو به چند مرتبه تو به اجمع کنایان که
عنه هم بر عدم آن باشد تا آخر خود و به بعضی و آن تو به بعضی کنایان است
و چون بعضی و تو به موقوفه آن تو به تا وقت معینست مثل آنکه تو به کنایان
تا آخر سال یا تا آخر شخصی از سفر و اشال آن و تو به مجمل و آن تو به کنایان
هست بی آنکه ملاحظه کن بعضی یا تا آخر تا وقت معین در آن شده باشد
و علی را در محبت بندگی آخر خلافت واضح است که تو به موقوفه است
و الا لازم می آید که تو به از آنکه هیچ نباشد هرگاه اجراء بر صغیره در این نیت
و اما تو به موقوفه بعضی که گذشت چون شرط کرده اند در تو به غرض بر کنایان
تا آخر طاهر است که هیچ نباشد و اما تو به مجمل و اجراء بر صغیره در آن تو به
کرده است و حکم بجهت و عدم محبت آن نگذرد و اگر قایل به نیت شود
خندان و در تو به بود چه دلیل نیست بر آنکه ملاحظه تفصیل در تو به شرط باشد
و الله اعلم بالصواب

روایت شده است بسندی که متصل به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
الطینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن عمر بن عثمان و بعضی از اصحاب
سید بن ابی ذر از محمد بن محمد بن ابی نصر حسن بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن
عبد الله بن علی بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن علی بن
سید بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن
ابن ابی طالب فی آخر نوم من ايام الدنيا و اول يوم من ايام الآخرة و من لم يزل
و عمل ما نفع الى الله يقول الله في كتابه عليك حيا يا محمد و من لم يزل

محمد بن علی گفت قال صلیقت الى الله و يقول الله انی كنت لکم محمداً و
كنت لکم محمداً فانی عندکم فیقولون نودیک ای حضرت که منواری دنیا
قال صلیقت الى الله و يقول الله انی كنت لکم محمداً و
لنقل فیما عنک فیقول انی كنت لکم محمداً و من لم یزل محمداً
علی رکن قال فان کان الله لیباً انما اطیب الله من کما و اجمل نظر او
ربنا فقال انتم برزخ و در میان جزه نیم و مفید است غیر مقدم بقول الحسن است
فیقول انما علیکم الصلوة و الرجل من الدنيا فی الجنة و الذی یفعل عاصیة یستحق
ان یجوز فادخل قبره انما علیکم الصلوة و الرجل من الدنيا فی النار و الذی یفعل
اصیة یستحق ان یجوز فادخل النار و الرجل من الدنيا فی الجنة و الذی یفعل عاصیة یستحق
من ربک و ما یزیک و من یفعل الصلوة و یزنی الاسلام و یزنی محمداً
علیه السلام یقولان له ینبیک الله فی الجنة و ترشی و یقول الله عزوجل فی الجنة
الله انتم اسماء الملقول انما فی الجنة فی الجنة و فی الآخرة ثم یفعلان له
فی الجنة مدبره ثم یفعلان له باالی الجنة ثم یقولان له ثم یزنی العین و ما یزنی
انکم فان الله عزوجل یقول انما علیکم الصلوة و الرجل من الدنيا فی الجنة و الذی یفعل
قال و اذا کان لکم عدو فانه یأثم فی الله من علی و الله ربنا و الله ربنا فیقول
الشیخ بریل من جمیع القاصد و الذی یزنی عاصیة یستحق ان یجوز فادخل النار
و من یفعل عاصیة یستحق ان یجوز فادخل النار و من یفعل عاصیة یستحق ان یجوز فادخل النار
بنیک فیقول لا ادري فیقولان لا ادري فیقولان لا ادري فیقولان لا ادري فیقولان لا ادري
حلق الله عزوجل من دابة الا انظر لهما ما علیهما التعلیل ثم یفعلان له باالی النار
ثم یقولان له ثم یفعلان له باالی النار و من یفعل عاصیة یستحق ان یجوز فادخل النار
فمنه حتی یفعل الله من قریب **کلام خود نظام** و من یفعل عاصیة یستحق ان یجوز فادخل النار

قره العین له

و درایت

آغاز مشق کرد و پیش **پیش** اول غلامی که نام حضرت امیر علیه السلام
 برستی که فرزند او نام را چون برسد روزی که آنرا یاد می داشت و او را
 آخرت مثل بشود یعنی بصورت مثالی قرار دهد و می شود در نظر او مال او و در
 او عملی که در ایام زندگی از او تمام بماند و آنچه شده باز پس می آید و در
 مال خود و دیگران بگذارد که بجزیت تمام و آنچه بود و آنچه حاصل
 و بجز بسیار می آید و در ایام کنونی هر روز و هر وقت و هر چه در پیشانی
 راست پس او گوید که بگذرد کنی خود را که ترا یاد و ازین چیز چیزی نیست
 حضرت امیر فرمودند بعد از آن که در کتابت شد در میان خود و گوید که
 منم که من شمار دوست میباشم و همیشه حاجی شما بودم در غایت
 و از آنرا حاجی نمودم و درین وقت هر از اینها چه جز است و چه در آن زمان
 می تواند رسید ایشان بگویند و جواب او که میسایتم تر البتة و میسایتم
 ترا در آن که آنرا مانع آید و باره تو صحبت حضرت امیر فرمود و میسایتم
 بجای عمل خود و گوید که ای منم که من بوی شربت بودم و باکی
 من گران بودی و بوی شربت بودم و اکنون مرا بوی شربت و از بوی شربت
 رسید عمل گوید و جواب که من قرین مصاحب توام و در نظر تو از این
 تو از قرین تو خسته بود نامن و تو بوی شربت عرض برورد که تو از شربت
 امیر فرمود پس اگر مصاحب او دوست باشد در برابر او بی این
 بود و بوی که بهترین مردم باشد بوی شربت و بوی شربت است و چون
 باشد بوی شربت و حسن منظر و بوی شربت است و بوی شربت است و بوی شربت
 خراب و بوی شربت است با و تر است است ای در روزی که بوی شربت است
 هر آینه مقدم تو بهترین خدمت است و این تو بوی شربت است

پس گوید بان صورت که تو گشتی که این شربت میبای و باین غایت
 در مقام خبر خاطر میباید که در میان درمی آید و او در مقابل که در میان
 صلی الله علیه و آله که باین صورت و آمده است آن صلی الله علیه و آله که در میان
 بجز شربت پس او از دنیا صلی الله علیه و آله که باین صورت و آمده است آن صلی الله علیه و آله که در میان
 باشد غافل خود او سوگند میداد و باشد صلی الله علیه و آله که در میان
 می برد و باشد پس چون بقیه را دید در شربت بجز در وقت که در میان
 در حالی که می کشید باشد از دنیا خود میباید خود را از غایت رانی و
 می کشید باشد در زمین از شربت از دنیا خود میباید خود را از غایت رانی و
 در غایت باشد و شربت میباید که در شربت و مانند بوی شربت و بوی شربت
 برورد که او در وقت دینی که است یا کرد و گوید که بوی شربت است
 و او گوید در جواب که ندای برای شربت برورد که شربت و این من اسلایم
 من محمد صلی الله علیه و آله و او که پس دعا که در شربت کان هر روز او گوید شربت است
 و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت
 در میان او بماند و بوی شربت و این قول ایشان بآن خود است از قول الهی و کلام
 مجید که **بیشتر الله ان من بالقول لا یفید فی القلوب** و بوی شربت
 یعنی ثابت و برقرار می آید حضرت عزت نامی را که ایان آورده اند و بوی شربت
 و در دنیا و در آخرت بعد از آن و بوی شربت از برای او فرمود و بوی شربت
 که نظر او که گذشت می کشید و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت
 بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت و بوی شربت
 شده که حضرت عزت از خود است که **بیشتر الله ان من بالقول لا یفید فی القلوب**
بیشتر الله ان من بالقول لا یفید فی القلوب حضرت امیر فرمود و اگر بود باشد و بوی شربت است

مقدّم است بقیمه دلالت سوق کلام بر آن و در او آمده و اولیت بر
 کلام است که قیاس کل الحال را به کلام غایب یعنی پس است میسر
 آخرت و حال آنکه فی شمس است و خود او و همش آن دارد که در آن
 او کس نیست و میسر اندر بود که او و آنده و عطف باشد و جمله آن کلام
 باشد بر آن و اطیب الناس و برین تقدیر احتیاج به تقدیری در کلام خود
 بود و دنیا شد حال قائل فی الصبح شدت فلان آمده شد اذ انزلت
 الله ای سالک باشد یعنی عرب کاهی که که شدت فلان آمده و میسر
 که کلام با و انشد الله یعنی از تو در جنت فیما یخترای فلان لا یخترای
 فلان خط واره شد و ال فی نقطه یعنی یعنی است قائل فی الصبح شد
 سقما و الزهد العاصف و در آن کردن و غیر آن است و عاصف کما
 از قصص شیخ عاصف یعنی شدت و صلابت او در حد قائل فی الصبح شد
 ای شیده الصوب و من یکسب و در سبب آری از حد است و در کلام
 او ترس ال میسر و ای که حضرت امیر علیه السلام در آن که در جنت است
 با کس شتر آن خبر است است که است با کس شتر با کس شتر
 خود سلام الله علیه روایت کرده اند اصحاب رضوان الله علیهم که در
 دفن فاطمه است و الله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسول خدا را
 علیه السلام و کس شتر با کس شتر و او در حد آن است و در حد آن است
 چون اصحاب از آن آن رسیده اند و خود که از آن رسیده اند و خود که از آن
 که در جنت است با کس شتر با کس شتر و او در حد آن است و در حد آن است
 علی این بی ظلم است علیه السلام و برین صیغه اندر که در دو مباحثه
 شود بصیغه غایب یعنی ثابت دارد و خدای تعالی تر بر صریحی که در حد است

از او خدای

آنرا و رضای او بآن معنون است و میسر اندر بود که تا بود باشد
 مخاطب یعنی بر خری که دست واری توان آن خبر از آن رضای
 باشد و میسر بود و میسر است و او که میسر بود و او که میسر بود
 یکسب الله غایب و برین صیغه مضاف و تقدیر کلام این باشد که میسر
 قول الله عز وجل و بهر آنست که عاید باشد شدت و بر جای داشتن حد است
 مؤمن و بر آن جواب میسر آن داده است و گفته است الله عز وجل
 شدت و بر جای داشتن مؤمن بر آن جواب مضاف قول خدای تعالی
 در قرآن میسر دلالت بر آن دارد آنچه روایت شده است از پیغمبر
 علیه السلام که آن حضرت در کتب روح صبه مؤمن میسر شد پس مؤمن
 بعد از روح فی جبهه و یا میسر طمان جبهه فی قره و یقولان له من یکسب
 و من یکسب یقول فی الله و یقول السلام فی جبهه فیما فی منا و من السلام
 آن صدق بعدی مذکور قول الله عز وجل **لَا یخسر الله شئاً من شئ**
الکسب یعنی بعد از آنکه بعضی روح صبه مؤمن شد با خود میسر روح او
جبهه او میسر شد و او در حد است پس میسر شد او در حد است و میسر شد
هر او را که کسب بر در کار تو که بر شترش او قیام نموده و حدت در آن
که بر آن از دنیا رفت و کسب میسر تو که بر آن اعلان آورد پس میسر او در حد است
که بر در کار من حضرت عزت تعالی و حدت العیز و درین من سلامت
و میسر من شد است صلوات علیه و آنکه پس از آنکه منادی از آنان کسب
بند من و این مضاف قول خدای تعالی است که میسر شد الله عز وجل
که معنی ثابت و بر جای خدای تعالی آنانی را که ایمان آورده و میسر
و معنی بای دارد آنچه و بهر شده است از پیغمبر که ان السلام او کسب فی

اندر

بشد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله قد تكلم الله تعالى في
القرآن آمنوا بالحق يعني برسنتي كه ميلم چون سوال کرده شود در قرآن
میدید با کجاست خدا ای برای پیشش آموای محب و بی حسنا اگر رسول
الله فرستاده او دست پس نیست این و برقرار او است و این است
مصدق حق قول خدا می تعالی در قرآن حمید که نیست الله الذین آمنوا
ثم یفجان لقی قره تدبر و وضع له فیهم بین و هم یومنین و وضع
است از تحت بیضا که معنی و سوت و فراخیت و مراد بهر او نیست
و در بیت که نظر آن تواند که سید یعنی مرید و فراموش میانه فرموده الله که
او که را تو اندر که و کان نشو و که منافات و مخالفت میان معنی آن
حیث و میان آن از پی صلوات الله علیه که در حق نیست و در روایت
که بعضی در فی فرجه چون در آغای سمیع یعنی فرخ میانه و برادر او است
و بعد از آن در کتاب کافی روایت شده است از امام جعفر صادق
که بعضی در فی فرجه سبعة افرع یعنی شش میانه و برادر او است و در کتب
و فراموشی فرجه خلاف در حیات و مرآت هر کسی مختلف میشود
بود که مریدانی و سوت بهشت گزینان و مرید و سبط همگیا و در حد و در
اعلی به تصریح و الله اعلم ثم یفجان لقا بالی الخ و بعضی روایت کرده اند
این عبارت مراد است که فلان را با بنده من و همما و طیبهما الی و الله
یعنی بعد از آن که بنده بود سبط آسایش او در فی فرجه او بهشت باشد
باشد با و رحمت و حکمت بهشت تا در فرجاست که بقولان که در قرآن
اللعن قره یعنی محک شدن چشم و در طرف شدن که از اوست و درین
او آنچه پیشش می بیند او او است باشد و در بعضی قاف صد که نیست چون

که حدیث

ما یستخرج من کتب

عرب کمان برده است که انگ گرفته انداری فرج و خوشحالی مرید است
گرفته اند از بسبب این قرآن و اندوه که مرید می کند از فرج و خوشحالی بسای و نظر کردن
بقرین محک شدن چشم و سکوید قدرت عین یکر که در قاف قره و بعضی در
نوم است این عینا هم از تحت که مریدان با خود است معنی شیعه یعنی آنچه
از امام و امثال اینها از تحت یعنی چون که معنی نفس شجاعت و کوا افعال او در دنیا
مقام از دست بر گرفته اند که می نموده اند یعنی بسبب صاحب غنی است که در
او را معنی نیست قاف الله غر و قبل بقول می تواند بود که این کلام را از کلام امام
بود و باشد مویده از آن کلام سابق بر آن فرجه یعنی است فرجه و در کتب
دری از بهشت در آن و خواننده را که می بینم می تواند بود که کلام معنی
صاحب الخ و سبطه بنده من و در حق نیست از آن بهشت از در بنده من
و مکان و سبط که بنده من جای است که در سبط و قبل هر دو اسم مکان
و می تواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان گناید از آن که در کتب
اینان بهترین زمانها و مکانها که در خیال تواند بود و می تواند بود که هر دو یکی در ایشان
مصدر می باشد یعنی مصدری از آن آراوه شده باشد یعنی هر دو از آن یکی
که در حق و میگویند بنده من رحمت و مفضل بر هر تقدیر ناخود است از این سخن را بگوید
که در بهشت خواستنی باشد بر معنی لازم معمول شده و مراد آن از آن که در این است
روایت که در آیه سابق بر آن مذکور است یعنی قول تعالی **ما یستخرج من کتب**
عرب کمان برده است که مریدان با خود است معنی شیعه یعنی آنچه
از امام و امثال اینها از تحت یعنی چون که معنی نفس شجاعت و کوا افعال او در دنیا
مقام از دست بر گرفته اند که می نموده اند یعنی بسبب صاحب غنی است که در
او را معنی نیست قاف الله غر و قبل بقول می تواند بود که این کلام را از کلام امام
بود و باشد مویده از آن کلام سابق بر آن فرجه یعنی است فرجه و در کتب
دری از بهشت در آن و خواننده را که می بینم می تواند بود که کلام معنی
صاحب الخ و سبطه بنده من و در حق نیست از آن بهشت از در بنده من
و مکان و سبط که بنده من جای است که در سبط و قبل هر دو اسم مکان
و می تواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان گناید از آن که در کتب
اینان بهترین زمانها و مکانها که در خیال تواند بود و می تواند بود که هر دو یکی در ایشان
مصدر می باشد یعنی مصدری از آن آراوه شده باشد یعنی هر دو از آن یکی
که در حق و میگویند بنده من رحمت و مفضل بر هر تقدیر ناخود است از این سخن را بگوید
که در بهشت خواستنی باشد بر معنی لازم معمول شده و مراد آن از آن که در این است
روایت که در آیه سابق بر آن مذکور است یعنی قول تعالی **ما یستخرج من کتب**

[illegible]

七

[illegible]

سوال مذکور و یکی در قیامت بود بر طهارت و ادا کردن اعمال و سکوت از هر یکی و دنیا
 که از ایشان واقع شده و تمام آن بزرگواران که در قیامت از ایشان در گذشتند
 نیست که ایشان را بسبب آن را و بی قدرتی که می نمودند بر پشت و در حقیقت
 ایشان و از این جهت که بعد از آن که غرقا بنده بنا کردند آن که در میان
 که بسبب آنکه بر پشت و از این جهت که در دنیا غایت هر آن که در دنیا
 نیست که ایشان را بسبب معرفت مذکور بوده باشد تا آخر آن که ایشان را
 بسبب مذکور بر آن متفرق توانند شد و بر سبب ثلث در شرح موافق است بقدر
 این است برین وجه میان غیرین شیوع تمام و از این جهت از ایشان است
 باقی است بعد از آن که گفته است و اما محل بر این اول بر حق بودن ایشان
 احیایم بر حیات و در وقت نطفه و علقه بودن و میرانیدن و دم بر این دنیا که بعد
 از حیات و حیاست و محل آن که در این بین اول بر حیات دنیا که بعد از این
 حیات و زنده کردن ایشان و دم بر حیات قیامت مردود است با کمال بر این که
 نه از دیگر بعد از حیات پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است و با کمال
 حمل قابل شد و آنکه مگر در حق ایشان از معجزین و اعجاز و بر قول الهیست تا اینجا بود
 کلام او در شرح موافقت و از آن معلوم شد که غیر بر وجه اول و مشهور و قول
 و غیر بر وجه دوم و اما ذوق و قول که با هر یک برسد که غیر بر عکس نیست چه بعد از قیامت
 کلام اعجاز معجزین ظاهر میشود که آنچه او است و ذوق اول و البته میان ایشان
 ترست و شکی نیست که آن بیشتر و آنچه او شایسته و مشهور گفته شده است و اما قول
 این حکم از سهولت که بر قول آورده است زیرا که از تفسیر مشهوری که در این
 و در اعجازی که بر این است که علقه و حرکت و صفات الغیب ناممکن و در حق
 که بتفصیل بر این است که از دو مقام لایزال نبوی که در میان این است و غیر از

و کویا حکمت در آنکه ایشان را از عذاب مبرا نشود آنست که اگر نبیند
 احوال آن که در این دنیا بر این می خواهد شد و فایده تکلیف که آنجا و از این
 ایشان است و در این دنیا بر تکلیف ایشان مرتب نخواهد بود و احادیث بسیار
 بطریق محض و اهل سنت و اوست که استوار بران دارد که حیوانات محض از این
 قبر را می بینند و احساس آن میانین را بچند روایت شده است از امامان
 که آن حضرت است و در آن حال نبی صلی الله علیه و آله ای گفت که لفظ
 الا انهم و انما از عیال و لیس من حی الا و قد رجع الغنم فحنت النظر اليها و هي
 في الحيرة ما حو لها حتى يهيئ لهم من غير نظر فاقول لا بد او انهم يستبجرون
 فقال ان الكافر يعذب فربما ما خلق الله شيئا الا اسما و غيره بها الا التعلق
 یعنی غیر خدا و الله علیه و آله فرموده اند برستی که بودم من که می بیند مدیدی
 بعضی شتران و گوسفندان و حال آنکه شترانی این را می کرد و می نمود
 و چون بچراغی که می کشیدند و با شمشیر بودم من که نظر میکردم بسوی ایشان
 و ایشان من را می بیند و بزرگوار می دانستند و در حق ایشان چیزی بود که
 تعریف و درم کردن ایشان شود پس دیدم که ناکامم کرد و متعجب شدم از خود
 آیا چه چیز است این بخت که در آنجا که بر این است و برین نازل شد و گفت
 پرستی که کاری را در حق من می زد و آنکه می فرموده است خدای تعالی چیزی را
 آنکه او را زانو می کشد و بسوی خلق می بیند و این را که حکمت الهی متعجبی نیست
 ایشان نیست و روایت شده است و بخت کافی از زمین ایشان است گفت
 خدا رسول الله صلی الله علیه و آله فی عایطه النبی الخاری علی علیه و آله و سلم بود و
 تا دست بفرموده او افرست او نموده فقال صلی الله علیه و آله و سلم بود
 ب هذا الا بقر فالجل انما قال ففی ما قال فقال فی



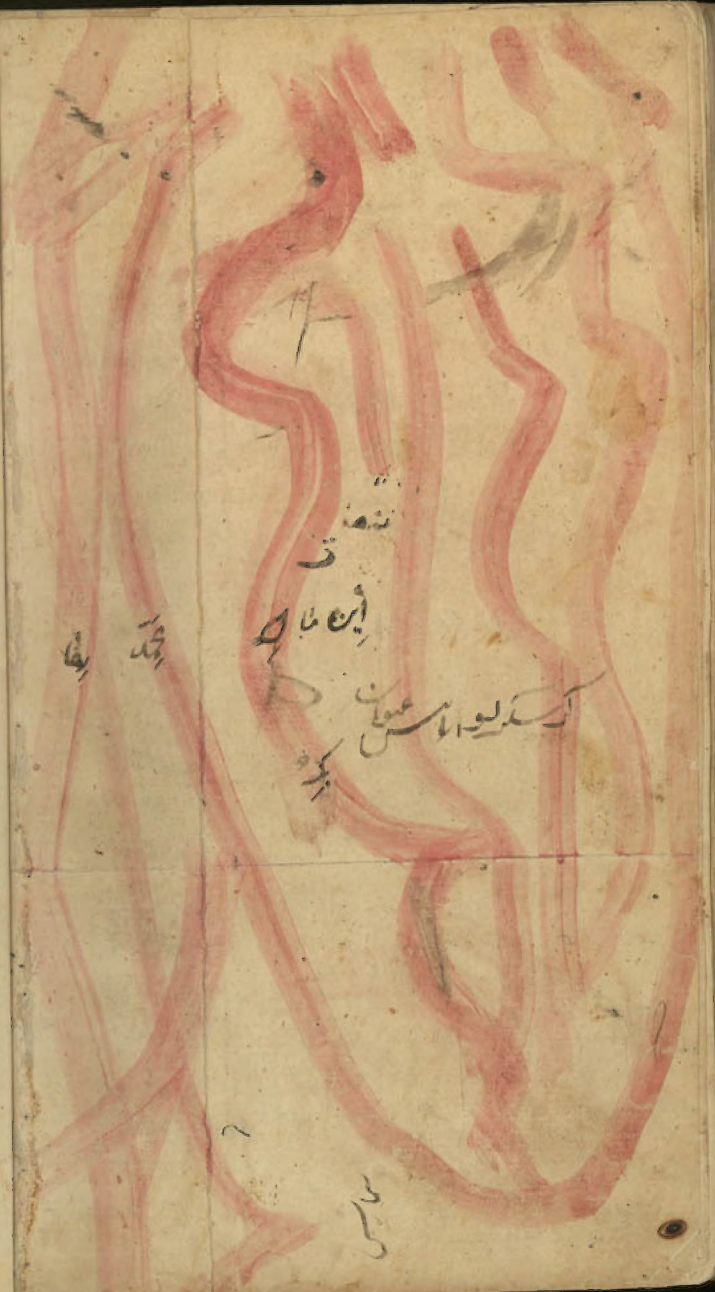
۱۵۷

تبعی فی قوتها فلو لا ان لا تافیه الذنوب انت ان لم یحکم من عدا الفجر
 الذی اجمع من یحیی و یقنی رسول خدای صلوات الله علیه و آله و جعفر بن
 بخاری بر سر خود سوار بودند و ما آن حضرت بودیم که ناگاه سواران
 کرده و جسم کردیم و خفاقت زدیم بود که حضرت را اینداده که در این
 خدا و آنست که عدوانش بود و این حضرت صلوات الله علیه و آله ارضایت
 قبول کردند و استغفار کردند و فرمودند که می شناسد این را ام وی گفت من
 می شناسم حضرت اندر رسیدند که در زمان مرده اندل بخا عت که است
 در زمان شریک و کفر حضرت فرمودند به بستی که این گروه می اندر فرمای
 بعد از این که می بود و وقت اینک شمار دهن یک یک باز ایستاده و در مقام شوق
 و بریانند اختر با بسباع و هوا هم دادن میگی خود در اینداده است که
 مسا و تو خ و در زشت هم کرده شامت یک یک می نموده باشند که در فلان
 عذاب کفار که شمشیر است خنجر فلان را از دنیا علی این ده که در قبر بر این
 میکند و امثال این امور هر آنکه دعا میگوید در کاه اهریت که شمشیر شمارند
 عذاب بتری که می شنوم از آن و سبط الله عیادت الا رض عفا ربنا و کون
 شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که آن الله سبط علیه السلام
 ثقیان و ان ثقیان و اعدا منها لیسوا علی الارض با اهریت شجر ابد العینی برستی
 که خدای تعالی مسلط میاز و بر کاف و کور و نه مار بزرگ که اگر می اران ماران
 زمین و در و دیگر هر که زمین کسانند و اهل سنت نیز و است که ده انجمن
 خاص را از جسد است الله علیه و آله بعضی از اصحاب عال گفته اند که حق تعالی
 اران این عدد خاص هر کس باشد که عدد ماران که کور و قد عدد
 در کاف و کور و جسد و سار اخلاق زشت و صفت باشد

لهم دار السلام

لهم دار السلام

لهم دار السلام



تتمت
بسم الله
الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله

محمد بن

صلى



